



حیات الدنيا و حیات الأخرة

(دو گونه زیستن در عالم ارض)

گفتارهای موضوعی (۱۷)

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

گفتارهای موضوعی (۱۷)

نام کتاب: **حیات الدنيا و حیات الأخره** (دو گونه زیستن در عالم ارض)

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

تعداد جلسات: **۱۱ گفتار**

تدوین: کارگروه تدوین حکمت

فهرست

گفتار ۱- مختصات حیات دنیا و حیات الآخرة(۱): لهو و لعب در مقابل حیات و

حکمت (سوره عنکبوت)..... ۷

۱. شکل گیری حیات الآخرة و حیات دنیا بر محور امام حق و امام باطل..... ۱۰

- دو جریان امامت در طول تاریخ..... ۱۰

- تفسیر حیات دنیا و حیات الآخرة به محیط ولایت ائمه جور و ائمه حق..... ۱۱

- تفاوت حیات دنیا با عالم ارض..... ۱۲

- امام، محور وجودی افراد و روابط اجتماعی..... ۱۲

۲. مختصات حیات دنیا و حیات الآخرة در آیات سوره عنکبوت..... ۱۴

- سستی و ناپایداری حیات دنیا..... ۱۶

- حیات دنیا، سرای لهو و لعب..... ۱۸

- حیات الآخرة، دار حیات..... ۱۸

گفتار ۲- مختصات حیات دنیا و حیات الآخرة(۲): کوری و غفلت در مقابل بصیرت و

ذکر ۲۱

۱. مختصات حیات دنیا و حیات الآخرة (سوره فاطر)..... ۲۴

۲. وادی یمین در مقابل وادی ضلالت و کوری (سوره اسراء)..... ۲۶

۳. وادی ذکر و مشاهده آیات، در مقابل وادی کوری و زندگی تنگ (سوره طه)..... ۳۰

- عمایه و کوری، نتیجه اعراض از ذکر و عدم مشاهده آیات..... ۳۰

- عیش ضنک و زندگی در تنگنا، حاصل غفلت و تبدیل آیات به حجاب..... ۳۳

- مستندات روایی تحقق حیات دنیا و حیات الآخرة در عالم ارض (۱)..... ۳۵

گفتار ۳- حیات دنیا و حیات الآخرة در عالم ارض، یکی از درجات جهنم و بهشت.. ۳۷

- مستندات روایی تحقق حیات دنیا و حیات الآخرة در عالم ارض (۲)..... ۴۰

۱- حیات الآخرة در عالم ارض، یکی از درجات بهشت..... ۴۱

۲- حیات دنیا در عالم ارض، یکی از درجات جهنم..... ۴۶

گفتار ۴- تفاوت صفات انسانها در حیات دنیا و حیات الآخرة (حدیث عقل و جهل) ۵۱

۱. صفات حمیده و رذیله در حیات الآخرة و حیات دنیا (حدیث عقل و جهل)..... ۵۳
- امتحان عقل و جهل، مبدأ شکل‌گیری عالم رحمت و عالم غضب..... ۵۵
- صفات حمیده و رذیله، جنود عقل و جهل برای گسترش حیات الآخرة و حیات دنیا..... ۵۶
- راه بهره‌مندی از صفات حمیده و الحاق به امت نبی اکرم(ص)..... ۵۷
- ریشه آلودگی به صفات رذیله و الحاق به امت شیطان..... ۵۹
۲. شعبه‌های حیات دنیا در روایت امام سجاد(ع) و نسبت آن با صفات رذیله..... ۶۲

گفتار ۵- اوصاف امام حق و امام باطل در حیات دنیا و حیات الآخرة ۶۷

۱. رنج‌ها و عذاب‌های حیات دنیا، نازل و وجودی امام باطل و اوصاف رذیله او..... ۷۰
۲. اوصاف امام حق و تنزل آن در امت ایشان..... ۷۱
۳. اوصاف امام، محور شکل‌گیری صفات و روابط امت..... ۷۸

گفتار ۶- رابطه امام - امت در حیات دنیا و حیات الآخرة(۱): محبت و تکریم در مقابل

عداوت و تحقیر..... ۸۱

- مستندات روایی تحقق حیات دنیا و حیات الآخرة در عالم ارض (۳)..... ۸۳
۲. رابطه امام حق با امتش..... ۸۷
- محبت و تواضع..... ۸۸
- تکریم..... ۸۸
- شفاعت و دستگیری..... ۹۰
۳. رابطه امام باطل با امتش..... ۹۱
- عداوت..... ۹۱
- علو و برتری جویی..... ۹۳
- تحقیر و استخفاف..... ۹۵

گفتار ۷- تفاوت روابط اجتماعی در حیات دنیا و حیات الآخرة ۹۹

۱. علو و فساد در مقابل عبودیت و تقوا (سوره قصص)..... ۱۰۲
۲. عبودیت و احسان در مقابل فخر فروشی و بخل (سوره نساء)..... ۱۰۷
- احسان در روابط اجتماعی، نتیجه عبودیت..... ۱۰۷
- خودبینی و فخر فروشی، نتیجه استکبار در برابر خداوند..... ۱۰۸
- بخل و انفاق ریاکارانه، نتیجه خودبینی و فخر فروشی..... ۱۰۹

گفتار ۸- مختصات حیات دنیا و حیات الآخرة (۳): خصوصیات پنج گانه حیات دنیا

(سوره حدید)..... ۱۱۳

- ترجمه اجمالی سوره حدید و محتوای کلی آن (آیات ۱ تا ۱۴)..... ۱۱۶
۲. خصوصیات پنج گانه حیات دنیا (آیه ۲۰)..... ۱۱۹
۳. دو نحوه مواجهه با حیات دنیا و سرانجام آنها (آیات ۲۰ تا ۲۴)..... ۱۲۱
- زهد و مسابقه در انفاق، راه عبور از حیات دنیا و رسیدن به مقام رضوان..... ۱۲۳
- خودبینی و بخل، منشأ اسارت در حیات دنیا..... ۱۲۶

گفتار ۹- رابطه امام - امت در حیات دنیا و حیات الآخرة (۲): مقام «صاحب الأمر» در

مقابل نظام سلطه..... ۱۳۱

۱. حقیقت امامت در قرآن و روایات..... ۱۳۳
- توصیف امامت به «هدایت بالأمر» در آیات قرآن..... ۱۳۳
- تفسیر «هدایت بالأمر» در روایات اهل بیت (علیهم السلام)..... ۱۳۵
- تبیین «هدایت بالأمر» بر اساس مقام «صاحب الأمر» امام..... ۱۳۹
۲. تفاوت امامت با نظام سلطه و جامعه بازار..... ۱۴۱

گفتار ۱۰- تفاوت رزقها در حیات دنیا و حیات الآخرة ۱۴۷

- مختصات حیات دنیا و حیات الآخرة (۴): موت و حیات..... ۱۴۹

۱. تمایز رزق‌ها و لذت‌ها در حیات دنیا و حیات الآخرة..... ۱۵۲
- حالات قلبی و صفات انسان، ریشه لذت‌ها و رزق‌های او..... ۱۵۳
- تلاش شیطان برای تغییر لذت‌های انسان..... ۱۵۵
۲. مواجهه مؤمنانه با رزق‌های حیات دنیا..... ۱۵۶
- رزق‌های کفار در حیات دنیا، مسیر فتنه و رشد مؤمنین..... ۱۵۶
- چشم شستن از رزق‌های حیات دنیا، لازمه بهره‌مندی از رزق‌های خاص حیات الآخرة.. ۱۵۸
- ایمان و تقوا، طریق بهره‌مندی از برکات آسمانی..... ۱۵۹
- گفتار ۱۱- رزق‌ها و مقامات عاشورایی، برترین رزق‌های حیات الآخرة..... ۱۶۳**
۱. عاشورا، قله تجلی مقام رضا..... ۱۶۵
- زهد و یقین، مقدمات وصول به مقام رضا..... ۱۶۵
- عاشورا، اوج رضا نسبت به قضا و تدبیر الهی در متن سختی‌ها..... ۱۶۷
- جریان مقام رضا از آستان سیدالشهدا به اهل بیت و اصحابشان..... ۱۶۹
۲. کربلا، نقطه اوج مقام تسلیم..... ۱۷۰
۳. حرکت در جاذبه میدان عاشورا، راه بهره‌مندی از رزق رضا و تسلیم..... ۱۷۲

گفتار ۱

**مختصات حیات الدنيا و حیات الآخرة (۱)
لهو و لعب در مقابل حیات و حکمت
(سوره عنکبوت)**

اول محرم ۱۴۰۲- هیأت نارا لله

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. مرحوم صدوق در امالی روایتی را از سیدالشهداء علیه السلام نقل کرده
اند که حضرت از مکه که به سمت عراق خارج شدند، در منزلگاه ثعلبیه شخصی از حضرت سوال کرد «فَقَالَ
يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسِي بِإِمَامِهِمْ»^۱ از حضرت درخواست کرد که
در باب آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسِي بِإِمَامِهِمْ» (اسراء/ ۷۱) به او توضیحی بدهند.

خدای متعال در سوره مبارکه اسراء می فرماید: یکی از خصوصیات روز قیامت این است که ما هر
جمعیت و قومی را در محشر با امام شان دعوت می کنیم و ندایشان میزنیم. این آیه شریفه چند جور معنا
شده است. یکی معنایی است که امام حسین علیه السلام در مقام جواب فرمودند. معنای دیگری نیز در روایات متعدد
داریم که هر دورانی امامی دارد و مردم آن دوران را با امام همان دوران صدا می زنیم و باید با آن امام و با
طرح همان امام حرکت کنند. البته پیداست که اگر این امام آخر را قبول دارند، باید ائمه اول را هم قبول
داشته باشند. این یک بحثی است در مباحث امامت که نمی شود کسی ائمه آخر را قبول داشته باشد، ائمه
اول را نپذیرد. قیامت وقتی امت ها را صدا می زنند، هرکسی را با امام زمان خودش صدا می زنند. باید با آن
امام حرکت کرده باشد و در برنامه و طرح آن امام قرار بگیرد. می گویند پیروان وجود مقدس حضرت بقیه
الله سلام الله علیه بیایند در محشر مثلا، پیروان امام صادق سلام الله علیه بیایند. هر کسی در دوران هر
امامی که هست باید با آن امام برنامه خودش را تنظیم کرده باشد. این یک معناست.

۱. شکل‌گیری حیات الآخرة و حیات الدنیا بر محور امام حق و امام باطل

وجود مقدس سیدالشهداء پاسخ دیگری دادند که این هم باز در روایات آمده است و این معنا هم یک معنای دقیقی است. در معنای این آیه شریفه امام حسین علیه السلام فرمودند، مقصود دو جریان امامت است؛ «إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأُجِبُوهُ إِلَيْهِ وَ إِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأُجِبُوهُ إِلَيْهَا» یک امام دعوت به هدایت کرده است، یک قومی هم این امام را اجابت کردند و به سوی آن هدایتی که امام در دست دارد و با امام نازل می‌شود، حرکت کردند. یک امامی هم هست که مردم را دعوت به گمراهی و سردرگمی و ضلالت کرده است. یک عده ای آنها را نیز اجابت کردند و به سوی آن ضلالت حرکت کردند و در وادی ضلالت هستند. پس مقصود از آیه امام حق و امام باطل است. پیداست حضرت در مقابل امامت بنی امیه امامت خودشان را مطرح می‌کنند. سوال و جواب در آن شرایط خیلی معنا دارد.

بعد حضرت فرمودند: «هُؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَ هَؤُلَاءِ فِي النَّارِ» این جمعیت اول در بهشت اند. آنهایی که دعوت امام هدی را اجابت کردند، اینها در بهشت اند. شاید هم معنایش این است که این امام با امتش از الان بهشتی اند. آن دسته دوم هم از الان در آتش هستند. پس دو جریان امامت است. امامتی که امتش را بهشتی می‌کند و امامتی که امتش را جهنمی می‌کند و این دعوت و این اجابت و این سیر از همین دنیا هم آغاز می‌شود. بعد حضرت استشهاد فرمودند به این آیه شریفه که خدای متعال می‌فرماید، دو دسته هستند که صف آنها از هم جدا می‌شود «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (شوری/۷) یک گروه در جنت اند و یک گروه هم در سعیر هستند. این دو فریق همین دو قومی هستند که با دو امام حرکت می‌کنند. محور این دو فریق دو امام و دو دعوت است و دو اجابت است. اجمالاً راجع به این آیه و روایاتی که ذیل این آیه هست گفتگو کردیم.

- دو جریان امامت در طول تاریخ

در روایات متعددی دارد که امام در قرآن دو دسته است «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء/۷۳)، یک عده ائمه ای هستند که امر الهی در دست آنهاست. به واسطه امری که در دست آنهاست، مردم را هدایت و راهبری می‌کنند. یک عده ائمه ای هم هستند که دعوت به آتش می‌کنند؛ در قرآن وقتی امامت فرعون را توضیح می‌دهد می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص/۴۱). این هم امر عجیبی است که واقعا دعوت به نار می‌کند و مردم هم او را اجابت می‌کنند. وادی که او امت خودش را دعوت می‌کند و مردم هم اجابت می‌کنند، وادی جهنم است. بنابراین دو جریان امامت است. یک امامتی که با امر الهی این امت را راهبری می‌کند. امر در دست اوست و آن امر، امت را هدایت می‌کند. امامی هم که دستش

خالی از امر خداست «يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ»^۱ امر خودشان را مقدم بر فرمان خدا می کنند. اینها ائمه ای هستند که دعوت به آتش می کنند، دعوت به ضلالت می کنند.

این دو امامت که امامت به هدایت و ضلالت است، دو امامت تاریخی هم هستند. اختصاص به امت رسول الله ﷺ هم ندارند. در قرآن از این دو امامت صحبت شده است. فقط در نبوت نبی اکرم و رسالت حضرت نیست. امت های سابق هم همینطور هستند. این بحث را سال گذشته تقریباً به انجام رساندیم، تا اینجا که دو امام است و دو جریان است و این دو جریان هم از آغاز بوده و بعد در قیامت هم همین دو جریان است. روز قیامت هم دو دسته امامت است و با این دو جریان وارد محشر می شوند.

سال گذشته روایت را تقدیم کردیم. برای یادآوری عرض می کنم که حضرت فرمودند، در روز قیامت یک منادی ندا می دهد و از اهل محشر سوال می کند که آیا این تقسیم عادلانه است یا نه، هر کسی تولی به امامی داشته، در اینجا هم با همان امام محشور باشد؟ او را دوست می داشته، تمسک به دستور او می کرده، با او راه می رفته است؛ اینجا هم با همان راه برود. آیا این عادلانه است یا نه؟ جواب می آید که بله، این تقسیم تقسیم عادلانه ای است. خدای متعال دستور می دهد که صفوف از هم متمایز بشوند. دو جریان می شوند. آنهایی که دنبال امام حق بودند و آنهایی که دنبال امام ضلال بودند، صفشان از هم کاملاً جدا می شود «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (شوری/۷). حالا ادامه آن بحث را امسال تقدیم می کنم.

- تفسیر حیات دنیا و حیات الآخرة به محیط ولایت ائمه جور و ائمه حق

بحث مختصات این دو امامت و دو امت است. این دو امت و دو امام مختصاتی در قرآن و روایات برایشان ذکر شده است. قرآن از این دو امت و این دو عالمی که برای این دو امام درست می شود به حیات دنیا و حیات الآخرة تعبیر میکند. عالمی که یکی به پا می کند حیات الدنیاست و عالمی که دیگری به پا می کند حیات الآخرة است. روایت معروفی ذیل آیات پایانی سوره اعلی است که یک هشدار می دهد، «بَلْ تُوْتَرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (اعلی/۱۶-۱۷)، شما حیات دنیا را انتخاب می کنید، ولی آخرت باقی است. آخرت خیر است، خیر و بقاء در آنجاست. حیات دنیا عالم خیری نیست، خیر در آن نیست، بقاء در آن نیست.

ذیل این آیات روایت نورانی است که حضرت فرمودند، حیات دنیا محیط ولایت ائمه جور است. یک عالمی است که خدای متعال هم امدادشان می کند. حول آنها و سرپرستی و اراده شان یک عالمی شکل

۱. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص: ۲۱۶

می گیرد، آن عالم حیات الدنیاست. یک عالم دیگری هم داریم که فرمودند حیات الآخرة محیط ولایت ما ائمه است. بنابراین دو عالم حول دو امام شکل می گیرد، یکی حیات الدنیاست و یکی حیات الآخرة. این نکته هم البته مورد توجه و عنایت است که در قرآن گاهی دنیا در مقابل عالم برزخ و قیامت به کار می رود. این استعمالی است که در قرآن کاربرد دارد و در روایات هم هست. ولی گاهی حیات الدنیا در مقابل حیات الآخرة است. بحث در باب حیات الدنیا در مقابل حیات الآخرة است.

- تفاوت حیات الدنیا با عالم ارض

حیات الدنیا در مقابل حیات الآخرة از همین عالم ارض شروع می شود. ما بر اساس تدبیر الهی بالآخرة در عالم ارض هبوط کردیم. آن اتفاقی که قرآن مکرر نقل می کند که برای حضرت آدم و حوا پیش آمد و آن تدبیر شیطان عملی و کارگر شد. خدای متعال بعد از این که توبه حضرت آدم را پذیرفت، تطهیر شد و به حضرت آدم و همسرشان رجوع شد، در همین حال خطاب شد که ناچار باید هبوط کنید. دیگر نمی شود در این عالم جنت بمانید، هبوط کردند. «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرًّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ» (بقره/۳۶) شما فعلا باید در عالم ارض بمانید، قرارگاه تان آنجاست. امکاناتی هم برای شما در عالم ارض تا يك مهلتی فراهم شده است و بعد گویا این بساط دوباره جمع می شود. بنا شده است که حضرت آدم هبوط کنند، نسل شان در این عالم ارض برپا می شود و ابلیس هم با قوا و امکانات و نسلی که خدای متعال برایش در نظر گرفته، که در روایات ملاحظه فرمودید که در مقابل هر فرزند که به حضرت آدم می دهند، دو فرزند به او داده می شود. او هم در همین عالم ارض است. این دو باید در عالم ارض با همدیگر زندگی بکنند.

این عالم ارض که مستقر شیطان و قوای شیطان و مستقر حضرت آدم و نسل شان است، انبیاء و اولیاء و نسل حضرت آدم در اینجا هستند. در این عالم ارض دو عالم به پا می شود، دو حیات به پا می شود، یکی حیات الدنیاست، یکی حیات الآخرة. هر دو هم در همین عالم ارض است. بیرون از این عالم ارض نیست. از همین جا هم شروع می شود. اینطور نیست که حیات الآخرة به این معنا از اول برزخ شروع می شود. حیات الآخرة به این معنا از همین جا و از روزی که ما آمدیم در دنیا شروع می شود. دو عالم است، دو امام است. دعوت به دو عالم می کنند. حیات الدنیا با مختصات خودش و حیات الآخرة هم با مختصات خودش.

- امام، محور وجودی افراد و روابط اجتماعی

قبل از این که وارد مختصات این دو تا عالم بشوم، یک نکته ای را تقدیم می کنم که در معارف ما هست، از جمله این بیانی که در زیارت جامعه کبیره از امام هادی علیه السلام است که وقتی ائمه را توصیف می

کنند، تعبیر این است «أَرْكَانَ الْبِلَادِ». ائمه علیهم السلام هم «عُنَاصِرَ الْأَبْرَارِ» اند و هم «أَرْكَانَ الْبِلَادِ». یعنی ابرار و خوبان عالم که بر محور ائمه جمع می شوند، عناصر وجودی شان از امام علیه السلام است. حالا به تعبیری، اینکه در روایات فرمود روح مومنین از نازله جسم ما خلق شده و جسم شان از مرتبه نازل تری خلق شده است، این همان تعبیری است که در روایات است و در زیارت جامعه هم به این صورت آمده «وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ» همان طوری که روح ما، روح برای جسد و بدنمان است و حیات جسم ما به روح ماست و با روح مان است که جسم مان زنده است؛ روح امام نسبت به روح ما مثل این روح به جسد است. اگر روح امام سریان و جریان پیدا نمی کرد در روح مومنین، ارواح مومنین زنده نبودند. حیات ما وابسته به حیات امام است.

این تعبیر در زیارت سیدالشهداء است «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَتِلْتَ وَ لَمْ تَمُتْ بَلْ بِرَجَاءِ حَيَاتِكَ حَيَّيْتُ قُلُوبَ شِيعَتِكَ»^۱ من شهادت می دهم شما نمردید؛ به شهادت رسیدید، ولی نمردید و تمام شیعیان حیاتشان در امید رسیدن به آن حیات طیبه شماست. بنابراین عنایت کنید این یک تعبیر است که ائمه علیهم السلام «عُنَاصِرَ الْأَبْرَارِ» اند و عناصر وجودی و ارکان وجودی مومن از عالم امام متجلی می شود و تنزل پیدا می کند و شکل می گیرد، اصلش آنجاست. در روح ما روح امام حاضر است، جسد امام برای جسد ما مثل روح به جسم است. پس همینطوری که نسبت مومن با امام اینطور است، کما این که در روایات آمده حضرت فرمودند: «إِنَّ رُوحَ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شِعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»^۲، کانه روح مومن به منزله یک شعاعی از خورشید است؛ چطور اشعه خورشید پرتویی از خورشیدند و حقیقت خورشید در آنها ساری و جاری است، ارواح مومنین هم نسبت به روح امام همینطوری اند.

همین نسبتی که بین امام و آحاد مومنین است به یک صورتی بین بلد ایمانی و ائمه علیهم السلام هم است. ائمه ارکان البلادند. ما یک بلاد ایمانی داریم، یک شهر ایمان داریم. این شهر رکنش امام علیه السلام است. پس این نکته مهمی است اگر بحث می شود از حیات الاخره و گفته می شود بر محور امام یک حیات الاخره ای به پا می شود و مومنین در این حیات الاخره با امام شان زندگی می کنند، آن عالمی که خدای متعال برای ائمه حق آفریده و آنها را امداد کرده و امت خودشان و مومنین را در آن عالم می برند، محور آن حیات الاخره خود امام است. ارکان البلاد ائمه علیهم السلام هستند. روح این شهر روح این مدینه ای که به پا می شود و امت مومن در

۱. البلد الأمين و الدرع الحصین، النص، ص: ۲۸۴

۲. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۲؛ ص: ۱۶۶

آن مدینه زندگی می کنند، روح این مدینه امام است. خصوصیات این شهر تجلیات روح امام علیه السلام است که در ارواح مومنین و در نسبت و روابط بین مومنین و در حیات ایمانی مومنین تجلی می کند. پس نسبت امام با این بلد نسبت رکن با بلد است.

کما این که در امت باطل هم همینطور است. آن امری که محور این امت است، همان امامشان است. این امام ضلال است که دور او جمع می شوند و بر محور او و ضلالتی که او دعوت می کند، این بلاد شکل می گیرد. مناسباتش، مناسبات همان دعوت است. مناسبات ضلالت است. این یکی هم مناسباتش مناسبات امام حق هست. این دو تا عالمی که به پا می شود، دو عالمی است که برای این دو امام درست می شود. کما این که در قرآن آمده خدای متعال هر دو را امداد می کند، هم امام حق را هم امام باطل را، هم آن دستگاه امداد می شود و هم این دستگاه امداد می شود.

البته در مجموع از آیات استفاده می شود که اینطور نیست که دستگاه شیطان در تراز و عرض دستگاه نبی اکرم باشد. آن دستگاه در ذیل دستگاه نبی اکرم است و برای رشد دستگاه نبی اکرم خلق شده و خودش موضوعیت اساسی ندارد. اینطور نیست که خدای متعال عالم را برای دو امام خلق کرده باشد، «**تُولَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ**»^۱ عالم برای حضرت و برای این که جبهه مومنین در این عالم به مقصد برسند، خلق شده است. یک عالم دیگری و یک قوای دیگری هم در عالم قرار داده شده و در این درگیری بین این دو تا عالم جبهه مومنین رشد می کند و به مقصد می رسند. بنابراین اینطور نیست که اگر عالمی برای شیطان آفریده می شود، این در عرض حیات الآخرة باشد و خودش یک مقصود اصلی باشد.

۲. مختصات حیات الدنیا و حیات الآخرة در آیات سوره عنکبوت

خب این دو تا عالمی که برای دو امام خلق می شود، مختصاتی دارند که در سور متعدد قرآن به تناسب از آنها بحث شده است. یکی از این موارد در سوره مبارکه عنکبوت است که در آنجا خدای متعال از امتحان های پیش روی وادی ایمان صحبت به میان آورده و از این که مومنین برای رسیدن به عالم ایمان که وعده قطعی خدا است، باید از دل فتنه های سنگین عبور کنند و حکمت این عبور دادن مومنین از متن این امتحان ها و ابتلاء ها و فتنه های سنگین این است که باید صف ها از هم جدا بشوند، «**أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ**» (عنکبوت/۲-۳) این محاسبه غلطی است که انسان ها خیال کنند وادی ایمان را با حرف می شود

۱. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ۴۳۰

پشت سر بگذاری، اینکه گفتند ما مومن شدیم، رها نمی شوند. تلقی شان این است که ما آنها را در فتنه نمی بریم. اینطوری نیست ما حتما آنهايي که مدعی ایمان هستند، در دل فتنه ها می بریم. این سنت هم سنت دائمی ماست و اختصاص به این امت ندارد. در امت های گذشته هم مدعیانی بودند. با هر پیامبری یک عده ادعای ایمان کردند. امت های پیشین را هم ما در دل امتحان بردیم و مومنین شان از متن امتحان های سنگین بیرون آمدند، تا به مقصد رسیدند.

لذا در آیات بعد از همین آیات صدر سوره که سیزده چهارده تا آیه است، بحث کلی عالم فتنه و خصوصیاتش هست که از هفت تن از انبیاء و فتنه هایی که برای امتشان پیش آمده صحبت می کند. هفت پیامبر را توضیح می دهد که امتشان از دل فتنه ها گذشتند. بر اساس روایات ما که هرچه در امت های گذشته بوده مطابق النعل بالنعل در این امت است. فتنه هایی که برای این امت می خواهد پیش بیاید تا به وادی ایمان برسند و حقیقت عالم ایمان را درک بکنند و وعده خدا محقق بشود. آن فتنه ها را قرآن توضیح داده، می فرماید این محاسبه غلطی است و حتما فتنه است. غرض هم این است که آنهايي که در ادعای ایمان صادق اند با آنهايي که کاذب اند و دروغ می گویند باید صفشان از هم جدا بشود.

این فتنه های پیش روی وادی ایمان و عالم ایمان و عالم ولایت امیرالمومنین، عالم باطن نبوت نبی اکرم آن عالمی که خدای متعال برای نبی اکرم و امت مومنش خلق کرده، پیش روی این عالم امتحانات سنگینی است. قطعی است که آن عالم بر پا می شود و اینها به آن عالم می رسند و در این تردیدی نیست که مومنین حتما به آن عالم می رسند، «مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» (عنکبوت/ ۵) اگر کسی منتظر است وعده خدا عملی بشود و آن عالمی که عالم ظهور و عالم لقاء الله است و همه در آن سر و کار با خدای متعال دارند، پرده ها کنار می رود، حجاب ها کنار می رود و همه مومنین خدای خودشان را ملاقات می کنند به آن معنای صحیحش نه به آن معنای غلط ملاقات. ملاقات جسمانی نیست، ولی یک اتفاقی می افتد که حالا این در جای خودش توضیح داده شده است. مومنین به عالم لقاء می رسند. اگر کسی منتظر آن عالم است، این امدی دارد. امدش که رسید آن عالم به پا می شود، ولی پیش روی او امتحان های سنگینی وجود دارد.

در دل این امتحانات پیداست خدای متعال یک امکاناتی هم به دشمن می دهد، که این امکانات هم گاهی موجب توهم می شود. خودشان متوهم می شوند و خیال می کنند پیروز و غالب شدند و راه آنها محقق شد و طرح انبیاء شکست خورد. لذا قرآن بلافاصله در همان آیات اول سوره این هشدار را می دهد و

می فرماید این هم محاسبه غلطی است، این هم بد حساب کردن است، دستگاه محاسباتی تان درست نیست، «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (عنکبوت/۴)، آنهایی که در این شرایط در دل این فتنه ها بد عمل می کنند و عالم معصیت و شیطنت را به پا می کنند، اینها خیال نکنند که بر ما سبقت گرفتند، پیروز شدند و طرح آنها محقق شد و طرح نبی اکرم شکست خورد. اینطوری نیست. تمام این مهلتی که به این دستگاه داده می شود و امکاناتش یک مهلتی است، که گذار از این مهلت اتفاق می افتد و بعد هم آن دوران موعود و آن وادی ایمن، آن عالم ایمان و آن عالم نور بر روی همین زمین محقق خواهد شد. حالا با مختصاتی که عرض می کنم.

- سستی و ناپایداری حیات الدنیا

پس در این سوره مبارکه بحث از عالم ایمان و جبهه مقابلش است که خدای متعال در اواسط سوره وقتی فتنه های امت های انبیاء را بیان می کند و اینکه چطوری بساط شیاطین جمع شد، می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَنَاتٍ وَأَنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت/۴۱) کانه دو دستگاه ولایت است. یکی دستگاه ولایت الله است که یک عده ای خدا را ولی خودشان می گیرند و با ولایت الله حرکت می کنند. یک عده ای هم دیگرانی را ولی خودشان می گیرند و با آنها عهد می بندند. این فتنه ها و این امتحانات سنگین بر سر همین است.

وادی ایمان وادی ولایت الله است و بر سر رسیدن به این وادی و مومن شدن و رسیدن به عالم ایمان و عالم ولایت الله یک ابتلائات و امتحاناتی است. یک وادی دیگری هم است که آن وادی ولایت غیر خداست. به تعبیر نورانی سوره مبارکه بقره ولایت اولیاء طاغوت است. این امتحانات بر مدار این دو ولایت است. مومنین می خواهند به این وادی برسند. یک وادی هم وادی ولایت غیر است و این امتحان ها یعنی همین، یعنی در پیش روی رسیدن به وادی ایمان و ولایت امیرالمومنین یک وادی ولایت دیگری است. باید از دل این وادی عبور کنی و نمی شود هم عبور نکنی و باید از دل فتنه بنی امیه عبور کرد. باید از دل فتنه بنی عباس عبور کرد، باید از فتنه سقیفه عبور کرد. چاره ای نیست. این محیط به پا می شود. این محیطی که به پا می شود، محیط ولایت غیر خداست. قرآن می فرماید این محیط ولایت مثل «بیت العنکبوت» است. مثل خانه ای است که عنکبوت به پا می کند. آنهایی که وارد وادی ولایت غیر می شوند، وارد بیت العنکبوت شدند. ای کاش می فهمیدند.

در مسیر رسیدن به وادی ایمان یک دستگاه دیگری است، که باید از او عبور کنی و باید گرفتار او نشوی

و بدانی این خانه جای اقامت کردن نیست. این بیت العنکبوت است. این «أَوْهَنَ الْبُيُوتِ» یک ظاهری دارد و یک تأویلات باطنی هم دارد. واقعا خانه عنکبوت خانه عداوت است و روابط آنجا روابط محبت و الفت و مودت نیست. لذا این حیوان معمولاً هم تکی در آنجا زندگی می کند. حالا یک توضیحی دارد. هیچ رابطه مودت و محبتی در آنجا نیست و کاملاً روابط، رابطه عداوت و دشمنی و منفعت طلبی و سوداگری و به تعبیر امروزی ها مثل جامعه بازار می ماند. هر کسی آنجا نشست کمین نشسته تا بقیه را بگیرد. هیچ خبری غیر از این نیست. روابط آنجا روابط مستحکمی نیست به خلاف روابط ذیل ولایت حضرت حق که در آنجا روابط مستحکم است. روابط ایثار و فداکاری و محبت است. بنابراین بر سر رسیدن به عالم ایمان یک عالم دیگری است که آن عالم، عالم ولایت غیر است. پیداست عالم ایمان هم عالم ولایت الله است.

آنهایی که می گویند مومن هستیم، یعنی ادعا می کنند ما ولایت الله را قبول داریم و با ولایت او می خواهیم در عالم راه برویم، برای این که معلوم بشود راست می گویند یا نه، یک عالم دیگری به پا می شود که آن ولایت شیاطین و اولیاء طاغوت است. ولایت ائمه نار است. ایشان هم امکانات می دهند، بساطی درست می کنند عالمی درست می کنند، یک عده ای هم با آنها وارد این عالم می شوند، دعوتشان را اجابت می کنند. ولی این عالم بیت العنکبوت است. پس کانه وادی ایمان یک عالم است با ولایت الله و یک وادی دیگری هم است که وادی ولایت دیگران است که در آنجا بیت العنکبوت است. «اوهن البيوت» است و روابط روابط محبت و مودت نیست، روابط پایدار نیست و استحکامی ندارد.

بعد از آیاتی خدای متعال می فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت/ ۶۴) کانه آن وادی ای که در مقابل وادی ایمان است و باید از آن عبور کنی تا به وادی ایمان برسی، امتحان است و نمی شود بدون امتحان وارد وادی ایمان بشوی. این وادی همان وادی حیات الدنیاست. کما اینکه یک دستگاه ولایتی است که آن دستگاه ولایت به منزله بیت العنکبوت است. یک حیات الدنیایی به پا می شود. مومنین باید از متن حیات الدنیا عبور کنند تا وارد حیات الاخره بشوند. این حیات الاخره هم در همین عالم ارض است. ولی امتحان مومنین این است که بر سر راه این حیات، حیات الدنیایی است، جلوه هایی هم هست، دعوت ها و سر و صدایی است که مختصاتی دارد. باید از این حیات و این جلوه ها عبور کنند و وارد حیات الاخره بشوند و مواظب باشند که جلوه های این حیات الدنیا خار راه آنها نشود و دامن آنها را نگیرد. تمجیدها، تعریف ها، تهدیدها و تطمیع ها دامن آنها را نگیرد. باید با تقوا از اینها عبور کنند و متقی باشند. با تقوا عبور کنند تا برسند به آن عالم ایمان و وادی ایمان.

- حیات الدنیا، سرای لهو و لعب

این حیات الدنیایی که بر سر راه وادی ایمان است، یک عالمی است و قرآن مختصاتی برایش بیان می کند. یکی اینکه می فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» این حیات الدنیا چیزی جز لهو و لعب نیست. یک سرای دیگری است که آن دار الحیوان است. این دارالحیات نیست. این محیط لهو و لعب است. این وادی ولایت انسان هایی که در آن وارد می شوند، وارد وادی لهو و لعب شدند و باید از این محیط بگذرند. تمام این فتنه ها و تمام این امتحان ها در محیط حیات الدنیاست و در محیط لهو و لعب است. این ائمه جور و ضلال برای اینکه مردم را از امام جدا کنند، یک وادی لهو و لعب درست می کنند، همانی که «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قِائِمًا» (جمعه/ ۱۱) وقتی می خواهند مردم را از وجود مقدس نبی اکرم که اقامه ذکر و صلوات در جمعه می کند، جدا کنند لهو و لعب و تجارت به پا می کنند. این داستان همان است.

شیطان و اولیائش، شیاطین انس و جن یک عالم لهو و لعبی درست می کنند، که امت را از وجود مقدس امام جدا کنند. با همه طول و عرض و امتداد و امکاناتی که به او داده شده چیزی جز لهو و لعب نیست. آنی که به پا می شود بیت العنکبوت است. آنی که برای آنها به پا می شود محیط لهو و لعب است. چیزی بیشتر از این نیست. یک سرای دیگری است که آن دار الحیوان است.

حالا ان شاء الله روزهای آینده بعضی از این نکات را تقدیم می کنم. در خیلی از آیات قرآن اینطوری است. خیلی وقت ها یک مطلبی را که می خواهد بیان کند، اگر دو تا عدل دارد، هر کدام دو تا خصوصیت دارد، یک خصوصیت این طرف گفته می شود و یک خصوصیت آن طرف گفته می شود و به تقارن آن خصوصیت دیگر فهمیده می شود. اینجا نیز همینطوری است. این حیات الدنیا اولاً پیداست «هَذِهِ» یک حیات دم دست و در دسترس است، به خلاف آن یکی که «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ» است، یا گاهی می فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ» (قصص/ ۸۳) یک سرایی است که در همه عالم ارض است، ولی دور از دسترس است. مثل این عالم دم دست نیست. باید از این عالم عبور کنیم.

- حیات الآخرة، دار حیات

این دار الدنیا دو خصوصیت دارد که لهو و لعب است و در مقابلش دارالآخرة است که آن دار الحیوان است. کانه این دار که دار لهو و لعب است، دار موت هم هست. و آن حیات الآخرة دار الحیوان است و محیط ذکر و حکمت هم هست. مقابل لهو می شود ذکر و این دار، دار لهو است، یعنی داری است که آنچه

در این دار است، انسان را غافل میکند، از آنچه که باید به او توجه داشته باشد. لهُو یعنی همین دیگر؛ لهُو یعنی آن چیزی که غفلت ایجاد می کند، از آن امری که باید انسان متذکر و مشغول به او بشود انسان را غافل می کند. پس پیداست این وادی، وادی غفلت است. بساطی که اینجا به پا می شود، بساط غافل کردن انسان از آن مأموریت است. از آن کار بزرگی است که باید انجام بدهد.

در قرآن توضیح داده شده که این لهُو، لهُو از چیست. گاهی گفته شده لهُو از امام است. گاهی گفته شده لهُو عن الله است. این عالمی که به پا می کنند، تمام جلوه هایش جلوه های غفلت است. آدم را از یک حقیقت بالاتری می خواهد غافل کند. ولی پیداست وقتی وارد عالم آخرت می شوید، آن عالم تماشای عالم ذکر است. محیط، محیط ذکر است، لذا در آن عالم خواب انسان هم ذکر است. «فِي بَيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» (نور/۳۶) یک خانه هایی در این عالم ارض به پا می شود، که خدای متعال در این خانه ها اجازه رفعت داده، اگر در آن خانه ها رفتی، امکان این که انسان در عوالم نور قدم به قدم بالا برود هست. عالم ذکر است. ذکر و نور الهی در این عالم نازل شده است. اجازه می دهند اگر در این عالم رفتی قدم به قدم در عالم ذکر و نور رفعت پیدا کنی. ذکرت کاملتر و هدایتت کاملتر و جامع تر بشود. به هدایت بالاتری برسی، به نور بالاتری برسی، به ذکر بالاتری برسی، ذاکرتر بشوی. لذا شخصیت هایی که در این خانه ها راه پیدا می کنند، هیچ چیز آنها را از ذکر خدا غافل نمی کند.

پس یک عالمی داریم که عالم ذکر است. این همان حیات الاخره است. در همین عالم ارض هم به پا می شود. ولی محیط ذکر است. یک عالمی هم داریم، عالم لهُو و عالم غفلت است. یعنی تمام آنچه در این عالم به پا شده، برای این است که انسان را غافل بکند. هیچ چیز این عالم ذکر نیست. مسجدش هم محیط الذکر نیست. مسجدش هم مسجد ضرار است. نمازش هم ذکر نیست. ولی آن عالم خوابش هم ذکر است. پس مقابل حیات الدنیا که عالم لهُو است، حیات الاخره است که عالم ذکر است.

مقابل لعب که بازی است، حکمت است. کل حیات الدنیا لعب است. دیدید به کاری که کودک می کند، می گویند لعب؛ چرا؟ چون هدف حکیمانه ای ندارد؛ تمام حیات الدنیا لعب است. منتها بازیچه هایش فرق می کند؛ یک موقع بازیچه هایش تیله است، یک موقع می شود توپ و یک موقع می شود کره زمین. ولی همه اش لعب است. هیچ کار حکیمانه ای در آن نیست. پس پیداست آن وادی آخرت، وادی حکمت است «يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (آل عمران/۱۶۴) عالم حکمت است. حکیم می شود انسان در آن عالم، تمام افعالش محکم و حکیمانه است. استحکام دارد. نتیجه نقطه مقابل این است که این عالم، عالم موت هم

هست. حیاتی در آن نیست. حیات طیبه ای نیست. بله یک نفسی و حرکتی هست، ولی عالم، عالم موت است. به خلاف دار الآخرة که دار الحیوان است.

بنابراین خدای متعال در این سوره می خواهد به ما بفهماند که ما یک وادی و عالم ایمان داریم، که عالم ولایت الله است. آنهایی که تحت سرپرستی خدای متعال هستند، در عالم ایمان هستند و یک عالم دیگری داریم که آن عالم ولایت دیگران است که بیت العنکبوت است. این عالمی که عالم ولایت اغیار است، حیات الدنیاست. در محیط ولایت آنها جز لهو و لعب و موت خبری نیست. ولی در وادی ایمان که وادی ولایت الله و وادی امام معصوم است، در آنجا اتفاقی که می افتد، وادی ذکر و حکمت و وادی حیات طیبه است. این بعضی از مختصات این دو تا عالم بود، که مفصل قرآن در مورد آنها بحث کرده است و ان شاء الله محضرتان تقدیم می کنیم. السلام علیک یا ابا عبدالله.

گفتار ۲

مختصات حیات الدنيا و حیات الأخره (۲) کوری و غفلت در مقابل بصیرت و ذکر

دوم محرم ۱۴۰۲ - هیأت ثارالله

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (اسراء/ ۷۱-۷۲).

عرض کردیم که از آیات نورانی قرآن استفاده می شود که ما دو امامت کلی در عالم داریم. یکی امامت ائمه ای که «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء/ ۷۳) مأموریت آنها هدایت امت هاست. اینها را در وادی نور و در وادی بندگی خدای متعال سیر می دهند، امر الهی هم در دست آنهاست و با این امر امت را پیش می برند. یک ائمه ای هم هستند که «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص/ ۴۱) به تعبیر قرآن مردم را دعوت به آتش می کنند. ذیل این دو امام، دو امت شکل می گیرد، دو جامعه ساخته می شود، دو تا عالم به وجود می آید. ذیل این دو امام که محور این دو عالم هم خود این دو امام اند.

به تعبیر قرآن عالم نور و دیگری عالم ظلمت، یکی عالم بصیرت و بینایی و دیگری عالم عمایه و کوری، شکل می گیرد. اگر کسی در این عالم با ائمه هدی بود، در عالم بصیرت است، پرده ها کنار می رود و اهل بصیرت می شود. اگر در آن عالم بود، آن عالم عمایه و کوری است حجاب ها می افتد، همه کورند، همه نابینا هستند. یکی عالم هدایت است و دیگری عالم ضلال است. یکی به تعبیر نورانی قرآن عالم موت است و یکی عالم حیات است. اهل آن عالمی که با امام هدی به وجود می آید و ذیل این امام شکل می گیرد، عالمی است سراسر حیات و دار الحیوان است. به تعبیر قرآن عالمی که ذیل ائمه ضلال هم شکل می گیرد، سراسر موت است.

۱. مختصات حیات دنیا و حیات الآخرة (سوره فاطر)

این تعبیر نورانی قرآن در سوره مبارکه فاطر است که خدای متعال این عالم ها را با هم مقایسه می کند، می فرماید: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ» (فاطر/۱۹) آدم بینا و نابینا یکسان نیستند. این بصیرت و بینایی در این دنیا هم خودش یک امکانی است که یک عده ای از این امکان محروم اند. عالم امتحان است. این [امکان] مهم نیست. ممکن است خدای متعال این را به نحوی جبران کند و جبران هم می کند. بحث ناظر به یک عمایه و بصیرت دیگری است. آنچه ما در این دنیا می بینیم مثل هاست. این مثلها یک حقایق پشت سرشان است. اهل بصیرت، آنهایی که اهل عبرت اند از این مثل ها منتقل می شوند به آن حقیقت ها و آن حقیقت ها را می فهمند. آدم ها دو دسته اند؛ یک عده اعمی هستند و یک عده بصیرند. یک عده به حسب ظاهر چشم دارند و می بینند و می خوانند، این مقصود نیست. این دو با هم یکسان نیستند. آدم بینا و آدم نابینا یکی نیست. خود آدم ها متفاوت اند. یکی بصیر است و یکی نابیناست. آدم هایی که در این عالم با امام حق راه می روند، بصیر می شوند. قرآن توضیح داده که چرا آدم هایی که در آن عالم با امام باطل راه می روند، دچار عمایه و کوری می شوند. این تفاوت خود آدم هاست.

تفاوت عالم شان چیست؟ «وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ» (فاطر/۲۰) عالم یک دسته ظلمات است و یکی عالم نور است. آدم نابینا در وادی ظلمات و آدم بینا در عالم نور و وادی نور است. تفصیل این امر در آیه نور و آیه ظلمات در سوره مبارکه نور است که وادی نور و مراتب این عالم را توضیح می دهد و وادی ظلمات و درکانش را هم توضیح می دهد. پس آدم ها تقسیم می شوند به بصیر و نابینا، عالم هم عالم ظلمات و نور است. باز هم مقایسه می فرماید: «وَلَا الظُّلْمَ وَلَا الْحَرُورُ» (فاطر/۲۱) ترجمه ظاهری عالم ظل، عالم سایه و خنکایی است که در ظهر تابستان دیدید و عالمی که عالم حرور و گرماست. ظل تأویل شده به امیرالمومنین و آن عالمی که ذیل امیرالمومنین است. آن یکی هم عالم حرور است.

بعد در یک کلمه قرآن جمع بندی می کند «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ» (فاطر/۲۲) مرده ها و زنده ها یکسان نیستند. این مرده و زنده های ظاهری را که ما می بینیم، پیداست یکسان نیستند. ولی این یک مثل است برای یک حیات و موت دیگری. آدم هایی که با امام باطل حرکت می کنند، همه می میرند چون عالم، عالم موت است. عالم دوم، عالم حیات است. انسان هایی که در او زندگی می کنند، انسان هایی زنده اند. پس ما یک دارالموت و دارالحیات داریم. «وَأِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ» (عنکبوت/۶۴) مقابل حیات الآخرة، حیات الدنیاست که دار موت است. یک آدم هایی داریم که

مرده و زنده اند. آدم هایی که در دارالحيوان اند، آدم هایی حی اند و آدم هایی که در آن دار زندگی می کنند، آدم هایی مرده هستند.

این حیات هم توضیح می خواهد. واقعا انسان هایی که به امام می رسند به حیات طیبه می رسند. قرآن گاهی با این تعبیر بیان فرموده می فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» (انعام/۱۲۲) تفاوت این دو آدم با همدیگر چیست؟ کسی مرده بوده و ما زنده اش کردیم. چون همه ما ابتدائاً میت هستیم، «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (بقره/۲۸) مرده بود و ما زنده اش کردیم «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (انعام/۱۲۲) از اینجا استفاده می شود که در وادی نور نبود و در وادی تاریکی بود و ما او را وارد وادی نور کردیم. در بین مردم زندگی می کند، اما در عالم نور است.

در بعضی از روایات وقتی مومن را توصیف می کنند، می فرماید: «الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ مَدْخَلُهُ نُورٌ وَمَخْرَجُهُ نُورٌ وَعِلْمُهُ نُورٌ وَكَلَامُهُ نُورٌ وَمَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النُّورِ»^۱ مومن گشت و گزارش در عالم نور است. با ما نشسته و کنار هم هستیم، ولی در عالم نور است. حرف می زند، سخنش نور است. مسیر حرکتش در قیامت وادی نور است. علمش نور است. ورود و خروجش نورانی است. اینها دو جنس آدم هستند. قرآن می فرماید اینها با هم مساوی نیستند؛ واقعا یکی نورانی است و یکی در تاریکی است. یکی زنده است و یکی مرده. واقعا عده ای وقتی در زمین راه می روند، مرده اند و یک عده ای زیر زمین اند، ولی زنده اند، «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران/۱۶۹).

یک عده ای هم روی زمین راه می روند، ولی از نظر قرآن مرده اند. قرآن می فرماید مرده ها و زنده ها یکسان نیستند «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (فاطر/۲۲) یک عده ای الان در قبرهایشان زندگی می کنند و تو کلام خدا را به گوش آنها نمی توانی برسانی، کلام، کلام خدا؛ لسان، لسان الله اما این گوشها نمی شنود، چون مرده اند، سمع شان ازشان گرفته شده، بصرشان گرفته شده است. این مرده ها، مرده های روی زمین اند. این عالم موت و عمایه، این هم عالم مرگ و زندگی و این همین عالم حیات الدنيا و حیات الاخره است. دو عالم است. حیات الدنيا دار مرده هاست. به تعبیر قرآن قبرستان است. حیات الاخره دار زنده هاست. همین الان اینها در وادی حیات زنده اند. این مقایسه ای است که قرآن می کند. دو عالم با هم یک چنین تفاوت

هایی دارند. این آیه ای که عرض کردم، ناظر به صحنه قیامت است. [اما] در دنیا [هم] اینطوری است. همین امر در برزخ هم ادامه دارد. در قیامت دو دسته اند. در دو عالم اند، هم در دنیا هم در آخرت.

۲. وادی یمین در مقابل وادی ضلالت و کوری (سوره اسراء)

در سوره مبارکه اسراء خدای متعال ناظر به صحنه قیامت می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اَنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» (اسراء/ ۷۱) ما در قیامت هر جمعیتی از مردم را با امام شان صدا می زنیم. عرض کردم که این آیات در روایات مختلف معنا شده است. یک معنایش این است که در هر دورانی امامی است. مردم مکلف اند با آن امام حرکت کنند. اگر با آن امام حرکت نکردند، از قافله جا می مانند. صدا می زنند که پیروان امام صادق علیه السلام بیایند. آن هایی که در عصر امام صادق اند باید با حضرت بیایند. اگر با حضرت راه نرفتند، در وادی هدایت نیستند.

یک معنای کلی تری هم دارد که ما دو دسته امام داریم؛ امام حق و امام باطل. روز قیامت پیروان امام حق را با امام حق و پیروان امام باطل را با امام باطل در محشر دعوت می کنند. این هم روایات متعددی دارد. فرمود در روز قیامت منادی از باطن عرش، آن کسی را که مقام خلافت الهی در عالم ارض داشته را صدا می زند. در روایت دارد اول حضرت داود برمی خیزند که به ایشان می گویند درست است، شما خلیفه بودید، ولی اینجا شما مقصود نیستید. دوباره از باطن عرش صدا می زنند و حضرت امیر در صحنه محشر تشریف می آورند. آن وقت گفته می شود کسانی که با امیرالمومنین راه رفتند و به ایشان اقتدا کردند، الان هم به نور حضرت استضاءه کنند و از پرتو نور حضرت استفاده کنند و پشت سر حضرت حرکت کنند. حضرت همه مومنین اولین و آخرین را در درجاتشان در بهشت سیر می دهند. بعد می گویند حالا بقیه هم بروند به امام خودشان اقتدا کنند. تأویل این آیه قرآن همین است «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره/ ۱۶۶) اینجا ائمه نار از پیروان خودشان تبری می جویند، آن ارتباطی که در دنیا بینشان بود و یک امت فاسد از آن ساخته بود، آن ارتباط به هم می خورد. روابط تبدیل به عداوت می شود.

قرآن در ذیل این دو جریان امامت در قیامت می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اَنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» اینجا مردم دو دسته می شوند. دسته اول کسانی هستند که کتابشان به یمین آنها داده می شود که حالا یمین را روایات توضیح داده است. گاهی می گوید خود امام حق یمین است. آن نقطه اتصال و ارتباط وجودی ما با امام آن یمین ماست. مومنینی که مرتبط با

امام هستند، کتابشان از آن ناحیه نشان داده می شود. کتاب شان از طریق امامشان به ایشان می رسد. چون همه زندگی شان با امامشان بوده است. فرمود: «عُنَوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۱ یک عنوان روی کتاب می گذارند که خلاصه ی خلاصه کتاب است؛ کتاب را چکیده می کنند و بعد فهرست می زنند و یک عنوان رویش می گذارند که این عنوان چکیده ی چکیده کتاب است. یعنی تمام اعمال مومن ریشه اش در محبت امامش است. همه اعمالش بوی محبت می دهد. صبغه محبت دارد. ملاحظه کردید آنهایی که بندگی می کنند سه دسته هستند؛ بندگی از سر خوف، از سر طمع و بندگی ناشی از حُبّ که این بالاترین بندگی است. مومن تمام اعمالش ناشی از محبت است. ریشه عملش در محبت است. آن محبتی که عامل عمل مومن است حب علی بن ابیطالب است. کتاب مومن از ناحیه امامش به دستش می رسد. تمام کتابش صبغه امام دارد. این را در سوره مطفین خدای متعال توضیح داده است، «إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيَّينَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (مطفین ۱۸-۲۱) ابرار کتابشان مشهود امامشان است.

در قیامت یک عده کتابشان به دست راستشان است. اینها آنهایی هستند که دنبال امام حق بودند و کتابشان به دست راستشان داده می شود. «فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤْنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا» اینها با افتخار کتابشان را می خوانند و به ایشان هیچ ظلمی نمی شود. هرچه از اعمال آورده بودند به ایشان پرداخت می شود. قاعدتا در مقابل این کسانی که کتابشان به دست راستشان داده می شود، می گوئیم کسانی هستند که کتابشان به دست چپ شان داده می شود. در بعضی از سور قرآن هم مثل سوره حاقه خدای متعال همینطوری تقسیم می کند «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيهِ * إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أُسْلِفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ * وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ» (حاقه ۱۹-۲۵) آنهایی که کتابشان را به دست راستشان می دهند، می گویند بیایید بخوانید این کتاب مرا؛ این اعتقاد را داشتم که من با کتاب خودم روبرو می شوم، با خدا ملاقات می کنم، این انسان ها در عیش راضی هستند، عیشی پسندیده.

اما در نقطه مقابل یک عده کتابشان را به دست چپشان می دهند. عملشان از این زاویه وجودشان است. انسان کانه وجودش دو بُعد دارد؛ بعد یمین و بعد شمال. مومنین عملشان از این منشأ صادر می

۱. بشارة المصطفى لشيعة المرتضى (ط - القديمة)، ج ۲، ص: ۱۵۴

شود و متصل به امام حق هستند و تمام اعمالشان در وادی یمین است. کتابشان هم یمینشان است. اما آنها تمام اعمالشان در وادی شمال است. که حالا این توضیح دارد. میگویند ای کاش اصلاً کتاب من به من نمی رسید. اصلاً اعمال من به من پیوند پیدا نمی کرد. این همه زحمت کشیده، ولی می گوید ای کاش من اصلاً این اعمال را نداشتم! اعمالش را ضبط کردند و منسجم به او برمی گردانند. می گوید ای کاش من اعمال خودم را نمی دیدم. آدمی که این همه زحمت کشیده می گوید ای کاش نبود. تلاش کرده و دنیای خودش را آباد کرده و این همه امکانات به دست آورده، ولی می گوید ای کاش من اصلاً این اعمال را نداشتم و با این اعمال خودم مواجه نمی شدم. ای کاش اعمال من را به من بر نمی گردانند.

این یک تعبیر قرآن است که می فرماید روز قیامت یک عده ای کتابشان در دست راستشان است و یک عده کتابشان در دست چپشان است. آنهايي که عملشان در وادی یمین بوده کتابشان هم از همان زاویه دریافت می کنند، آنهايي هم که عملشان در وادی شمال بوده کتابشان را هم از همان زاویه به ایشان می رسد. این دو زاویه، زاویه ارتباط ما با امام حق و با شیطان است. یک عده در وادی شیطان عمل کردند و یک عده در وادی امام حق عمل کردند. کتاب آنها از آن سو می آید و کتاب اینها از این سو. اینکه از یمین گاهی تعبیر به امام می شود، نکته اش همین است.

در این سوره مبارکه اسراء که خدای متعال مردم را بر اساس امام شان تقسیم می کند و روز قیامت مردم را با امام شان صدا می زند، اینجا دو دسته می شوند. یک دسته هستند که سر بلند کتاب را می خوانند و با عمل خودشان مواجه می شوند، صحیفه عملشان است. صحیفه عمل مومن در وادی ولایت امام است. هر کدام از ما با امام خودمان یک سیبیلی داریم. امام آن صراط مستقیم بندگی است، آنهايي که با امام حرکت می کنند، هر کدام یک سیبیل خاص خودشان را دارند. شما در اتوبان که حرکت می کنید، یک راه است. هر کسی در این اتوبان یک مسیری برای خودش دارد. ولایت امام آنقدر وسعت دارد که سلمان هم در آن راه دارد و سیبیلی برای خودش دارد، ما هم یک سیبیلی داریم. در این فضا هواپیماها پرواز می کنند و هر کدام سقف پرواز خودشان را دارند و با همدیگر هم برخورد نمی کنند. این راه خودش را می رود و او هم راه خودش را می رود. وادی یمین اینطوری است. روز قیامت آنهايي که با امام حق حرکت کردند، نامه عملش را می بیند که در نقطه اتصالش با امام حق است. یمین یعنی اینکه همه کتابش در وادی ولایت امام ثبت شده است. با امامش حرکت کرده و همه اعمالش ثبت شده است. همه

گذشته اش موجود و محفوظ است. با سربلندی این را می خواند. هیچ هم به او ستم نمی شود. دسته دوم چه کسانی هستند؟ «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا»؛ آنهایی که در دنیا کور بودند، در آخرت نابینا هستند، اینجا در وادی سردرگمی بوده، آنجا سردرگم تر هستند. قاعدتاً از این آیه به مقابله استفاده می شود که اینها کتابشان به دست راستشان داده می شود و آنها کتابشان به دست چپشان. آنها در وادی بصیرت اند و اینها در وادی هدایت اند، اینها در وادی ضلال و در وادی حیرت بوده اند و آنها هم در وادی حیرت هستند. وادی ضلال، وادی ائمه نار است. آنجا وادی ضلال و سردرگمی است. به تعبیر قرآن وادی تیه است.

بنی اسرائیل وقتی از حضرت موسی تخلف کردند، به تیه دچار شدند. می گوید چهل سال حرکت می کردند و صبح می دیدند که سر جای اولشان هستند! وادی تیه و وادی ضلال است. «ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ» انسان از امام که جدا شد، وادی ضلال است. در آن حدیث نورانی امام باقر علیه السلام فرمودند: «مَنْ دَانَ اللَّهُ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيَهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ»^۱ کسی که اینطوری خدا را بندگی و دینداری می کند، عباداتی را خودش برای خودش قرار داده و مجاهده و تلاش هم می کند، مبارزه با نفس می کند و نفسش را به مشقت هم می اندازد، ولی یک امامی از طرف خدا ندارد و دنبال امام حرکت نمی کند. حضرت فرمودند این دارد ریاضت می کشد، اما این عبادت او را از حیرت و ضلال بیرون نمی برد، در وادی هدایت نیست. و الله تلاشش هم مقبول خدا نیست. پس یک عده ای در وادی ضلال اند. اینها کسانی هستند که در دنیا با امام حرکت می کردند. اینهایی که با امام حرکت نکردند، آنجا در ضلالت بیشتری هستند و آن عالم سردرگم تر هستند. اینجا دچار کوری بودند و آنجا هم اعمی هستند. پس آنهایی که با امام حق نیستند، وادی شان وادی عمایه و کوری و وادی ضلال است و در دنیا هم در وادی ضلال و عمایه بودند.

در این وادی عمایه و کوری کسانی قرار می گیرند که با امام باطل حرکت می کنند، اینها در ضلال اند. ذیل آیات سوره مبارکه «طه» مفصل توضیح داده شده است. قرآن می فرماید یک عده ای به حسب ظاهر در دنیا بینا بودند و روز قیامت نابینا محشور می شوند. سوال می کنند که چرا ما نابینا هستیم؟ به ایشان می گویند: «كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (طه/۱۲۶) آیات ما رو به شما آورد، ولی شما ترک کردید، اعراض کردید، فراموش کردید، اینجا هم شما رها می شوید و وقتی رها بشوید در وادی

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۷۵

عمایه می روید.

۳. وادی ذکر و مشاهده آیات، در مقابل وادی کوری و زندگی تنگ (سوره طه)

در سوره مبارکه طه شبیه سوره بقره خدای متعال بحث از هبوط حضرت آدم می کند که حضرت آدم ناچار هبوط به دنیا کردند. به ایشان گفته شد باید بروید در عالم ارض زندگی بکنید «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرًّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ» (بقره/۳۶)، حضرت آدم نگران بودند که باید با شیطان و قوای شیطان در این عالم ارض بیایند. خیلی نگران بودند و جای نگرانی هم دارد، اگر ما باشیم و شیطان و در این زندان حبس بشویم، همه ما جهنمی می شویم. همه ما را با خودش می برد. به حضرت یک بشارتی داده شد «فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره/۳۸)، شما بروید در عالم ارض و نگران نباشید. یک هدایتی از ناحیه خود من به سوی شما نازل می شود، از عالم بالا هدایتی را من می فرستم. در مقابل این هدایت الهی دو موضع گیری هست. یکی «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ» (طه/۱۲۳) اگر کسی از این هدایت و چراغ هدایتی که خدا روشن کرده تبعیت کند و قوایش را ذیل او قرار بدهد، چشم و گوش و زبان و قلب و همه قوای ظاهری و باطنی اش دنباله روی از این هدایت بکند، در عالم گم نمی شود. طبیعتاً به شقاوت هم نمی رسد. این مسیر مسیر سعادت است.

- عمایه و کوری، نتیجه اعراض از ذکر و عدم مشاهده آیات

نقطه مقابل اینهایی که تبعیت از هدایت می کنند را قرآن اینطوری بیان می کند، «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ» (طه/۱۲۴). قاعدتاً باید گفته بشود کسی که تبعیت از هدایت می کند. تعبیر که برمیگردد معنایش این است آنهایی که دنبال امام حرکت می کنند، در وادی هدایت حرکت می کنند، در آن مسیر قدم برمیدارند، اینها در وادی ذکرند. این وادی هدایت عالم ذکر هم هست. اینها اهل ذکرند، اینها اعراض نمی کنند از ذکر الهی. کانه از مقابله استفاده می شود که آن هدایت ذکر هم هست. هم کلمه هدایت است و هم کلمه ذکر. آن کسانی که تبعیت از این امام هدایت می کنند، دنبال عالم ذکر دارند، حرکت می کنند و همیشه در وادی ذکرند. اما آنهایی که از این امام فاصله می گیرند، از آن هدایت روی برمی گردانند. رویگردانی از هدایت رویگرداندن از ذکر هم هست. اینها از عالم ذکر بیرون می روند و در عالم کوری و غفلت می روند. از عالم ذکر وارد عالم غفلت می شوند.

پس نتیجه این است که خدای متعال یک چراغ هدایتی و یک امام هدایتی را و یک هدایی را نازل

می کند. این هدی در روایات ما تعبیر به امیرالمومنین علیه السلام شده است. امام حق است. امام، هدایت و چراغ روشنی است که خدا از عالم بالا نازل می کند. به تعبیر قرآن نوری است که خدا نازل کرد. نوراللهی است که نازل شده است. این عالم هدایت، عالم ذکر هم هست. کسی که در عالم هدایت حرکت کند، در وادی ذکر است. این در آیه نور مفصل توضیح داده شده است که عالم ذکر و عالم نور و عالم هدایت یکی هستند. کسی که تبعیت از امام می کند هم در وادی هدایت است، هم در وادی ذکر است، عالمش عالم ذکر و عالم هدایت می شود و به تعبیر قرآن در وادی نور هم است. چون هدایت به نور است. پس این عالم هدایت عالم نور الهی است. این امام نوری است که نازل شده است. چراغ هدایتی است که نازل شده، برای کسانی که تبعیت می کنند و در وادی هدایت و وادی ذکرند. اما آنهایی که از این هدایت رویگردان هستند، در واقع هم از هدایت دورند و از ذکر هم دورند، ترک امام می شود. این شیوه بیان در قرآن مکرر آمده است و باید از مقابله بقیه نکاتش را فهمید، این کسی که اعراض از ذکر می کند، در واقع اعراض از هدایت می کند. اعراض از هدایت، اعراض از ذکر است.

نتیجه اش عیش و تنگنا می شود، «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» زندگی اش می شود زندگی در تنگنا. کسی که رویش را از امام برگرداند، از عالم ذکر که وجود مقدس امام و وجود مقدس نبی اکرم که خودشان ذکر تام الهی اند، اعراض می کند. «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا» (طلاق/۱۰-۱۱)، خود این پیامبر ذکر است. اعراض می کنند از این ذکر، رویشان را از عالم ذکر و از عالم هدایت برمی گردانند و دچار ضنک می شوند.

بعد قرآن همین را توضیح می دهد که اینها در قیامت هم نایبنا محشور می شود. حضرت فرمود دیده های قلب و سرش هر دو از او گرفته می شود. کور محض است، در تاریکی محض است. به خدا عرضه می دارد: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» (طه/۱۲۵) خدایا من چشم داشتم، چرا من را نایبنا محشور کردی؟ آیات رو به تو آورد و تو رو برگرداندی و اعراض کردی «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» نسیان یعنی ترک کردنی که کم کم موجب فراموشی می شود. امروز هم تو را فراموش و ترک می کند.

از این جملات معلوم می شود که عالم بصیرت، عالم مشاهده آیات است. کسی که از آیات روی می گرداند، در عالم دچار کوری می شود، انسان می تواند در عالم آیات خدا را ببیند. اینها وقتی از امام و هدایت فاصله می گیرند، از ذکر رو برمیگردانند و دیگر نمی توانند آیات خدا را ببینند؟ چون کسانی در

عالم آیات خدا را می بینند که اهل ذکرند. آیات مبارکات سوره آل عمران را ملاحظه فرموده اید، آیاتی که به هنگام سحر وقتی برمی خیزید، گفته اند این آیات را بخوانید. آنجا خدای متعال می فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران/ ۱۹۰-۱۹۱) در خلقت آسمان و زمین و در رفت و آمد شب و روز، آیات خداست؛ پس چرا ما نمی بینیم؟! اگر کسی جزو اولوالالباب شد، اینها برایش آیات می شوند. اولوالالباب چه کسانی اند؟ آنهایی اند که در همه احوال اهل ذکرند و متذکر به خدای متعال هستند. آرمیده هم که هستند و در بستر هم که خوابیده اند، در وادی ذکر هستند. آن وقت این تفکری که همراه با ذکر است، عالم را آیات می کند.

انسانی که اهل ذکر نیست، عالم برایش آیات نیست. اینطور نیست که آدم فکر کند اگر کتاب بخواند، عالم برایش آیات می شوند. چه آدم هایی که هشتاد سال کتاب خواندند و آخر عمر از همه متحیرترند؛ می گوید من را جزو شکاک ها بنویسید! خواندن کسی را به یقین نمی رساند. آنچه آدم را به یقین می رساند و عالم را برای انسان آیات می کند، عالم ذکر است. اگر اهل ذکر بودی، وقتی با این عالم روبرو می شوی، همه عالم برایت آیات می شوند. آنهایی که در وادی ذکرند، به هر طرف نگاه می کنند، آیات خدا را می بینند. در بیرون و درون «سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت/ ۵۳). پس بین عالم ذکر و عالم بصیرت ارتباط است، اگر آدم اهل ذکر و در عالم ذکر بود، همه عالم برایش آیات می شود. اهل بصیرت می شود. چشمش در عالم باز می شود. طلوع خورشید را می بیند و بصیرت پیدا می کند. غروب خورشید را می بیند و چشمش باز است. حقایق عالم را می فهمد.

ولی اگر اهل عالم ذکر نبود، عالم برایش آیات نیست؛ حجاب است. رفت و آمد نظام کیهانی را می بیند و هیچ آیه ای در عالم نمی بیند. آیات دیده نمی شوند. انسانی که همراه با ذکر حرکت می کند، عالم برایش آیات می شوند. انسانی که در وادی ذکر و در وادی هدایت و در وادی نور امام است، آن چراغ هدایتی که خدای متعال نازل کرده، با او راه می رود، قوای خودش را در عالم هدایت می برد؛ آنجا عالمی است که همه کائنات برای آدم ذکر می شوند؛ به درونش نگاه می کند، آیات خدا می بیند، به بیرون نگاه می کند، آیات خدا می بیند. هیچی جز آیات نمی بیند. آن کسی هم که بیرون عالم ذکر است، تمام عالم برایش می شود حجاب، آیه ای نیست و این همان معنی عمایه و بصیرت است. این در عالم مبتلا به کوری می شود، در عالمی که تمام روشن است، آیه است، نشانه است. چراغ راه است، این سر درگم می شود. حیرت پیدا می کند.

آن دیگری اینطوری نیست. آن آدمی که در عالم ذکر است، هر پدیده ای را که می بیند، یک راهی به خدا پیدا می کند، ذکرش اضافه می شود، هدایتش افزوده می شود. یک عالم، عالم بصیرت است. یک عالم، عالم عمایه، یکی عالم هدایت است. یکی عالم گمراهی و یکی عالم نور است. یکی عالم تاریکی و یکی عالم برخورداری از آیات است. یکی عالم محرومیت از آیات، یکی عالم عمایه می شود و یکی عالم بصیرت. اگر به ذکر رسید عالم برایش می شود آیات. آیات شد، بصیر می شود. اگر اهل ذکر نبود، عالم برایش آیات نمی شود. اعراض از ذکر، موجب نسیان آیات می شود. نسیان آیات موجب عمایه می شود.

– عیشِ ضنک و زندگی در تنگنا، حاصل غفلت و تبدیل آیات به حجاب

آدمی که آیات را فراموش می کند، دچار عمایه و کوری می شود. دیگر در عالم هیچ [آیه ای] نمی ماند، هر طرف نگاه می کند تاریکی فوق تاریکی است. یک نظام کیهانی کر و کور که من هم در دم چوگان این نظام کیهانی کر و کور یک روزی به دنیا می آیم و یک روزی هم از دنیا می روم. «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (جاثیه / ۲۴). با همین قوانین روزگار یک روزی ما پیچیده تر شدیم و یک روزی هم تجزیه و تبدیل به خاک می شویم، والسلام. این آدم هر چه بیشتر می خواند، بیشتر در حیرت فرو می رود، بیشتر در ضلالت فرو می رود. آن وقت دچار تنگنا می شود. چون وقتی عالم آیات نشد، تمام عالم به انسان فشار می آورند. وقتی خود اینها را می بینید، اینها آیات یک خدای حکیم و علیم نیستند. خود را در احاطه رحمت و علم و حکمت او نمی بینی. من با این موجودات کر و کور روبرو هستم. همه شان دیوار وجود من هستند و برای من تنگنا ایجاد می کنند. همه به آدم فشار می آورند. عالم غفلت، عالم ضنک است، چون همه آیات تبدیل به حجاب می شوند. عالم ذکر عالم وسعت است، چون همه عالم آیات می شوند. در همه عالم حکمت و قدرت و رحمت و وسعت بی نهایت او را می بیند. دائماً در خوشی است.

یک جمله ای در دعای کمیل است که بزرگان خیلی عرفانی و سنگین معنا کرده اند؛ یک معنای خیلی ساده و دم دستی هم دارد. «صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ» گیرم بر عذاب تو صبر کنم، بر فراغت چگونه صبر کنم. معنای عرفانیش را بزرگان گفته اند. آدم در مقام محبت که قرار می گیرد، بزرگترین عذاب برایش دوری از خداست. من آن معنای عرفانی را عرض نمی کنم. آن معنا در جای خودش محترم است. یک معنای خیلی واضحی دارد. آدم اگر در جهنم باشد، ولی بداند که یک خدای حکیم مهربان سمیع بصیری به یک جهتی فعلاً من را دارد پالایش می کند، دارد پاک می کند، حواسش

هم به من هست. شما به یک طفلی، یک نوجوانی، یک کسی می خواهید شنا یاد بدهید. یک شناگر ماهر، یک غریق نجاتی بیرون ایستاده است. این را رها می کنند، وسط آب. در این مرحله باید خودش دست و پا بزند. درست است دارد دست و پا می زند، ولی حواسش هست که یک کسی مراقب من است. ولی اگر آدم را در جهنم انداختند، احساس کند هیچکس صدای من را نمی شنود، من اسیر یک عالم کر و کور هستم. آدم در جهنم هم اگر خدا را داشته باشد، این روزنه های امید در دلش زنده می شود. چون می داند خدایی که من را جهنم برده، مثل یک پدر مهربانی که همیشه با این فرزند مهربان است و یک جایی بر اساس آداب یک توبیخی می خواهد کند، فرزندش را در آن لحظه توبیخ درست است که ترک کرده و در سختی تنهایش گذاشته، ولی می داند آن کسی که من را در سختی گذاشته به من محبت دارد. می داند طولی نمی کشد که من اگر رویم را برگردانم، می آید دستم را می گیرد. منتم را هم می کشد. دست هم روی سرم می کشد، می خواهد فقط من را تربیت کند. آدم در جهنم هم باشد، اگر حواسش به خدا بود در وسعت است. این فرازهایی که در دعاها می بینید، که خدایا اگر من را در جهنم هم ببری، آنجا رابطه ام با تو بد نمی شود «وَإِنْ أَدْخَلْتَنِی النَّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلِهَا أَنِّیْ أَحِبُّكَ»، در جهنم هم می گوید من خدا را دوست دارم. خدایا چطور می شود من در شعله های جهنم گیر کنم و تو بشنوی و ببینی، حتما فکری می کنی به حال من، این نگاه که آدم در جهنم هم خدا را ببیند و با خدا باشد، جهنم هم برای آدم قابل تحمل می شود. ولی اگر در جهنم باشد و خدا نباشد، این قابل تحمل نیست.

این امکانات دنیا هم اگر بدون خدا باشد، می شود عیش و تنگ، دائم بر اضطراب و بر خستگی انسان افزوده می شود، چون واقعاً لحظه بعدش نمی داند چیست. این نظام کیهانی کر و کور چه بر سر من می خواهد بیاورد. هزار حادثه بر سر راه من است. این حوادث پیش بیاید من چه کار کنم. برای لحظه بعدش احساس امنیت نمی کند، ولی اگر با خدا باشد می داند هر چه پیش بیاید خیر است. در دست اوست. آدمی که با خدا مرتبط است، عالم برایش عالم واسع می شود.

در قیامت وقتی امت ها را با امام شان دعوت می کنند، دو دسته می شوند. یک دسته کسانی که مرتبط با امام حق بودند، کتابشان از جانب راستشان به آنها عطا می شود. اما دسته دوم کسانی هستند که در دنیا در وادی عمایه بودند، یعنی از ذکر اعراض کردند، یعنی از هدایت اعراض کردند، یعنی از امام حق اعراض کردند و در وادی هدایت و ذکر حرکت نکردند و نتیجه اش شده اعراض از آیات، نتیجه اش شده کوری و عمایه. همه عالم برایشان شده عالم کور. در قیامت هم که می آیند هیچی نمی بینند. تمام

عالم برایشان می شود تاریکی. دو امام و دو عالم، یکی عالم عمایه و یکی عالم بصیرت؛ یکی عالم ضلال است و یکی عالم هدایت. یکی یمین و یکی شمال، یکی عالم ذکر و یکی عالم غفلت، این خصوصیات دو عالم است و پیداست این دو عالم با هم قابل مقایسه نیستند. این دو عالم ذیل دو امام شکل می گیرند. محور این دو عالم دو امام است.

- مستندات روایی تحقق حیات دنیا و حیات الآخرة در عالم ارض (۱)

دو حدیث کوتاه بخوانم؛ مرحوم کلینی در کافی از مفضل نقل می کنند: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا قَالَ وَوَلَايَتَهُمْ وَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى قَالَ وَوَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ از امام صادق علیه السلام سوال کردم درباره این آیه شریفه و حضرت اینطوری فرمودند، «الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (اعلی/۱۶) یک عالمی است، محیط ولایت اهل سقیفه و بنی امیه و اینها. این محیط می شود حیات دنیا. «وَ الْآخِرَةَ» (اعلی/۱۷) ولایت امیرالمومنین علیه السلام است. دو عالم است، ذیل امیرالمومنین یک عالمی شکل می گیرد و ذیل آنها هم یک عالم. آن می شود حیات دنیا و این می شود حیات الآخرة. بعضی از مختصات این دو حیات هم همین است که عرض کردم. یکی عالم عمایه است و یکی عالم بصیرت، یکی عالم هدایت و یکی عالم ضلالت، عالم نور و عالم ظلمت، عالم موت و عالم حیات، عالم لهو و لعب و عالم حکمت و عالم ذکر. این حیات دنیا و حیات الآخرة دو عالم هستند، دو وادی هستند. در همین عالم ارض شروع می شود. عده ای در این عالم اند و عده ای در آن عالم اند.

ذیل این آیه شریفه «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ» (هود/۱۵) آنهایی که سقف اراده شان حیات الدنیاست، آن را می خواهند و بیش از حیات دنیا نمی خواهند. در همین حیات دنیا، تمام اعمالشان را پر پیمانانه به ایشان برمی گردانیم، چیزی از عمل شان در حیات دنیا کم نمی گذاریم ولی در حیات الدنیاست. عیاشی نقل کرده از امام صادق علیه السلام در خصوص این آیه که «يَعْنِي قُلَانًا وَ قُلَانًا»^۲. چرا از خود ائمه نار تعبیر به حیات دنیا می شود؟ چون اصل حیات الآخرة و حیات دنیا امامش است. اصل آن عالم هم امام است. شعاع وجودی اوست. ادامه وجودی اوست. امت ذیل این امام حرکت می کنند. امام رکن بلد است. در دستگاه باطل هم همین است. آنهایی که در وادی ولایت ائمه نار حرکت می کنند، اصل حیات دنیا امامی است که حیات دنیا به پا می

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۱۸

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۱۴۲

کند.

در مقابل حیات الآخرة ای که امیرالمومنین به پا می کنند، یک امامی هم حیات الدنیا به پا می کند. این اصل لهو و لعب و اصل زینت است. لذا در روایت گاهی لهو به خود ائمه باطل تفسیر شده، نکته اش این است که اصل این لهوی که در عالم به پا می شود، از آنجا ناشی می شود. او دارد لهو به پا می کند. پس حیات الدنیا فرع بر یک امامی است. البته جور دیگری هم می شود روایت را معنا کرد. همه اعمال در همان عالم به آنها تحویل داده می شود و هیچی بیرون از حیات الدنیا وجود ندارد.

دو عالم است و دو امام دارد و اینجا هم فعلا با هم آمیخته اند، ولی جدا می شوند. هم در دنیا از جدا می شوند و هم در قیامت این دو عالم از هم سوا می شود. یکی می شود عالم جنت و یکی عالم بهشت. اینجا هم همینطور است؛ یکی بهشت است و یکی جهنم ولی اختلاط است. مومن و منافق کنار هم نشستند. ظاهرش مسلمان است، ممکن است با هم تجارت هم بکنند، خرید و فروش هم بکنند، ولی در عالم آخرت جدا می شوند. نمی شود این اختلاط بماند.

گفتار ۳

حیات الدنیا و حیات الآخرة در عالم ارض،
یکی از درجات جهنم و بهشت

سوم محرم ۱۴۰۲ - هیأت ثارالله

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. در جلسات گذشته اجمالا اشاره کردیم که بر محور دو جریان امامت، امامت ائمه ای که به تعبیر قرآن با امر الهی در عالم کار می کنند «ائمهٔ یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء/ ۷۳) و با این فرمان مردم و امت خودشان را هدایت می کنند و در وادی هدایت سیر می دهند و هدایت ائمه ای که «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص / ۴۱)، دو عالم شکل می گیرد. به تعبیر زیبای امام حسین ارواحنا فداه «إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوهُ إِلَيْهِ وَ إِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوهُ إِلَيْهَا»^۱ دو امام است. بر محور این دو دعوت، یک عالم هدایت و یک عالم ضلال بر پا می شود.

بر محور این دو امام، دو امت ساخته می شود و به تعبیر دیگر دو عالم درست می شود. ممکن است ما ابتدائاً توجه هم نداشته باشیم، ولی واقعا بر محور این دو امام، دو عالم به پا می شود. وقتی خدای متعال این دو امام و امت شان را امداد و کمک می کند، یک عالم برای این امام و امت و یک عالمی هم برای آن امام و امت می سازد. این نکته در معارف عمومی ما در عالم بعد که عالم برزخ و قیامت است، کاملاً روشن است. همه قبول دارند که در عالم بعد، دو تا عالم است؛ جهنم است و بهشت. یعنی فرهنگ عمومی همه مومنین معتقد به همین است. فرهنگی که از قرآن و معارف گرفتند، این است که وقتی ما وارد عالم قیامت می شویم، در انتها دو جهان می شود؛ بهشت و جهنم. یک عده وارد بهشت می شوند و یک عده وارد جهنم می شوند. این عالم متناسب با بهشتی هاست و آن عالم متناسب با جهنمی هاست.

یک عالم متناسب با شیطنت و یک عالم متناسب با بندگی است. یک عالم دیگری خلق شده که این عالم بعد از این دنیا برای همه ما واضح و روشن است.

از معارف نورانی قرآن و اهل بیت استفاده می شود، که وقتی در همین عالم ارض هستیم، دو عالم برای این دو امام به پا می شود. یک عالم حیات الدنیاست و یک عالم حیات الآخرة است. ولو این که هر دوی اینها در عالم ارض است، ولی یکی عالمی است بر محو شیاطین و دیگری عالمی است بر محور انبیاء و معصومین علیهم السلام. دو عالم، دو تا جهان و دو فضا در همین عالم ارض شکل می گیرد. عده ای وارد فضای اول در این جهان می شوند و عده ای وارد آن عالم می شوند. این دو امتی که ساخته می شود، درست است که هر دو در عالم ارض اند و به حسب ظاهر هم ممکن است با هم رفت و آمد و نشست و برخاست و مراوده داشته باشند و قرارداد با هم ببندند، [اما] روابط این دو امت تا قبل از ظهور اینگونه است. قطعاً این دو عالم با هم روابط و پیوستگی هایی دارند، ولی دو عالم هستند. دو جهان بر محور امام در همین دنیا خلق می شود.

- مستندات روایی تحقق حیات الدنیا و حیات الآخرة در عالم ارض (۲)

لذا آنهایی که دعوت امام را اجابت می کنند، وارد عالم امام خودشان می شوند. سیدالشهداء اینطور آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء/ ۷۱) را معنا فرمودند. در قیامت ما مردم را با امامشان در صحنه محشر دعوت می کنیم. پیروان امیرالمومنین بیایند و پیروان معاویه هم بیایند. اینطوری صدا می زنند. یک معنای باطنی تری هم دارد، ولی ظاهرش همین است. معنای باطنی تر آیه را اگر خواستید در داستان حضرت ابراهیم ملاحظه کنید. خدای متعال به ایشان تعلیم فرمود که چگونه این پرنده ها را زنده کند. حضرت ابراهیم علیه السلام این ها را به خودش انس داد و بعد صدایشان زد؛ «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء/ ۷۱) با امامشان در محشر می آیند، حول امامشان جمع می شوند. همینطوری که در این دنیا یک عده ای به امام حسین علیه السلام نزدیکترند و یک عده ای دورترند، ولی همگی در امت امام حسین اند، آنجا هم همینطور است. امت امام حسین با حضرت می آیند و امت یزید هم با یزید می آیند. یک عده ای نزدیکتر و یک عده دورتر هستند، ولی دو امت هستند.

امام حسین علیه السلام برای توضیح این آیه فرمودند: «إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوهُ إِلَيْهِ وَإِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوهُ إِلَيْهَا». پس يك طرف يك امام است که دعوتی دارد و این دعوت اجابت می شود. آن طرف هم همینگونه است. حضرت فرمودند: «هُؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَ هُؤُلَاءِ فِي النَّارِ» نه اینکه در قیامت فقط اینها در

بهشت اند آنها در جهنم، بلکه از الان دو عالم است. از همینجا شروع می شود. نمی خواهیم بگوییم آن بحثی که در قرآن هست، که در قیامت جهنم و بهشت عرضه می شود و مومنین وارد بهشت می شوند و جهنمی ها وارد جهنم می شوند، این را نمی خواهیم انکار کنیم. در قیامت پرده ها کنار می رود و یک مواجهه خاصی با جهنم پیدا می شود، ولی از همین دنیا این دو عالم هست. یکی عالم نعیم است «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (انفطار/۱۳) و یکی عالم جحیم «وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (انفطار/۱۴). حضرت فرمود بر محور این دو امام، بهشت و جهنم به پا می شود. وادی هدایت وادی بهشت است و وادی ضلالت وادی جهنم است. بعد حضرت این آیه شریفه را خواندند: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (شوری/۷). الان محیط امام حق بهشت است. آن طرف هم جهنم است. حالا یک مقداری این را توضیح بدهیم.

روایت در این زمینه زیاد است. آنهایی که واضح تر است، را من اشاره می کنم. در کتاب محاسن برقی نقل کرده که موسی بن بکر می گوید در محضر امام صادق علیه السلام بودیم که یک کسی در مجلس به امام عرض کرد: «أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ»^۱ از خدا می خواهم ما را وارد بهشت کند. حضرت فرمودند: «أَنْتُمْ فِي الْجَنَّةِ» شما الان در بهشت هستید، «فَأَسْأَلُوا اللَّهَ أَنْ لَا يُخْرِجَكُمْ مِنْهَا» از خدا بخواهید شما را از بهشت بیرون نکند. «فَقُلْنَا جَعَلْنَا فِدَاكَ نَحْنُ فِي الدُّنْيَا» آنها نیز همین تصور ابتدایی ما را داشتند که بهشت بعد از این است و ما هنوز در دنیا هستیم. «فَقَالَ أَلَسْتُمْ تَقْرُونَ بِإِمَامَتِنَا» حضرت فرمودند: اقرار به امامت ما نمی کنید؟ «قَالُوا نَعَمْ فَقَالَ هَذَا مَعْنَى الْجَنَّةِ الَّذِي مَنْ أَقْرَبَهُ كَانَ فِي الْجَنَّةِ» بهشت ولایت ماست، هر کسی اقرار کند در بهشت است. محیط ولایت امام حق، محیط ولایت امیرالمومنین بهشت است، «فَأَسْأَلُوا اللَّهَ أَنْ لَا يَسْلِبَكُمْ».

۱- حیات الآخرة در عالم ارض، یکی از درجات بهشت

منتها بهشت مراتبی دارد. یک مرتبه اش در عوالم بعد آشکار می شود. اینجا اصلا امکان آشکار شدنش نیست. ظرف دنیا ظرف تحقق آن منزلت از بهشت نیست. کما اینکه بهشتی ها در خود عالم بهشت هم مراتبی دارند. مگر کسی که در مرتبه اول ایمان است، با آن کسی که در مرتبه دهم ایمان است، بهشت شان یکی است؟ قطعاً بهشت شان متفاوت است و اگر بهشت شان را جابجا کنید، نه این لذت می برد و نه او لذت می برد. کسی که در درجه یک ایمان است، از بهشت درجه دیگری معلوم نیست، لذت ببرد. بلوغی در آن حد ندارد که لذت ببرد. آن کسی که در درجه ده ایمان است، اگر تنزلش

بدهید، رنج می برد. بهشت است، ولی برای او یک بهشت دیگری است. در احوال مرحوم آسید عبدالکریم کفاش نقل شده که حضرت به او فرمودند، این بهشت شماست. گفت آقا شما هم آنجا هستید؟ حضرت فرموده بودند؛ نه. گفت من این بهشتی را که شما نباشید، نمی خواهم. دنیای سعید بن عبدالله را ببینید، که سیزده چوبه تیر را به تنش می خرد، نماز که تمام می شود روی زمین می افتد، وقتی حضرت به بالینش می آید، خودش را بدهکار می داند و می گوید: «أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ» حضرت می فرمایند: «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ» کسی که ارتباطش اینطوری با امامش قوی است، آنجا هم بهشتش امام حسین است.

البته روایات را ملاحظه کرده اید. وجود مقدس نبی اکرم به عمویشان جناب عباس یک مطلبی را فرمودند. آنجا دارد خدا بهشت را از نور سیدالشهداء آفرید و تمام مقامات بهشت از نور سیدالشهداء آفریده شده اند، لذا آنجا همه مهمان امام حسین هستند. منتها درجات حضور و غیبت فرق می کند. بهشت درجات دارد. پایین تری ها از بالاتری ها بی خبرند و رزق هایشان هم متفاوت است.

این روایت را مکرر تقدیم کرده ام؛ «أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ»^۱ این لذت بالاترین لذت بهشتی هاست. هر کجا هستند از همان منزلگاه خودشان پرده کنار می رود و با خدا ملاقات دارند و خدا را زیارت می کنند. خیلی تعبیر عجیبی است. مگر خدا را می شود دید؟ مگر خدا زیارت کردنی است؟ اباصلت از امام رضا علیه السلام سوال کرد، یابن رسول الله از شما معصومین نقل شده است که مومن در بهشت خدا را زیارت می کند. مومن درجه یک، درجه دو، درجه ده هرکجا هستند، یکی از نعمت های بهشتی زیارت خداست، خدای خودشان را می بینند و ملاقات میکنند. حضرت فرمود، ما گفته ایم. بعد حضرت توضیح دادند و فرمودند، زیارت الله بدون حجاب نیست، ولی سهم ما نیست. همه مومنین با همه درجاتشان خدا را که زیارت می کنند، از ورای حجاب رسول الله صلی الله علیه و آله است. حضرت اینطوری توضیح دادند. خدای متعال وقتی این پیامبر گرامی را در قرآن معرفی می کند، می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح/ ۱۰) آنهايي که با تو بيعت می کنند، فقط با خدا بيعت می کنند، دست خدا بالای دستشان است. در حالی که پیامبر با آنها بيعت کرده است، آنها با خدا بيعت کرده اند. گفته اند سبک بيعت حضرت یک جورى بوده است که دستشان را بالا می گرفتند. يد الله این پیامبری است که دستش دست خداست. بيعت با او بيعت با خداست.

۱. التوحيد (للسدوق)، ص: ۱۱۷

یک جای دیگر می فرماید: «مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء/ ۸۰) این رسول را اطاعت کنید این عین اطاعت خداست. این معنایش این است که العیاذبالله پیامبر خدا هستند؟! قطعاً معنایش این نیست. معنایش این است خدای متعال در پیامبرش حلول کرده است؟! قطعاً معنایش این نیست. ولی یک ارتباط خاصی بین این پیامبر و خداست. در بعضی روایات دارد «خَلَطْنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظَلَمْنَا ظَلْمَهُ وَوَلَّيْتَنَا وَوَلَّيْتَهُ حَيْثُ يَقُولُ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»^۱. البته باز هم ما معنا را نمی فهمیم، ولی یک معنایی است دیگر. خدای متعال ما را با خودش قاطی کرده است. این ترکیب شیمیایی که نیست، یک جور ارتباط است. جوری ما را با خودش مرتبط کرده که ولایت ما را ولایت خودش قرار داده است.

ولایت شما با خداست و با رسول و با آن مومنی که دائماً در حال صلوات است و دائماً در حال رکوع زکات می دهد. این یک بار نبوده بلکه دائماً بوده است. امیرالمومنین دائماً در حال سجده اند و دائماً از خزان رحمت الهی برداشت می کنند و در همان حال رکوع توجه شان از خدا قطع نمی شود. زکات به همه عالم می دهند. این امام ماست. امام رضا یک جمله هم اضافه کردند و گفتند، همین آقایی که خدا فرموده دستش دست خداست و بیعت با او بیعت با خداست و اطاعتش اطاعت خداست، خودش فرموده: «مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ جَلَّ جَلَّالَهُ» اگر کسی به زیارت من در دوره حیاتم یا بعد از حیاتم موفق بشود، خدا را زیارت کرده است.

پس مومنین در درجات مختلف یکی از بهترین نعمت هایشان این است که پرده کنار می رود و هرکس متناسب با درجه ایمان خودش وجود مقدس نبی اکرم را زیارت می کند، کما اینکه در دنیا هم همینطور است. سلمان وقتی محضر امیرالمومنین می رسد، تلقی اش از حضرت تلقی ما نیست. الان ما حرم می رویم، همه در حرم یک جورند؟ حرمی که ملائکه در آن رفت و آمد می کنند، انبیاء گشت و گذار دارند، حرمی که رحمت خدا در آن نازل می شود، بیت النور است. ما در و دیوارش را زیارت می کنیم، یک ارتباط روحی هم برقرار می کنیم و قطعاً دست خالی هم برنمی گردیم، ولی آن کسی که وارد باطن ملکوت حرم می شود و از ملکوتش هم بالا می رود و به عرش می رسد و مقام عرشی سیدالشهداء را زیارت می کند، با آن کسی که مقام فرشی سیدالشهداء را زیارت می کند، یکی است؟ هر دو هم زائرند. یکی ثواب یک حج و دیگری ثواب هفتاد هزار حج را دارد و این بخاطر درجات ایمان است.

پس تمام درجات بهشت از نور سیدالشهداء خلق شده است، شعاع وجود مقدس رسول الله ﷺ است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۶

تمام بهشتی ها در مراتب خودشان وارد بهشت شدند و از نعمت های بهشتی از جمله از لقاء و زیارت وجود مقدس نبی اکرم برخوردارند. همه بهشتی ها اینطوری اند. این زیارت بزرگترین رزق بهشتی و لذت بهشتی هاست. زیارت خالق با زیارت مخلوق فرق می کند. وقتی مومن شدی، لذت در زیارت خالق است، نه در زیارت مخلوق؛ درجات هم دارند. لذا در یک روایتی که استاد ما آیت الله مصباح می خوانند - و الان مصدرش یادم نیست - می فرمودند بهشتی ها در بهشت که می روند، متناسب با درجاتشان سیدالشهداء برایشان تجلی می کند. بعضی ها روزی یک بار، بعضی ها سالی یک بار، بعضی ها چند صد سال یک بار حضرت برایشان تجلی می کند. آنقدر این تجلی برایشان لذت بخش است که همه نعمت های بهشتی یادشان می رود، غرق در لذت اند و منتظر جلوه دوباره امام حسین اند. همه چیز را فراموش می کنند، به طوری که حور و قصور به خدا شکایت می کنند، که اینها ما را علاف خودشان کرده اند. به تعبیر ما، مشغول کار خودشان اند.

پس ببینید در بهشت هم درجات بهشتی ها یکسان نیست و درک شان از بهشت یکسان نیست. در دنیا هم همینطور است. آن بهشت تا دنیا کشیده شده، معنایش این نیست که بهشت در دنیا کشیده شده و الان هم مومنین در بهشت اند، پس دیگر بهشت آخرت نیست. چرا بهشت آخرت هم هست و آن درجاتش بالاتر است.

این آیه را مختلف معنا کرده اند. یک معنایی که از این آیه شده این است که خدای متعال در قرآن می فرماید: «رَبِّ اَرْنِي اَنْظُرُ اِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (اعراف/ ۱۴۳) حضرت موسای کلیم از خدا خواست می خواهم به تو نظر کنم. گفتند نمی شود، آدم پیامبر باشد و خدای خودش را نبیند؟ خدای متعال فرمود، هرگز و لکن به کوه نگاه کن. اگر در جای خودش قرار گرفت، «فَسَوْفَ تَرَانِي».

اینجا را مختلف معنا کرده اند. از يك سطح معنایی که بعضی از روایات کرده اند تا معانی لطیف تری که در برخی دیگر از معارف و روایات است. از این بیان که این سخن را حضرت موسی از زبان امتش گفته اند و خودشان می دانستند که نمی شود خدا را ببیند، تا آن بیان که حضرت دنبال این رویت ظاهری نبودند. حتما خدای متعال را می شود، رویت نمود؛ امیرالمومنین فرمود: «مَا كُنْتُ اُعْبُدُ رَبًّا لَمْ اَرَهُ»^۱ خدایی که نبینم را عبات نمی کنم. اختلاف در چیست؟ چطوری می شود دید، «لَا تُدْرِكُهُ الْعْيُونَ فِي

۱. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۹۸

مُشَاهَدَةِ الْبَصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» حقیقت ایمان در وجود انسان که محقق شد، در این حقیقت ایمان، اتصال و ارتباط و لقائی حاصل می شود که خیلی هم تا آدم به آن نرسد، نمی فهمد چیست. قطعاً از این جنس ملاقات های دو تا جسم و مخلوق نیست که خدای متعال را به آن تشبیه کنیم، ولی با حقیقت ایمان یک رویت قلبی واقع می شود. ظاهراً بعید نیست حضرت موسی یک چنین رویتی می خواستند. ولی آیا رویت خدای متعال بدون حجاب برای ما ممکن است؟ بعضی ها از این ادعاها خیلی کرده اند، ولی از روایات و ادله ما استفاده می شود، بدون حجاب چهارده معصوم این رویت برای احدی ممکن نیست. واقعا خدا را دارد زیارت می کند، اما از ورای حجاب امیرالمومنین. لذا در روایات دارد موسای کلیم هم همین را می خواستند. می خواست خدا را در اعظم آیاتش؛ «مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي»^۱ و در آن مقام رویت کند. خدای متعال فرمود در این دنیا نمی شود. یک مراتبی از ملاقات امیرالمومنین در عالم آخرت است. سلمان هم که باشی یک مراتبی از لقاء امیرالمومنین را رویت می کنی، که برای ما لقاء الله است. ولی برای خودشان لقاء الله چه معنایی دارد را ما نمی فهمیم.

فرمود: «أَرَاهُ اللَّهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ»^۲ خدای متعال از نور عظمت خودش آن چه می خواست به این پیامبرش ارائه کرد، «وَهُوَ ذِكْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُهُ»^۳. این عنایتی است که به ایشان شده است. «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا» (طلاق/ ۱۰-۱۱) از پس پرده او می شود با خدا مواجه شد. مواجهه بی پرده با خدا برای ما مقدور نیست. بنابراین اگر گفته می شود که در همین دنیا بهشت و جهنمی هست و آنهایی که با امام راه می روند، الان وارد بهشت شدند و آنهایی که با دستگاه دیگران راه می روند، الان در جهنم هستند، معنایش این نیست که جهنم همه اش در این عالم است، اصلاً شدنی نیست. یک منزلتی از جهنم همینجاست. یک منزلتی از بهشت همینجاست. این روایت همین را می خواهد بگوید.

یک روایت دیگر به همین مضمون بخوانم، این روایت در شرح الاخبار قاضی نعمان مغربی صاحب دعائم الاسلام است، عبدالحمید بن سعید می گوید، «سَمِعَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ»^۴ امام صادق علیه السلام از من شنیدند که می گفتم «وَأَنَا أَقُولُ أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ» از خدا می خواهم من را به بهشت ببرد. «فَقَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ

۱. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ۱، ص: ۷۷

۲. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۹۸

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۲۱۱

۴. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۳، ص: ۴۹۴

أنتَ وَ اللهُ فِي الْجَنَّةِ» تو الان در بهشت هستی، «فَاسْأَلُ اللهُ أَنْ لَا يَخْرِجَكَ مِنْهَا» از خدا بخواه تو را بیرون نبرد. «قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ جَعِلْتُ فِدَاكَ»، چطوری من در بهشت هستم؟ حضرت فرمود: «مَنْ كَانَ فِي وَايَتِنَا فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ» الان در بهشت است. اینکه ما لذت را کم می بریم، چون عالم اختلاط است، با دستگاه شیطان قاطی می شویم، آدم اگر این خلط را از بین ببرد، غرق در لذت حضور می شود. «فَاسْأَلُوا اللهَ أَنْ لَا يَخْرِجَكُمْ مِنْهَا إِلَى وَايَةِ عَدُوِّنَا»، از خدا بخواهید شما را از بهشت به جهنم نبرد. جهنم کجاست؟ «وَايَةِ عَدُوِّنَا».

پس دو عالم به پا می شود. الان هم هست. لذا تعبیر نورانی قرآن در سوره قاف این است که می فرماید: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق/۲۲) تو در غفلت از این صحنه بودی، پرده را از جلوی چشم برداشتیم، غطاء و حجاب را برداشتیم و تیزبین شدی و حالا داری می بینی. مرحوم علامه طباطبایی یک بیانی در تفسیر دارند که می فرمایند، غفلت آنجایی است که هست و آدم به آن توجه نمی کند و الا اگر نباشد که غفلتی نیست. البته جور دیگر هم می شود آیه را معنا کرد.

۲- حیات الدنیا در عالم ارض، یکی از درجات جهنم

یک بار دیگر سوره مبارکه تکاثر را سریع ترجمه کنم. «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» شما را الهاء کرد، یعنی حواستان را از یک امر مهمی پرت کرد، غافلتان کرد. لهو یعنی آدم به یک چیزی مشغول شود و از امر مهمی غافل بشود. «بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَلْهَكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ» (منافقون/۹) مالتان و فرزندتان لهوتان نشود. یعنی شما را از ذکر الله غافل نکند. یک بساط تکاثری در عالم به پا شده و شما را به لهو انداخته است. این تکاثر شما را از چه چیزی غافل کرد؟ از آیه آخر سوره، «عَنِ النَّعِيمِ». تکاثر حواستان را پرت کرد، این بساط تکاثر بساط شیطان است. شیطان در عالم سفره تکاثر پهن می کند. یک جهانی درست می کند، که از مختصات عالم دنیا این است «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ» (حدید/۲۰).

عالم تکیه به امکانات و جمع کردن امکانات می شود، عالم تکاثر. آدم وقتی برای امکانات حساب و کتاب باز می کند و خودش را هم مالک می بیند و امکانات را عامل فخر و عزت خودش می داند، تمام تلاشش این است که بیشتر جمع کند. شیطان یک عالم تکاثر درست می کند، که یک عالم لهو هم هست و شما را غافل می کند. سوره جمعه خاطر مبارکتان هست، «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ

تَرَكَوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (جمعه ۱۱) پیامبر ما اینها وقتی لهو و تجارت می بینند شما را ایستاده در حال نماز جمعه رها می کنند. این منافقین و بی انصاف ها برای این که مردم دور این پیامبر جمع نشوند و نماز حضرت و عالم ذکر به پا نشود، این کار را می کنند. حضرت می خواهند عالم را مسجد کنند، آنها هم می خواهند عالم میکده بشود و همه مست لا یعقل باشند. همینکه امروز در دنیا می بینید؛ از اول هم همین بوده است. این لهو و تجارتی که به پا می کردند، ظاهرش این جمعه بازار طبل و دهل بوده است. این طبل و دهل لهوی است که آدم ها را از پیامبر خدا می کُند [و الا اصل] لهو خود ائمه نارند، حقیقت تجارت دنیایی خودشان هستند، بقیه فرع آنها. یک عالم لهو به پا می کنند، تا مردم از وجود مقدس امیرالمومنین کنده بشوند. غرض آنها از عالم لهو کردن است. برای این که امت را از امام بکنند، لهو به پا می کنند. در روایت است که حضرت آدم به هابیلی ها فرمود با قایلی ها نشست و برخاست نکنید، با آنها رفت و آمد نکنید؛ در دو منطقه بودند. شیطان برای این که اینها را بیاورد و با قایلی ها قاطی کند و فاسدشان کند، موسیقی را ایجاد کرد. این ابزاری بود برای این که مومنین را در فضای آدم های اهل غفلت بکشد.

پس یک بساط لهو به پا می کنند. گاهی وسعت لهوشان هم به اندازه یک دنیاست. یک تمدن است که سر و ته اش لهو است. از این طرف که وارد و از آن طرفش که خارج شوید، مست تر می شوید. دیده اید یک شهربازی هایی در اروپا هست که می گویند گاهی ده پانزده روز طول می کشد کسی از این طرفش برود از آن طرفش بیاید. از این طرف مست می رود، از آن طرف لا یعقل بیرون می آید. غرق در دنیا می شود. حالا فقط این شهربازی نیست. این مال های بزرگ که همه تقریحات همانجا می رود، همین است دیگر. یک تمدن درست می کنند که از این طرفش بروی و از آن طرفش بیرون بیایی، چهل سال طول می کشد. ولی همه اش وادی تیه و سرگردانی است. بنی اسرائیل وقتی از حضرت موسای کلیم تخلف کردند، وارد وادی تیه شده بودند. چهل سال در بیابان می چرخیدند. روایت دارد آنهايي که رفتند و حضرت امیر را رها کردند، دچار تیه شدند. اینها الان هزار و چهارصد سال است، دارند می چرخند و هنوز همان جای اول شان هستند.

پس شیطان یک بساط لهوی از طریق تکاثر به پا می کند. عالمی که همه اش تکاثر است و هیچی در آن نیست. حقیقتی ندارد. همه مسابقه می دهند سر این که بیشتر آشغال جمع کنند. هیچی هم به دردشان نمی خورد. حالا این توضیح دارد. آن وقت این داستان لهوی که اینها به پا می کنند، مال دوره

طفولیت نیست، «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» شیطان تا شما را به قبرستان نرساند، رها نمی کند. این شیطان های امروز از قبل از تولد برای بچه نقشه دارند تا دوران بازنشستگی و خانه سالمندان و بعد هم تا قبرستان بدرقه اش می کنند. این طرحشان است.

قرآن می فرماید دو جا پرده کنار می رود و می فهمید که نباید در فرصت عالم ارض مشغول به این لهُو و تکاثر می شدید. آن دو جا کجاست؟ «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (تکاثر/ ۳-۴) یکی اول برزخ است و یکی اول قیامت که دو پرده از انسان برداشته می شود. آن موقع می فهمید که اشتباه کردید. ولی قرآن یک تعبیری دارد، می فرماید: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (تکاثر/ ۵-۶) نمی خواهد به برزخ و قیامت برسید. اگر شما اهل علم الیقین بودید، در همین دنیا و قبل از برزخ و قبل از قیامت می دیدید که این وادی تکاثر و الهابی که شیطان و سقیفه درست کرده، تا شما را از امیرالمومنین جدا کند، عین جهنم است. جهنم را با علم الیقین می دیدید.

امیرالمومنین می فرماید: «كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ»، «وَأَنَا أَنْظِرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»^۱ متقین الان بهشت و جهنم را می بینند. آن جوانی که به حضرت عرض کرد: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَوْقِنًا» حضرت فرمودند علامتش چیست؟ گفت آقا من شبها خواب ندارم، جهنم را می بینم، بهشت را می بینم. بگویم بهشتی ها و جهنمی های مجلسان چه کسانی اند؟ این علم الیقین است. اگر شما علم الیقین داشتید، همان موقع که شیطان شما را دعوت می کرد، بنی امیه شما را دعوت به تکاثر و لهُو می کردند، همان موقع می فهمیدید این وادی، وادی جهنم است و جهنم را می دیدید.

بعد یک هشدار می دهد، می فرماید یک وقتی پرده از جلوی چشمتان کنار می رود که خودتان را وسط جهنم می بینید، «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَك فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» دو مرتبه پرده برای شما که علم الیقین نداشتید، کنار می رود؛ یکی در اول برزخ است و دیگری در اول قیامت است. کسانی که اهل علم الیقین نبودند در قیامت بعد از آن دو پرده، با عین الیقین می بینند که وسط جهنم اند «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (تکاثر/ ۷). می بینید تکاثر طرح سقیفه عین جهنم است.

قرآن می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ» (ابراهیم/ ۲۸-۲۹) این حکایت از نظر قرآن داستان سقیفه است. پیامبر ما دیدی اینها کلمه نعمت را برداشتند و جایش کلمه کفر را گذاشتند. این آقا ولایتش محیط نعمت بود و آن محیطش محیط کفر

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۵۳

بود. قومشان را بردند زیر چتر این کلمه کفر که دار بوار است. دار بوار یعنی هیچی در آن سبز نمی شود. هرچه بذر بپاشید، فاسد می شود. رویشی نیست. عبادت و ریاضت خاصیتی ندارد. زهد خاصیتی ندارد. اینجا دو رکعت نمازش آدم را بهشتی می کند و آنجا هفتاد سالش به درد نمی خورد. این دار بوار کجاست؟ مردم را از الان در دار بوار بردند که جهنم است؛ نه این که بعدا می برند. شاهدش هم این است «يَصَلُّونَهَا وَ يَسْأَلُونَ الْقَرَارَ» در قیامت یک مواجهه ای دارند.

پس آنهایی که وارد وادی الهاء و تکاثر شدند و در بازی شیطان و سقیفه افتادند، الان در جهنم هستند. آنجا که پرده ها در برزخ و قیامت کنار می رود، به شما می گویند، مگر وادی نعیم در دنیا نبود که در وادی الهاء و تکاثر و جهنم رفتید؟! «ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» فرصت دنیا فرصت رسیدن به این نعیم است. فرصت رفتن در وادی نعیم است. مقابله وادی الهاء و تکاثر است، که شیطان به پا می کند. از الان این دو وادی در عالم است. خدای متعال برای دو امام دو عالم خلق می کند. بعضی مختصاتش را اشاره کردم و ان شاء الله موارد دیگرش را هم اشاره می کنم. این نعیم هم در این سوره خیلی واضح است که مقصود پوشیدنی ها و خوردنی ها نیست. شما باید به این نعیم می رسیدید و این نعیم هم در همین دنیاست. اگر در این دنیا نبود، جا نداشت که از ما بپرسند، چرا با امام راه نرفتید. خب امام در این دنیا نبود. امام رضا علیه السلام فرمود: نعیم ما هستیم. در این دنیا یک نعیم است که امام رضا فرمودند ما نعیم هستیم و یک دار تکاثر و لهو هم است و هر دوی هم اینجاست.

پس وقتی در قیامت پرده کنار می رود، خودت را وسط جهنم می بینی. می گویند مگر نعیم در دنیا نبود؟! مگر دو در نبود که یکی به روی بهشت و یکی به روی جهنم باز می شد، چرا رفتی در وادی جهنم؟! مگر وادی بهشت نبود؟! اگر امیرالمومنین که باب الله و صراط الله و سبیل الله است نبود، می گفتید من نمی توانستم در بهشت بروم. ولی وقتی امیرالمومنین هست، به آدم می گویند مگر در بهشت باز نبود؟! چرا جهنم رفتی؟! خدا می خواهد ما را به بهشت ببرد. فرمود الان وسط بهشتید. چرا کفران می کنید؟! او خود جهنم است. از بهشت بیرون نیاورد. این دو از همینجا شروع می شود. در عالم ارض بهشت و جهنم است. نعیم و جحیم است، دو امام و دو دعوت و دو مسیر است.

بعضی دوستان سوال کردند که کدام آیات قرآن می گوید الان بهشت و جهنم است و الان ما در بهشت و جهنم هستیم که یک مقداری ترجمه کردم. بله؛ معرفت عمومی همین است که ما با کفار در يك دنیاییم و وقتی در عالم آخرت می رویم، بهشت و جهنم است. نه، در همین دنیا هم دو عالم است و دو

نفر بغل دست هم نشستند، یکی در بهشت و یکی در جهنم باشد. دو نفر پشت سر حضرت امیر نماز می خوانند و یکی وسط بهشت است و دیگری وسط جهنم است. به ظاهر هر دو هم کنار هم در صف جماعت ایستادند. دو نفر در صفین کنار امیرالمومنین اند؛ خوارج هستند، مالک اشتر هم هست. یکی الان وسط بهشت است و یکی هم الان وسط جهنم است. پرده که کنار برود می بینی.

حضرت به او می گویند از یک قدمی خیمه معاویه برگرد و او شمشیر را غلاف می کند و برمیگردد. این صفت بهشتی هاست. آن یکی را می گویند قرآن سر نیزه کردن مکر است، می گوید نه؛ لا حکم الا لله! و حضرت ناچار حکمیت را قبول می کنند. بعد از اینکه از حکمیت معاویه بیرون می آید، به حضرت می گویند تو کافر شده ای! این الان وسط جهنم است. صفاتش هم صفات جهنمی هاست. بعد هم می شود شماری که در کربلا می آید و آن جنایت را می کند. او نیز در صفین بوده، ولی یکی بهشتی و یکی جهنمی است.

تمام دعوت حضرت دعوت به حیات الآخرة است. بساط حیات الدنیایی که شیطان به پا کرده و نمی گذارد مردم با امیرالمومنین راه بروند را حضرت می خواهند جمع کنند. و جمع هم کردند. یک سفره ای پهن کردند که هر کسی به امام حسین علیه السلام گره می خورد، از آن لِه و تکاثر جدا می شود. فضای عزای سیدالشهداء در عالم فضایی معنوی است، که هرکسی واردش شد، از لِه و تکاثر جدا می کند. ظاهرش این است و همه مخلوقات هم به تدریج وارد می شوند؛ حتی دارد که «مَنْ فِي النَّارِ»^۱ هم بر سیدالشهداء گریه می کنند. جهنمی ها هم با گریه بر سیدالشهداء از جهنم بیرون می آیند، الا سه دسته که همان همان ناکثین و قاسطین و مارقین اند. السلام عليك يا ابا عبد الله.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص: ۵۷۵ (فی المصدر: مَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ)

گفتار ۴

تفاوت صفات انسانها
در حیات الدنیا و حیات الآخرة
(حدیث عقل و جهل)

چهارم محرم ۱۴۰۲ - هیأت ثارالله

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. عرض کردیم که دو جریان امامت در عالم وجود دارد. امامت ائمه حق که به تعبیر قرآن «أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء/۷۳) امت شان را به وسیله امر الهی هدایت می کنند. فرمان خدا در دست آنهاست و با آن امر امت را هدایت می کنند. در مقابل «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص/۴۱) ائمه ای هستند که دعوت به آتش می کنند، اینها ائمه ضلال اند و امت خودشان را در حیرت و ضلال می برند. برای این دو امام، دو امت خدای متعال قرار می دهد. دو عالم و دو محیط برایشان خلق می کند که یکی محیط حیات الدنیاست و دیگری محیط حیات الاخره است و هر دو هم از عالم ارض شروع می شوند. در همین عالم ارض که ما هستیم دو تا عالم شکل می گیرد که یکی حیات دنیا و یکی حیات الاخره است. بر محور این دو امام، دو تا امت و دو تا زندگی و دو تا عالم شکل میگیرد. حالا خصوصیات این دو تا عالم را عرض کنیم البته بعضی هایش را نیز در جلسات قبل گفتگو می کردیم. یکی از خصوصیات این دو عالم، صفاتی است که در بین این دو امت وجود دارد. آن صفاتی که در حیات الاخره کار می کند غیر از آن اوصاف و صفاتی است که در حیات دنیا کار می کند. آنها یک اوصاف و خلقیات و اخلاقی دارند و اینها هم اخلاق و اوصافی متفاوت دارند. البته تعبیر اخلاق هم دقیق نیست. اوصافشان با همدیگر متفاوت است. به این مطلب در آیات قرآن و روایات مکرر پرداخته شده است. من فقط یکی دو مورد را اشاره می کنم.

۱. صفات حمیده و رذیله در حیات الأخره و حیات الدنيا (حدیث عقل و جهل)

اگر حدیث نورانی عقل و جهل از امام صادق علیه السلام را از این زاویه مطالعه کنیم، تفاوت ساخت امت انبیاء را با امت حول فراغه نشان می دهد. در این حدیث نورانی امام صادق علیه السلام به آن جمع اصحابشان که

بعضی هایشان جزو نزدیکان حضرت اند، فرمودند: «اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا»^۱ عقل و لشکرش را بشناسید، جهل و لشکرش را بشناسید، راه را پیدا می کنید و هدایت می شوید. اگر دنبال هدایت هستید عقل و لشکرش را و جهل و لشکرش را بشناسید. به حضرت عرض کردند، آقا خودتان بیان بفرمایید.

حضرت داستان خلقت عقل و جهل را که یک بحث بسیار جدی است، توضیح دادند. بزرگان هم رساله هایی اختصاصی در شرح این حدیث نوشته اند از جمله حضرت امام که یک رساله ای تحت عنوان جنود عقل و جهل دارند، که شرح همین حدیث است. آنجا حضرت توضیح می دهند که خدای متعال عقل و جهل را هر کدام با مختصات خودشان آفرید. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوْلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ» خدای متعال عقل را از نور و از یمن عرش آفرید، که اینها توضیح می خواهد. عالمی که نور عقل از آن تنزل پیدا کرده و آفریده شده، توضیح داده شده است. «ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاجِ ظُلْمَانِيًّا» جهل را هم از یک زاویه دیگری خدای متعال آفرید.

بعد به عقل دستور داد: «فَقَالَ لَهُ أُذْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ» به طرف یک مأموریت هایی برود و رفت. وقتی رفت دستور داد که برگردد و عقل دوباره به سوی خدای متعال برگشت. ظاهراً همه تکالیفی که متوجه ما می شود همین دو جنس تکلیف است. چیز دیگری نیست. باید برویم دنبال یک مأموریتی و بعد وقتی می رویم سراغ آن مأموریت به غفلت نیافتیم، دوباره به محضر حق برگردیم، این مأموریت ها ما را از خدا غافل نکند. تمام تکلیف عالم همین است. از مومن در قرآن تعبیر به «أَوَّاب» می شود. رفت و برگشت دارد. اینکه به زنبور عسل هم او اب می گویند، نکته اش این است که در گلستان می رود و شهد گل را بر میدارد و دوباره به سراغ کار خودش و به کندویش برمی گردد. انسان باید قاعدتاً اینطوری باشد. عقل را اینگونه روایت توصیف می کند.

خدای متعال مدح و تکریمش کرد. در روایت دارد خدای متعال جهل را که آفرید به او دستور داد به یک کاری برود رفت و برگشت. خوشش آمد و همانجا ماند. سراغ دنیا رفت و بعد در دنیا ماند. ما هم واقعا اینطوری هستیم. ما که به طرف یک مأموریت هایی می رویم، باید مواظب باشیم جلوه های دنیا ما را نگیرد و ما را از آن غایت و هدف اصلی مان جدا نکند. خدای متعال او را لعن کرد و فرمود که تو استکبار کردی، در شأن تو نبود که برای خودت حساب و کتاب مستقلی باز کنی و طرح مستقلی داشته باشی.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۱

یعنی دنبال برنامه خدا نیست و دنبال کار خودش است.

فرق عقل و جهل این است. حالا اساس خلقتشان با هم متفاوت است. فرقی این است که عقل در مقام طاعت و بندگی خداست، برنامه و طرح الهی را در زندگی خودش اعمال می کند، در هیأت خودش مقید به آن طرح است. ولی جهل اینطوری نیست؛ جهل مقید به برنامه خودش است و برای خودش طرحی و نقشه ای دارد و می خواهد آن را جلو ببرد و کاری با طرح خدا ندارد. برنامه الهی برایش مهم نیست. خدای متعال او را لعن کرد و از محیط رحمتش دور کرد.

- امتحان عقل و جهل، مبدأ شکل‌گیری عالم رحمت و عالم غضب

پس عقل در محیط طاعت و در محیط رحمت است و کارش هم تواضع و بندگی و با امر خدا حرکت کردن در عالم است. تمام اقبال و ادبارش بر اساس امر خداست، ولی جهل اینطوری نیست. او هم یک مخلوقی است و برای خودش ظرفیتی دارد. او هم می توانست بندگی کند، ولی این کار را نکرد. دنبال طرح و نقشه خودش است. شیطان همینطوری است. خدای متعال برای او یک برنامه ای داشت و به او فرمود، باید بر آدم سجده کنی و از این مسیر باید در عالم حرکت کنی. ولی او برای خودش یک طرح دیگری ریخت. گفت من اگر امام نشوم، از این راه نمی آیم. بدم چه کار کنم، خودم امامت می کنم، خودم امت درست می کنم. بنی آدم را هم از دست تو می گیرم و می برم آنجا که خودم می خواهم. حرفش به خدای متعال همین بود. گفت یا من امام باشم و از طریق من همه بیایند و بندگی کنند، یا اگر من را در مقام امام قرار نمی دهید و پیش روی مومنین قرار نمی دهید، می روم کار خودم را می کنم و این راه را بر مومنین می بندم، «لَأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (اعراف/ ۱۶) همه را بنده و برده خودم می کنم. پس ببینید فرق عقل و جهل این است. عقل با این که عقل است و همه فهم آنجاست، در مقام طاعت و بندگی و خضوع قرار دارد و استکبار نمی کند. برای خودش طرحی در مقابل طرح خدا و حرفی در مقابل حرف خدای متعال ندارد. جهل ولی اینطوری نیست. یک موجودی است که با فرمان خدا در عالم راه نمی رود. برای خودش حساب و کتابی در مقابل خدا باز می کند.

شیطان هم همینطوری است، «قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدُ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف/ ۱۲) خدا به او می فرماید؛ سجده کن، راه این است. خدای متعال یک امتحان خیلی سنگینی گرفته است. امتحانی که خدای متعال از جهل گرفته است، همان امتحانی است که از ملائکه و شیطان گرفته اند. آدم را از گل آفریده است، آن هم گلی که کهنه و خشک شده است. این گل

یک مرحله‌ی را طی کرده تا به گل کوزه‌گری تبدیل شده است. آن وقت جلوی چشم خود ملائکه از این گل آدم را آفرید و بعد هم مدتی پیش روی ملائکه افتاده بود. بعد در آن دمید «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر/۲۹)، این روحی که خدای متعال او را اعظم از ملائکه قرار داده بود، باید همه بر او سجده کنند. این روح در حضرت آدم دمیده شد، حالا گفتند سجده کنید.

خدای متعال می‌فرماید باطن این امر بر ملائکه پوشیده بود. خیلی امر عجیبی هم هست. آنها باطن کار را نمی‌دانستند، ولی خدا فرمود سجده کنید. با اینکه از این گلی که سال‌ها جلوی چشم‌شان بود، آفریده شده بود، ولی سجده کردند. شیطان وقتی خدای متعال دستور سجده داد، گفت: «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (حجر/۳۳) هرگز من مقابل چنین موجودی سجده نمی‌کنم. من کسی نیستم که در مقابل این موجود تواضع کنم. «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ» یعنی اصلاً فکرش را نکن. من این کاره نیستم. بعد هم به خدای متعال عرضه داشت حالا که اینطوری شد، من راه خودم و تو هم راه خودت. من طرح خودم را در عالم می‌ریزم.

پس تفاوت این دو این است که یکی در مقام تواضع و خشوع و بندگی و اعتماد به خدا و اجرای طرح و دستور خداست و دیگری هم در حال عمل به طرح خودش است. دو جریان اند و دو عالم شکل می‌گیرد. یکی عالم رحمت است. خدای متعال عقل را تکریم کرد و مورد احترام قرار داد. یکی هم عالم غضب الهی است. عالم لعن است. در مقابل کبریای الهی تواضع نکردی و برای خودت حساب و کتاب در عالم باز کردی. آدم اگر از موضع الهی به عالم نگاه کند، همه چیز سر جای خودش است. ما هم شأن مان بندگی است، ولی وقتی آدم از آن موضع نگاه نمی‌کند، برای خودش حساب و کتاب باز می‌کند. شیطان این کار را کرد.

- صفات حمیده و رذیله، جنود عقل و جهل برای گسترش حیات الآخرة و حیات الدنیا

بعد خدای متعال هفتاد و پنج لشکر برای عقل آفرید. از ایمان بگیری تا توکل و یقین و صبر و رضا و خشوع و زهد و محبت و ایثار. این صفاتی است که خدا به عقل داده است. عقل با این قوا خدا را بندگی می‌کند. اینها قوای بندگی است. جهل هم به خدای متعال عرضه داشت، من هم لشکر می‌خواهم. به عقل لشکر دادی، به من هم باید بدهی. پیدا است که عقل با این لشکر یک کاری در عالم انجام می‌دهد. جهل هم می‌گوید من هم یک لشکری می‌خواهم تا مقابل او صف آرایی کنم. با هم درگیر بشویم. من کار خودم را می‌کنم و او هم کار خودش را انجام می‌دهد. خدای متعال هم هفتاد و پنج لشکر در مقابل

به او داد. کفر و حرص و حسد و بخل و کبر و عداوت و برخی از جنود این لشکر هستند. اینها صفات جهل است.

پس دو مخلوق اند؛ یک مخلوق نورانی و در مقام عبادت و در مقام عمل به طرح خدا در عالم است و خداوند امکانات و لشکری به او داده است. این لشکر، لشکر بسیار مهمی است. اگر آدم توجه کند، با همین ها می تواند در عالم راه برود. کما این که لشکر شیطان هم همینطور است. شیطان یک بخل می دمد و یک جامعه ای بخیل می شوند. حسد می دمد و یک جامعه حسود درست می شود. وجود مقدس نبی اکرم هم همینطوری است، وقتی نفس رحمانی شان به یک امت می خورد، آن امت اهل توکل و یقین و رضا و صبر می شوند. با این قوا می شود در عالم کار کرد. دو امت درست می شود. خدای متعال یک لشکر به عقل و یک لشکر به جهل داده است.

پس دسته بندی در عالم اینطوری است؛ یکی بر محور عقل است و یکی بر محور جهل است. عالم عقل عالم نور و عالم هدایت و عالم بندگی و عالم عمل به امر خدا و اجرای امر الهی است. امکاناتی هم که خدای متعال به او داده از این جنس است. محبت و ایثار و زهد و صبر و پایداری کردن در راه خداست. آن طرف هم یک دستگاه درست شده است. حول عقل و جهل دو جریان و به تعبیر غیر دقیق دو امت شکل می گیرد. عقل امام یک امت می شود و جهل هم امام یک امت می گردد.

– راه بهره‌مندی از صفات حمیده و الحاق به امت نبی اکرم(ص)

بزرگان بحث کرده اند که این عقل چیست؟ معمولاً می گویند عقل وجود مقدس نبی اکرم هستند و این روایت ناظر به حضرت هست. البته مرتبه ای از مراتب خلقت حضرت است، چون این مرتبه ای که گفته شده، مرتبه نازله خلقت وجود مقدس شان است. جهل هم که شیطان است و به قول آقایان می گویند ابلیس الالبسه است. رئیس شیاطین دشمن اصلی حضرت است. یکی استکبار و یکی طاعت می کند، یکی محیطش محیط رحمت است و رحمت خدا را در عالم بسط می دهد و یکی هم محیط لعن است و لعن را گسترش می دهد. هرکسی با حضرت حرکت کند، تحت محیط رحمت خداست. یکی خضوع و بندگی است و یکی استکبار و شیطنت و برای خود حساب و کتاب باز کردن و دنبال هوس و هدف خود بودن است. این دو جهان است و دو تا امت می سازند.

ما چطوری می توانیم ملحق به یکی از این دو امت بشویم؟ حضرت فرمود اگر می خواهید همه قوای عقل در شما پیدا و کامل بشود، لشکر بندگی در شما کامل و عبادات تان کامل بشود، باید غیر از این که

تولی به وجود مقدس نبی اکرم دارید و متمسک به او هستید، باید از جهل هم پاک بشوید. هیچ آمیختگی بین شما و این عالم نباید باشد. تا این آمیختگی هست صفات عقل در شما کامل نمی شود. از این روایت نورانی استفاده می شود که تمام صفات کمال را خدا برای نبی اکرم آفرید و تمام صفات شیطنت و صفات رذیله و اوصافی که با آن استکبار و طغیان در عالم می شود را برای شیطان و ابلیس آفریده است. دو عالم است. ما چه کاره ایم؟ حالا عوالم قبل مان بماند. ما می توانیم به نبی اکرم ملحق شویم و می توانیم به شیطان ملحق بشویم. یک عده به سمت استکبار و یک عده به سمت طاعت می روند. روح رسیدن به این صفات کریمه و این قوا طاعت خداست. به واسطه آن طاعتی که حضرت کردند، این قوا برای ایشان خلق شده است. برای ما به صورت مستقل این قوا هرگز خلق نخواهد شد. یعنی خدای متعال برای هیچکس مستقل از وجود مقدس نبی اکرم ﷺ صفت ایمان و یقین و صبر و زهد و توکل را خلق نمی کند. اینها را خدای متعال برای حضرت خلق کرده اند.

ما باید در برابر خدای متعال خضوع کنیم و به این وجود مقدس متمسک و متولی باشیم. باید معتصم به ایشان باشیم، تا این صفات حضرت در ما ظهور کند. مثل خورشیدی که می تابد حضرت می تابند؛ اشعه های وجود و صفات نورانی شان در وجود مومن می آید. در هر مومنی یک شعاعی از عقل است، ولی چه زمانی عقلش کامل و آن صفات به نحو تمام در او ظهور پیدا می کند؟ فرمود دو کار باید بکند؛ اول باید متمسک به نبی اکرم باشد و بعد هم مواظب باشد، تا از دستگاه شیطان و جهل فاصله بگیرد. هیچ یک از قوا شیطان و صفات شیطان در او نباشد. تبری همین است. می گویند تبری بجویند چون اگر تبری نجوید، شیطان نفوذ و رسوخ می کند، صفات خودش را می فرستد، لشکر خودش را می فرستد، تا مملکت ما را فتح کند.

حضرت می خواهد مملکت ما را آباد کند. می خواهد ما را عبد کند و صفات حمیده در ما متجلی شود. از صفات خودش در ما می دمد. حضرت از روح خودش در ما می دمد. حضرت روح خودش را در ما نازل می کند. شیطان هم می خواهد ما را از دایره بندگی بیرون ببرد و دور خودش جمع کند. می خواهد به وسیله ما استکبار و طغیان کند و به وسیله ما گناه و شیطنت را در عالم توسعه بدهد. می بینید دیگر این دو دستگاه همینطوری اند. مملکت وجود ما بین این دو امام است. می شود به سمت آن امام حق بروید و او روح خودش را در وجود شما می دمد و به او ملحق می شوید «وَأَرْوَأَحْكُمُ فِي الْأَرْوَاحِ».

- ریشه آلودگی به صفات رذیله و الحاق به امت شیطان

می شود هم به طرف امام جهل بروید و او هم شیطنت و ملعنت و ظلمت خودش را نازل می کند، در نتیجه آدم کم کم یک شیطانکی می شود.

به تعبیر امیرالمومنین ارواحنا فداه آنهایی که با شیطان حرکت می کنند، «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً»^۱ شیطان هم آنها را دام خودش می کند، یعنی قوای شیطان در او ظهور پیدا می کند و همه قوایش دام شیطان اند و دیگران را هم به دام می اندازد. اینگونه آدم شريك شیطان می شود. نبی اکرم طریق رحمت است. آن طرف هم طریق ملعنت و شیطنت است.

بعد حضرت توضیح دادند: «فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ» در صدر وجود آنها تخم گذاری می کند، مراقبت می کند و اینها را به ثمر می رساند. وقتی حاصلش به دست آمد، اینها را بر سر قوای این آدم می نشاند. وقتی با شیطان راه رفت، این کار را سرش می آورد. بر سر چشم و گوش و زبان انسان قوای خودش را مسلط می کند. آن وقت با زبان آدم حرف می زند و دیگران را زمین گیر می کند. شیطان با چشم آدم می بیند و آدم می شود جاسوس و دیده بان و سخنگوی شیطان. ما بین این دو هستیم.

توضیح بحث خلقت عوالم و این که اینها چگونه شکل گرفته اند، بماند. ولی اجمالاً ما بر سر این دو راه هستیم. انسان می تواند با عقل و با امام رحمت در عالم حرکت کند و از قوای او برخوردار بشود و شعاع وجود او در انسان بیفتد. می تواند هم در وادی جهل قرار بگیرد و در ظلمات او غوطه ور شود و در ظلمات او صفات شیطنت و ملعنت و حرص و حسد و بخل و تکبر در انسان ایجاد شود. این دو امام دو امت اینطوری می سازند. حیات الدنیا حیات این صفات و حیات این امام است. این امام را هم امداد می کنند. اگر عده ای بخواهند به طرف او بروند، خدای متعال به قهر جلوی کسی را نمی گیرد. شیطان آن موقعی که رجز می خواند و می گفت همه را جهنمی می کنم، «لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (اعراف/ ۱۶) خدای متعال فرمود: من هم «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص/ ۸۵) جهنم را از خودت و از قوای خودت و از هر کسی که تابع تو بشود پر می کنم.

دو تا عالم است، می خواهید به جهنم بروید، می خواهید به بهشت بروید. حیات الاخره آن دنیایی است که برای حضرت خلق می شود. دنیایی است که این صفات در آن کار می کند. امت حضرت هرچه

۱. نهج البلاغة (للصباحي صالح)، ص: ۵۳

بیشتر رشد کنند، بیشتر اهل توکل و یقین و صبر و زهد و محبت و ایثار و تواضع و امثال اینها می شود. آن طرف هم هرچه جلوتر می روند، حریص تر و حسودتر و بخیل تر و متکبرتر و خود پرست تر و امثال اینها می شود. دو دستگاه است. انسان می تواند بین این دو دستگاه عمل کند.

اگر کسی بخواهد در وادی عقل بیاید و عقل در او کامل بشود و با همه قوای عقل و با همه نورانیت عقل در عالم بندگی بکند، باید کاملاً متمسک به نبی اکرم ﷺ باشد و کاملاً هم منقأی از جهل شده و پاک بشود. هیچ صفت و هیچ تعلقی از آن طرف در انسان نباشد. مومنانی که کاملاً صف خودشان را جدا می کنند، تطهیر می شوند. آن وقت همه قوای ایمان در آنها کامل می شود و الا خیلی ها در وادی ایمان اند، ولی ایمانشان و قوای ایمان در آنها کامل نیست، همه صفات عقل درشان نیست. چون هنوز تطهیر نشدند. یک تعلقی هم به جبهه شیطان دارند. یک نسبتی هم با آنجا دارند. پس صفاتی که در حیات الدنیا و حیات الآخرة در عالم ارض است، یکی حیات بندگی و یکی حیات استکبار و حیات خود مداری است. خود آدم برای خودش مقابل طرح خدا حساب و کتاب باز می کند.

این مساله از اول بوده است. الان هم مستکبرین عالم کارشان همین است. می گویند انبیاء یک حرفی زده اند، که دوره اش گذشته است. ما خودمان با عقل خودمان جهان را می سازیم. می گویند العیاذ باللہ دیگر دوران خدا گذشته است. می گویند خودمان عاقلیم، مگر بیل به کمر عقل خودمان خورده است. همینقدر که می گویند مستقل می شوم، شیطان بر او تسلط پیدا می کند، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره/۲۵۷) و در وادی ظلمات می روند. پس دو عالم است. صفاتی که در این دو عالم کار می کند، این صفات است.

يك جاهایی آدم غلیان این صفات رذیله را می بیند. این حوادث بزرگی که در جهان اتفاق می افتد را که آدم نگاه می کند، پشت سرش همین صفات رذیله را می بیند. الان اینها در یک کشوری برای تحقق برنامه توسعه می روند، اول کاری که می کنند، تلاش می کنند تا صفات رذیله را در این امت رشد دهند. جامعه حسود و بخیل و منفعت طلب و سودجو بشوند. بعد هم می گویند اگر اینها نباشد جامعه رشد نمی کند. جامعه ای که آدم هایش دنبال منفعت خودشان و سود حداکثری نیستند، رشد نمی کند. با زهد که نمی شود دنیا را بسازید. این مطلب را با صراحت می گویند. تصریح می کنند که با این صفات است که پیشرفت واقع می شود و الا با صفاتی که انبیاء می گویند، اتفاقی نمی افتد. گاهی هم می گویند این صفاتی که طبیعت در ما به ودیعه نهاده اشتباه نکرده است. همین صفات رذیله را می گویند. توجیه می

کنند و می خواهند بگویند طبیعت مان منفعت طلب است. هر آدمی منفعت طلب است. هر آدمی حریص است و می خواهد بیشتر جمع کند. هر آدمی به یک تعبیری حسود است و دیگری اگر موفق شد، دلش می خواهد آن موفقیت نباشد، می خواهد فرش دیگران را هم زیر پای خودش بیاندازد. طبیعت آدم سلطه طلب است.

می گویند این صفات را طبیعت در ما به ودیعت نهاده است و اشتباه نکرده است. می دانسته ما اگر بخواهیم رشد پیدا کنیم، باید این صفات در ما باشد. بعضی هایشان می گویند، میل به محبت برای گدایان است. آدم تاجر که سرمایه اش را در بازار می برد، می خواهد منفعت حداکثری ببرد. می خواهد از طریق سرمایه خودش، سرمایه دیگران را هم به طرف خودش بکشد. می گوید بازار یعنی همین. می گوید من وقتی در بازار می روم، می خواهم سود بیشتری ببرم و قدرت و امکانات او را به سمت خودم بکشم. او هم می خواهد همین کار را با من کند. این می شود انسان سوداگر. این می شود انسان گرگ صفت. می گویند اصلا همین درست است. با آن چیزی که انبیاء می گویند، مانند محبت و زهد و امثال اینها می شود یک جامعه چوپانی درست کرد. جامعه حضرت ابراهیم جامعه چوپانی است. حالا این را باید بحث کنیم.

حیات الدنیا یک عالمی است روی زمین که همه مردم عالم ذیل جهل و ابلیس حرکت می کنند. روحیه استکبار در همه شان پیدا می شود. آرام آرام در همه آنها صفات رذیله رشد می کند. همه برای خودشان یک شیطانکی اند و قوای شیطان درون شان هست. این طرف هم اگر یک امتی ساخته می شود، باطن این امت این هفتاد و پنج لشکر است؛ باطن این امت محبت و ایثار و فداکاری و شجاعت و زهد و یقین و توکل و صبر و امثال اینهاست. حیات الدنیا یک عالمی است و صفاتی که در این عالم رشد می کند و کار می کند، صفات رذیله است. این صفات به يك تمدن، به یک نظام زندگی و به یک مدنیت و شهرنشینی تبدیل می شود. شهرهای مدرن باطنش همین است. همه دنبال منفعت حداکثری خودشان هستند. یک مشت انسان سوداگر هستند. تلاش هم می کنند تا آدم ها را اینطوری تربیت کنند، یعنی دستگاه شیطان دنبال این است که آدم اینطوری تربیت کند.

حالا این هم یک بحثی است که آیا با آدم های منفعت طلب که هر کسی همه چیز را برای خودش می خواهد، اصلا جامعه ساخته می شود یا نه؟ اینکه عامل متلاشی شدن جامعه است! جامعه از کوچکترین جمعش که خانواده است، محبت و ایثار می خواهد و الا اگر همه دنبال کار خودشان باشند

که جمع نمی شوند. جمع متلاشی می شود. چطور می شود؟ این هم یک نکته ای است که قرآن می فرماید، اینها بت ها و آلهه ای درست می کنند و با تعلق به آن آلهه یک روابط دنیایی و یک وُدّ دنیایی بین شان ایجاد می شود. این توضیح می خواهد. «أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (عنکبوت/ ۲۵) اینها رشته وُدّ دنیایی برقرار می کند، که در همین طریق حیات الدنیاست. پس صفات امتی که در حیات الدنیا هستند، این صفات است. صفات کسانی که در حیات الآخرة هستند هم آن صفات است.

۲. شعبه های حیات الدنیا در روایت امام سجاد(ع) و نسبت آن با صفات رذیله

یک روایت هم بخوانم که خیلی گویاست. این روایت از امام سجاد(ع) هست. مرحوم کلینی این روایت را در کتاب ایمان و کفر در باب مذمت دنیا و زهد در آن نقل کرده اند. روایات در این زمینه متعدد است. «سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» از امام سجاد(ع) سوال شد که کدام عمل نزد خدا افضل است؟ حضرت فرمودند: «مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ صَ أَفْضَلَ مِنْ بَغْضِ الدُّنْيَا» هیچ عملی در نزد خدای متعال بعد از توحید و پذیرش طرح رسالت وجود مقدس نبی اکرم - پیداست ادامه اش هم طرح ولایت و امامت است - بالاتر از بغض دنیا نیست. مومن باید نسبت به دنیا مبعوض باشد.

بغض الدنیا به چه معناست؟ حضرت می فرمایند: «وَإِنَّ لِدُنْيَاكَ لَشُعْبًا كَثِيرًا وَ لِلْمَعَاصِي شُعْبًا» دنیا شعبی دارد، معاصی هم شعبی دارد و شعب دنیا همان شعب معاصی است، بعد حضرت توضیح دادند، «قَالَ مَا عَصِيَ اللَّهُ بِهِ الْكِبْرُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبِي وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» اول معصیتی که خدا شد و یک شعبه دنیا با آن درست شد، استکبار بر خداست. پس عالم استکبار حیات الدنیاست. عالم استکبار یک عالمی است که حولش یک دنیایی ساخته می شود.

«وَ الْحِرْصُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَ حَوَاءَ حِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» دومی حرص است. اینکه داستان حضرت آدم و حوا چه بوده است را ما نمی دانیم. حضرت آدم که معصوم بودند. از هر کجای این بهشت می خواهید، تناول کنید، ولی به این درخت نزدیک نشوید، که این نزدیکی شما را به وادی ظلم می کشاند. نزدیکش هم نروید. «فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَةَ بِهِمَا إِلَيْهِ فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنْ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ»

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۳۰

چیزی را برداشتند که احتیاجی به آن نداشتند - این حرفها راجع به حضرت آدم توجیه می خواهد - تا قیامت این در ذریه شان پیدا شد. بیشتر چیزهایی که فرزندان آدم دنبال می کنند، محتاج به آن نیستند.

شعبه دیگر معصیت حسد است: «ثُمَّ الْحَسَدُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَقَتَلَهُ فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرُّؤَسَاةِ وَ حُبُّ الرَّأْحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَةِ فَصِرْنَ سَبْعَ خِصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا» نسبت به برادرش حسادت کرد و او را کشت. حسد یعنی آدم امکانات دیگران را هم می خواهد به سمت خودش بکشد، اگر دیگری اگر یک فرش خوب دارد، آدم می خواهد آن فرش زیر پای خودش باشد. همه چیزهای خوب عالم مال من باشد. این حسد می شود. خدای متعال یک تقسیم عادلانه و به حساب و کتابی دارد. قرآن می فرماید اگر ما به کسی چیزی دادیم، شما چرا چشمتان به آن امکانی است که به او داده ایم؟ از خدا بخواهید، خزائنش دست خداست. به شما هم می تواند بدهد. آدم حسود اینطوری است؛ چون خزائن خدا و تقسیم خدا را نمی بیند، در واقع معترض به خداست. می خواهد کفش دیگران هم پای او باشد. سفره دیگران هم جلوی او پهن بشود. میز دیگران هم مال او باشد.

فرمود از کبر و حرص و حسد شعبی ناشی می شود؛ «حُبُّ النِّسَاءِ» البته حُبّ حرام مقصود است. حُبّ حلال در روایات جزو ایمان است. «حُبُّ الرُّؤَسَاةِ» و «حُبُّ الرَّأْحَةِ» راحت طلبی و «حُبُّ الْكَلَامِ» دلش می خواهد همینطوری حرف بزند، موقفی داشته باشد. حب الكلام ریشه اش این است که آدم می خواهد بذر بپاشد و بچیند و دیگران را مشغول به خودش کند. بعد «حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَةِ» است، می خواهد موقف بالاتری داشته باشد. عالم دنیا همین است. عالم جاه و ثروت و راحتی و ریاست و امثال اینهاست. این محبت ها حب دنیا می شود.

غرض این بود، دنیایی که انبیاء مذمت می کنند و می گویند باید بغض نسبت به آن داشته باشید، عالم صفات رذیله است که ریشه همه معاصی این صفات است. روابط امت با این صفات ساخته می شود. یک امت حسود رابطه شان با همدیگر اینطوری است. می خواهند همه امکانات طرف مقابل را طرف خودشان بیاورند. حرص یعنی می خواهد هرچه بیشتر برای خودش جمع کند و واقعا هم احتیاجی ندارد. به او می گویی ثروت چقدر است؟ می گوید الان را می گویی یا الان؟! خب می خواهی برای این چهار روز دنیا اینها را چه کار کنی مردک؟! می خواهد تمام امکانات را به طرف خودش بکشد. این استثنا نیست، بلکه این قاعده است. آدم هایی که تربیت می کنند، اینطوری اند.

بعد هم فیلسوف شان توضیح می دهد که با این صفات است که می شود دنیا را ساخت. درست هم

می گوید. حیات الدنیا با این صفات ساخته می شود. یک جنس زندگی است. عالم حسادت و بخل و کبر و ریا و تملق و زورگویی و استکبار یک عالمی است که اهلی هم برای خودش دارد. باطن این عالم جهنم است. عالم رنج و عذاب است و هر آدمی هم که این صفات را دارد، برای دیگران عامل عذاب است. آدم اینطوری برای نزدیکترین آدم هایش هم ایجاد ناامنی می کند. چرا شب وقتی می خواهی بخوابی باید در خانه ات را شش تا قفل بزنی؟ برای این که آدم ها اینطوری می شوند. آدم هایی که اهل ایثار و زهد و فداکاری و یقین و توکل اند، اصلاً نگرانی ندارند. اصلاً احساس ناامنی نمی کنند. این که عصر ظهور عصر امنیت است، یعنی همین دیگر.

باطن آن طرف می شود رنج و عذاب و ناامنی و باطن این طرف می شود امنیت و آسایش و رفاه و زهد و یقین و تقوا و توکل. یک عالمی است و قوایی دارد، انسان هایی که آنجا زندگی می کنند هم امامی دارند. امتی با آن ساخته می شود. در تمام روابط شان هیچ حرص و حسد و بخل و کبر نمی بینی. جامعه موعود ما چنین جامعه ای است. امام عقل محض است و خدای متعال قوا و امکانات و لشکری به او داده است، که با اینها یک امت می سازد. آن طرف هم در مقابل او دستگاه شیطان و ابلیس است که با صفات رذیله یک عالم ظلمانی می سازد. حیات الدنیا حیات معاصی و صفات رذیله و حیات استکبار علی الله است. حیات طغیان بر خدای متعال است. اصل این اوصاف از امام شان نازل می شود. امام امت حق را متولد می کند. وجود مقدس نبی اکرم امت خودشان را متولد می کنند. شیطان هم یک امتی می سازد. فراغه هم یک امتی برای خودشان با امداد الهی می سازند. بعضی خصوصیات این دو عالم را قرآن توضیح داده است، که ان شاء الله جلسه بعد عرض می کنم.

تفاوت امام این دو عالم در چیست؟ این امام با آن امام چه تفاوتی دارد؟ روابط امت با هم چه تفاوتی دارد؟ ذیل این صفات رذیله چه تفاوتی شکل می گیرد؟ تلقی حقیر این است؛ آن فسادی که در امت حضرت به پا شده و وجود مقدس سیدالشهداء می فرماید من می خواهم بساط این فساد را جمع کنم، همین است. یک حیات الدنیایی به پا کردند و حضرت داشتند حیات الاخره را می ساختند. اینها آمدند امت حضرت را به سمت حیات الدنیا منحرف کردند، «يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغَوْنَهَا عِوَجًا» (ابراهیم/۳)، خودشان حیات الدنیا را انتخاب کردند و بعد آن راهی که حضرت به سوی عالم بالا باز کرده بودند را بستند.

بعد هم دین ابزار دنیاپرستی شد و مسجد، مسجد ضرار شد، کعبه دوباره تبدیل شد به همان فضایی

که «ما كان صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً» (انفال/ ۳۵) نمازشان هم کف و سوت است. نه اینکه واقعا کف می زدند، بلکه نماز شان با کف و سوت چه فرقی می کند؟ یک ساعت و نیم نماز بخواند و گریه کند. از این چیزها خدا دیده است. سر خدا را که نمی شود کلاه بگذاری. می خواهی سر خدا را کلاه بگذاری؟ شیطان دو رکعت نماز خوانده که چهار هزار سال طول کشده است، ولی طردش کردند. حیات دنیا یعنی مسجدش هم می شود مسجد ضرار. بازی است دیگر، حیات الدنیاست. چیزی که در آن نیست عقل است. چیزی که در آن نیست طاعت است.

ممکن است کسی بگوید نه آقا؛ اینها هم یک روابطی با هم دارند. حالا در جلسات بعد عرض می کنم که ارتباط امام شان با اینها و با یکدیگر چگونه است. چطور این شیطان می آید و با این صفات رذیله یک جمع درست می کند. اینهایی که «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى» (حشر/ ۱۴)، این قلوب متفرق چطوری يك امت باطل می شوند؟ این توضیح می خواهد. این را در قرآن خدای متعال توضیح داده است. یک حیات الدنیایی با او به پا می شود، ولی بعد که در قیامت می روند، این روابط به هم می خورد. دشمنی ها سر برمی دارد. دشمنی امامشان با امتشان و امت با همدیگر، دائما در جهنم با هم دعوا می کنند. السلام عليك يا ابا عبد الله.

گفتار ۵

اوصاف امام حق و امام باطل
در حیات الدنیا و حیات الآخرة

پنجم محرم ۱۴۰۲ - هیأت ثارالله

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَاداً وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص / ۸۳). عرض کردیم یک اصطلاح «دنیا و آخرت» اصطلاح شناخته شده ای است، که از زندگی قبل از عالم قیامت یا قبل از عالم برزخ به «دنیا یا حیات دنیا» تعبیر می کنند و به بعد از عالم برزخ یا قیامت تعبیر به «آخرت» می شود. این اصطلاح شناخته شده ای است، ولی یک معنای دیگری هم «حیات دنیا و الاخره» دارد و آن این است که بر محور امام حق در همین عالم ارض یک عالمی به پا می شود، که آن «حیات الاخره» است. بر محور امام باطل هم در همین عالم ارض یک عالمی برپا می شود، که آن حیات الدنیاست. اشاره کردیم که این دو عالم مختصاتی دارند. یکی عالم هدایت است و دیگری عالم ضلال است. یکی عالم ذکر است و دیگری عالم غفلت است. یکی عالم بصیرت است و دیگری عالم عمایه و کوری است. یکی عالم وسعت است و دیگری عالم عیش و ضنک است. به تعبیر جامع یکی عالم حیات است و دیگری عالم موت است. در يك عالم انسان ها در وادی حیات اند و زنده می شوند و در آن عالم انسان ها در عالم موت هستند؛ البته عالمی است که به حسب ظاهر افراد یک زندگی دارند؛ ولی واقعا میت هستند.

محور این دو عالم هم امامشان است و اگر گفته می شود یکی عالم جنت و بهشت است و دیگری عالم نار و سعیر بر محور امامشان است. یک طرف امامی است که بهشت نازله وجود اوست. حقیقتاً دامنه ولایت او عالم بهشت است. در طرف دیگر هم اگر جهنمی به پا می شود، نازله خود اوست و محیط ولایت او محیط جهنم است. خدای متعال وقتی قوم فرعون را در دریا غرق کرد؛ می فرماید ما بنی اسرائیل را

نجات دادیم. وقتی کار به یک جایی رسید که حضرت موسی دست به دعا برداشت. خدای متعال به حضرت اجازه داد که دریا را بشکافد و فرمود دریا را هم باز بگذارید. فرعون هم خیال می کند این راه برای آنها باز است و در دریا می آیند، ولی ما بنا داریم غرقشان کنیم. حضرت موسی هم این کار را کردند و بنی اسرائیل را از دریا عبور دادند و دریا را هم باز گذاشتند، تا فرعون و لشکرش که قریب به یک میلیون جمعیت بودند، وارد دریا شدند و خدای متعال همه را یک جا غرق کرد. بعد هم می فرماید: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ» (دخان/۲۹) هیچ کسی هم برایشان اشک نریخت. اینها جایگاهی نداشتند. یک میلیون نفر را خدای متعال يك دفعه نابودشان کرده است و هیچ کسی هم متأثر نشده است. ولی شنیده اید که سیدالشهداء از کنار امیرالمومنین رد می شدند و حضرت فرمودند، اما بر این آقا آسمان ها و زمین ها گریه می کنند. یک نفر است، ولی کائنات متحول و متأثر می شوند. این هم یک نکته ای است که یعنی چه که خدای متعال هشدار می دهد آسمان ها و زمین بر اینها گریه نکردند؟

۱. رنج ها و عذاب های حیات الدنیا، نازله وجودی امام باطل و اوصاف رذیله او

بعد هم می فرماید که ما بنی اسرائیل را از عذاب مهین نجات دادیم. «وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ» (دخان/۳۰) آن ها را از این عذاب همراه با خواری و تحقیر نجات دادیم. این عذاب مهین چیست؟ «مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ» (دخان/۳۱)، این عذاب مهین خود فرعون است؛ چون علو و برتری جویی داشت.

آن کسی که برتری جویی دارد و خودش را از دیگران برتر می بیند، می خواهد همه چیز را به سمت خودش بکشد، مسرف است. خودش برای دیگران رنج و عذاب است. اگر دو نفر در يك حجره باشند و یکی این صفت را داشته باشد، عامل رنج دیگری است. اگر دو همسر در یک خانه باشد و یکی علو و اسراف داشت و به دیگران ظلم می کرد، محیط این زندگی محیط عذاب و رنج است. فرعون علو و اسراف و زیاده روی داشت. یک حدی را خدای متعال برای آدم ها قرار داده است، ولی او به این حد خودش قانع نیست. می خواهد زیر پای دیگران را هم بکشد. می خواهد بیش از سهم خودش در عالم مصرف کند. هرکسی در این عالم یک سهمی دارد. معنی ندارد که آدم سفره بقیه را هم جمع کند و جلوی خودش بیاندازد. فرش دیگران را هم از زیر پایشان بکشد و زیر پای خودش بیاندازد. آدم حسود اینطوری می شود. حسود همان امکاناتی را که خدای متعال به دیگران می دهد را می خواهد به سمت خودش بکشد. حسود همان امکانات را می خواهد. نمی گوید خدایا به او دادی پس به من هم عنایت کن، تو که بخیل نیستی و

دستگاهت وسیع است. این صفت خوبی است. این غبطه است. خدای متعال به کسی علم داده است و او می گوید خدایا به او داده ای؛ گوارایش باد. تو داری تقسیم می کنی و تقسیم تو هم خیلی زیباست. آدم اگر اهل معرفت باشد، یک مورچه ای هم که یک دانه گندم در خانه اش می برد، او لذت می برد. احساس می کند عجب خدایی است که به فکر این مورچه هم هست. رزقش را برایش رسانده است. ولی اگر خدایی نکرده حسود شد، زندگی همسایه اش هم خوب می شود، او نمی تواند ببیند. ناراحت است که چرا او وضعیتش خوب شده است. می گوید این امکانات هم مال من باشد. پس خود این امام باطل، امامی است که عالم رنج و عذاب است.

۲. اوصاف امام حق و تنزل آن در امت ایشان

از آن طرف هم برعکس امام حق یک امامی است که محیط امامتش محیط رحمت است؛ «أَدَبَ نَبِيَّهِ عَلَيَّ مَحَبَّتِهِ»^۱ خدای متعال این پیامبر را با محبت خودش ادب کرد. پیامبر کانون محبت الهی است. بعد از اینکه او را تربیت کرد و سرپرستی عبادش را به او سپرد، او را رسول قرار داد. حتی تا جایی که به او حق تشریح داد. دین خدا خط قرمز خدای متعال است. اگر کسی در آن دخالت کند، هر کسی هم که باشد خدای متعال با او برخورد می کند، ولی به این پیامبر اجازه تشریح داد. تشریح او را امضا کرد و گفت آنچه تو حکم کنی، حکم من است، «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/۷). دینش را به دست این پیامبر سپرد. یعنی خدای متعال آنقدر این پیامبر را خوب تربیت کرده که امت و دین را به دستش می دهد. آن وقت این پیامبر الهی یک جاهایی برای امتش یک چانه های عجیب و غریبی هم می زند. در نقل دارد که نماز پنجاه و یک رکعت بود و حضرت آنقدر رفت و برگشت، که هفده رکعت شد و سی و چهار رکعت نافله شد. عرضه داشت که خدایا امت من نمی توانند. معلوم هم هست که نمی توانیم، هفده رکعتش را هم نمی توانیم. اگر پنجاه و یک رکعت می شد، معلوم می شد چه کاره ایم.

حالا این رفت و برگشتی که کرده می خواسته خدایی نکرده هدایت و رشد کم بشود؟ نه، خودش بقیه را به عهده گرفته است. بار بقیه اش را فرموده خودم می کشم. در روایت است که حضرت سال ها شب ها روی پنجه می ایستادند و تا صبح عبادت می کردند. فرمود: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (طه/۲)، بعضی آیه را اینطوری معنا کردند، که ما نگفتیم آنقدر خودتان را به رنج بیاندازید. «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً» (اسراء/۷۲) در روز راه بردن امت یک زحماتی می خواهد، آن

۱. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص ۲۶۵

زحمات را حضرت می کشد، که راه ما آسان بشود. بار ما سبک تر به مقصد برسد. این بار با این پیامبر به مقصد می رسد. به این پیامبر شب قدر می دهند. یک عالمی برای حضرت به پا می کنند، که اگر به آنجا برسی «خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (قدر/۳) است. هزار ماه عبادت یک طرف رسیدن به آن شب قدری که به این وجود مقدس دادند یک طرف.

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (کهف/۶) پیامبر ما می خواهی جان بدهی، اینها ایمان نمی آورند. کانه خدای متعال یک جوری این پیامبر را باید تسلی دهند. می گویند ما خودمان عالم را اینطوری کردیم. «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (کهف/۷) ما خودمان به این عالم ارض یک جلوه هایی دادیم، که عالم امتحان به پا بشود. بعد هم این بساط را جمع می کنیم. اینطوری نیست که این جلوه ها همیشه بماند که کار سخت بشود. بعد هم برای مردم یک کهنه‌ی قرار دادیم. مومنین در این فتنه های سخت پناهگاه دارند.

«عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (توبه/۱۲۸) پیداست آن قسمت اول اختصاص به مومنین ندارد. این پیامبر سختش است که شما رنج ببرید. تلاش می کند همه را نجات بدهد. «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران/۱۵۹) این لینت الهی در وجودش همه را جمع می کند. میدان جاذبه ای است، که هر آدمی که لایق باشد، این طرف می آید. این میدان جاذبه است که همه خوب ها را به سمت خودش می کشاند و بدها از او دور می شوند. این هم نکته ای است. نسبتش با خوب ها اینطوری است، از اول که همه را می خواهند بیاورند و آنهایی که جذب این میدان می شوند، نسبت به همه شان رحمت دارند.

پس این یک جور امامت است، ولی امامت دیگری هم هست که خود این امام «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص/۴۱) است. امام شان اینطوری است. امام حق در ارض هیچگونه علو و استعلایی ندارد، «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ». در روایات ما نعمت به وجود مقدس رسول الله تطبیق شده است، این نعمت از عالم بالا آمده و شما را احاطه کرده است، «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا» (آل عمران/۱۰۳)، با این نعمت رابطه شما از عداوت تبدیل به الفت و اخوت شد. با این نعمت از پرتگاه جهنم نجات تان داد. او تا لبه جهنم آمده و ما را گرفته است. تا وسط جهنم می آید و مومنین را می گیرد. البته در روایات دیده آید که وقتی حضرت می آیند، شعله های جهنم خاموش می شود. واقعا هم همینطور است. حضرت می آیند و از وسط جهنمی که به پا شده ما را می گیرند. در قیامت

هم همینطور است. صراط در وسط جهنم است و باید از آنجا عبور کنند.

پس يك طرف امامی است که اهل رأفت و محبت و کلمه نعمت و امثال اینهاست. امامی است که به تعبیر نورانی قرآن «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/۵۵) است. آنهایی هم که دنبال شیطنت در دنیا هستند، امامشان مثل خودشان است، با هم سنخیت دارند. «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (مائده/۵۴) اما آنهایی که ولی شان خدا و رسول و آن مومنینی است که «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» هستند، امامشان اینطوری است که دائما در حال اقامه صلوات است. امام شان مومن است «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» اگر کسی در این نقطه قرار گرفت، امامش کسی است که «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» محبوب خداست، محب خداست. در مقابل جامعه مومنین متواضع است و در مقابل کفار سخت و عزیز و نفوذ ناپذیر است. تمام عمرش مجاهده در راه خداست و در این مسیر مجاهده نگران هیچ کسی نیست «وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ». وقتی راه خدا را می روی ممکن است یک عده ای نپسندند و ملامت کنند، ولی او اصلا نگران این سرزنش ها نیست.

خدای متعال ولایت اینها را به چه کسی سپرده است؟ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» به خدا و رسولش و مومنینی که در حال اقامه صلوات اند، در حال رکوع اند و در حال رکوع زکات می دهند. این مصداقش همان انگشتی است که امیرالمومنین علیه السلام در حال رکوع دادند. همه هم می دانند. ولی این فقط مسئله یک انگشت نیست. دائما در حال «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» و دائما در حال «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» و دائما هم «رَاكِعُونَ» اند. دائما در محضر خداست. دائما از محضر خداوند دریافت می کند و از دیگران دستگیری می کنند. همه آنچه به ما می رسد، زکات امیرالمومنین است. ما همه مان زکات خور امام زمان هستیم. همه مان از دست حضرت می گیریم. علم و حیات طیبه و رزق های ظاهری مان تماما از دست حضرت است. «بِيَمِينِهِ رِزْقَ الْوَرَى»^۱ یعنی رزق ما واقعا از دست حضرت می رسد. ولی این دست، دست خداست. دست کریم است.

هیچ وقت زبردست این دست کسی تحقیر و ذلیل نمی شود. اولاً هیچ طمعی به پایین ندارد. این نکته بسیار مهمی است که این امام از ما ارتزاق نمی کند. مطلقا هیچ چیزی از ما به او نمی رسد. دستش در

۱. مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص: ۱۵۷

خزائن خداست و فقط از او می گیرد و هیچ تکیه ای هم به ما ندارد. این تعبیر را در باب امیرالمومنین علیه السلام ملاحظه فرموده اید. در دوره ای که لشکر معاویه اطراف حکومت حضرت را غارت می کردند، خبر به عقیل رسیده بود و او نگران شده بود. حضرت نامه ای برایش نوشتند که این خطر دفع شد. بعد فرمودند که برادر تو در یک موقفی است که «لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَلَا تَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحِشَةً»^۱ اگر مردم دور و بر من جمع بشوند، بر عزت و بر نفوذناپذیری من ذره ای افزوده نمی شود. اینطوری نیست که وقتی لشکر دورم است نترسم و وقتی لشکر دورم نباشد، بترسم. نفوذناپذیری یعنی اینکه تهدید دشمن او را نمی ترساند. اینطور نیست که وقتی مردم دور من جمع باشند، من عزیز باشم و اگر متفرق شوند من بترسم. اگر همه لشکر از دور من پراکنده شوند، من متضرع نمی شوم. «لَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعًا لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعًا»^۲.

علتش را هم در زیارت غدیریه امام هادی علیه السلام فرمودند، «اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ» کسی که چنگ به دامن خدا زده، با خدا به عصمت رسیده و با تکیه به خدا عزیز شده است، آمد و شد ما چیزی از عزت او کم یا زیاد نمی کند. کم و زیاد می کند؟ او با تکیه به خدا عزیز و نفوذناپذیر شده است. آن وقت ما بگوییم چون ما دور حضرت امیر جمع شده ایم، لشکرش قوی شده است؟! بگوییم الان که ما هستیم دیگر حضرت از معاویه نمی ترسد، ولی اگر ما از دور حضرت پراکنده شویم، حضرت می ترسند! اینطوری است؟! بود و نبود ما آنجا یکی است. چون او معتصم بالله است.

یک چنین امامی از پایین دست ارتزاق نمی کند. از این که دورش جمع شویم، مبتهج نمی شود. از این که پراکنده بشویم غصه دار نمی شود، امام باید اینطوری باشد. امامی که با آمد و شد ما دگرگون بشود، این دیگر امام نیست، بلکه مأموم است. اگر دورش جمع شوند، یک کار می کند و اگر پراکنده شوند، یک کار دیگری می کند. این که امام نیست؛ این مأموم است. اینکه از پایین ارتزاق می کند و اگر دورش جمع بشوند، مبتهج می شود. او از روح مردم دارد ارتزاق می کند، از نگاه مردم دارد ارتزاق می کند. اگر به او نگاه کنند، خوشش می آید و اگر پراکنده شوند، غصه می خورد. این که امام نیست. اما امام حق از پایین دست ارتزاق نمی کند و فقط تکیه اش به خدای متعال است، موحد کامل است و از او می گیرد. حال چرا از ما دستگیری می کند؟ این دستگیری هم به خاطر آن مأموریتی است که خدا به

۱. نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص: ۴۰۹

۲. المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: ۲۶۸

او داده است. امر الهی در دستش است. خدای متعال هم وقتی می خواهد او را بفرستد، تا دست ما را بگیرد، اول رحمت خودش را در او قرار می دهد و او کانون رحمت الهی می شود.

البته کانون قهر الهی هم هست. کانون خشم خدا هم هست. «نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَى الْابْرَارِ وَ نِقْمَتِهِ عَلَى الْفَجَّارِ»^۱ و «قَاسِمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ»^۲ است و الا او دیگر امام نیست. امامی که فقط خوب ها را دور خودش جمع می کند و نسبت به بدهای عالم هم هیچ عکس العملی ندارد، اینکه امام نیست. امام از جانب خدا، آن کسی است که آنجایی که خدای متعال محبت دارد، او هم محبت دارد و آنجا هم که خدای متعال غضب می کند، او هم غضب می کند. محور قهر در عالم هم هست. «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح/۲۹) است. «رُوِّفَتْ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ غُلِّظَتْ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۳ است.

حالا این بحث صفات امام مفصل آیات و روایات دارد. روایاتی که صفات امام حق و امام باطل را بیان می کند. امام حق امامی است که تکیه و اعتمادش به خداست. موحد است. عبد مطلق اوست. دائم در حال عبادت است. دائم در حال دریافت از خدای متعال است. تمام حقایق از طریق عبادت او نازل می شود. بعد او زکات می دهد و زکاتی هم که می دهد، زکات در حال رکوع است. این زکات خوردن هم دارد. آدم نسبت به خدای متعال چگونه است؟ ما فقیریم. این فقر بد است؟ این فقیر بودن اوج عزت است. این جمله «الْفَقْرُ فَخْرِي»^۴ را اشرف همه کائنات می فرمایند. پس فقیر بودن به خدا عین عزت است. ریشه اش هم یک کلمه است. خدای متعال عالم را کریمانه اداره می کند.

در دعای ابوحمزه می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَلَّنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَ لَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيَهِينُونِي» خدای متعال خودش وکیل ماست، کار ما را خودش به عهده گرفته است و با کرامت هم ما را اداره میکند. متاسفانه خیلی وقت ها آدم همه دست ها را می بیند جز دست خدا، در حالی که اوست که عطا می کند. مگر او عطا نمی کند؟ ولی اینکه ما دست او را نمی بینیم، موجب نمی شود او از ما کم بگذارد. آنقدر کریمانه ما را اداره می کند، که ما همیشه طلبکار خدا هستیم. هیچوقت بدهکار او نیستیم. در حالی که همه کائنات در این عالم بدهکار او هستند، اینطوری ما را اداره می کند. تمام عزت بندگان به این

۱. المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: ۲۱۷

۲. معاني الأخبار، النص، ص: ۵۲

۳. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص: ۵۵۱

۴. جامع الأخبار (للشعيري)، ص: ۱۱۱

کرامت خدا منتهی می شود. اگر او کریمانه از ما دستگیری نمی کرد، واقعا همه ما تحقیر می شدیم. ما را کریمانه اداره می کند «وَكَلَّنِي إِلَيْهِ فَأُكْرَمَنِي»، ما کریمانه زندگی می کنیم، «لَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ قَبِيهِنُونِي» اگر ما را به مردم واگذار می کرد، آن وقت می دیدیم که به آدم چیزی نمی دادند. اگر هم می دادند، تحقیر می کردند. آنجایی هم که ما را به همدیگر محتاج کرده، یک کاری کرده که دست کرامت خودش است. ما به مادر محتاجیم، ولی قبل از این که به دنیا بیاییم، سفره کرامت خدا در دامن مادر پهن شده است، او ملتسانه منتظر نشسته است که خدا این فرزند را به او بدهد و بعد هم در دامن محبتش بزرگ کند. درست است که طفل زبان و دست و پا ندارد و احتیاج دارد، ولی خداوند یک سفره کرامت برایش پهن کرده است. این هم محبت مادر است. اگر این سفره نبود، این طفل چطور می خواست بزرگ بشود؟

بی انصاف هایی هستند که این سفره را جمع می کنند و جایش مهد کودک درست می کنند. این بازی ها از بیرون آمده است. باید بچه شش ماهه و يك ساله اش را مهدكودك بگذارد و سر کار برود! اینگونه رشته کرامت را قطع می کنند. این بچه هر کاری هم بکنید، دیگر کریمانه بزرگ نمی شود. وقتی کریمانه بزرگ نشد، کریم هم نمی شود. حاصلش هم لثامت می شود. آن که ما را عزیز نگه داشته کرامت خداست. حالا فقیر این خدا بودن بد است؟ این فقر عزت آدم است. اگر این فقر را اظهار نکنیم و اگر رابطه مان با خدا اینطوری نباشد، آن وقت ذلیل می شویم. «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر / ۶۰).

پس این امام فرقی با آن امام این است که، این امام دستش در جیب ما نیست و احتیاجی به ما ندارد. پس برای چه از ما دستگیری می کند؟ برای اینکه خدای متعال را کانون محبت و رحمت خودش قرار می دهد. برای این که این موجود کریم عبد خداست و دائم در حال ذکر و توجه به عالم بالاست. این عبد را مأموریت داده اند که بیاید و دست ما را بگیرد. همینطوری هم نیامده است. انبیاء اینگونه نیستند که به یک نقطه ای می رسند و حالا خوششان می آید که بیایند دست ما را بگیرند. اصلا اینطوری نیست. انبیاء وقتی به آن نقطه قرب خودشان می رسند، خداوند به ایشان مأموریت می دهد، رسول می شوند. با یک طرحی می آید و باید دستگیری کند، چون خدا به او دستور می دهد. پس سفره کرامت خدا اینطوری در عالم پهن می شود.

آن طرف هم آن کسی که نسبت به خداوند استکبار کرده است و بعد هم رجز خوانده است، که اگر

مردم را به دست من ندهی، همه شان را جهنمی می کنم. با امامت او جز جهنم به پا نمی شود. خودش هم از اول این را گفته است. اینکه دیگر حرف پیچیده ای نیست. فرعونی که در مقابل خدای متعال استکبار می کند، آیا به مردم محبت می کند؟ اصلا می تواند محبت کند؟ اصلا می فهمد محبت چیست؟

عرض کردیم که دو امام با دو نظام اوصاف است. در اوصاف و قوایی که شیطان دارد، اصلا رحمت وجود ندارد. صفت يك امام رحمت و صفت یکی عداوت است. صفت یکی کرامت است و دیگری لئامت است. یکی متکی به خدای متعال است و هیچ اتکایی به امتش ندارد، گرچه امتش را هم دوست می دارد. «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ» (توبه/۱۲۸) است، ولی اتکایی به آنها ندارد و فقط می خواهد دستگیری کند. نمی خواهد خودش از طریق آنها دستگیری بشود؛ او احتیاج ندارد. نمی خواهد سفره آنها را جمع کند. نمی خواهد از آنها ارتزاق کند. این دو امت و دو امامت می شود، که مفصل در قرآن هست. ذیل امامت ائمه نور یک امت کریم تربیت می شوند، روابطشان با همدیگر روابط کرامت است، کریمانه با هم برخورد می کنند. محبت و الفت که صفات امامشان است، در خودشان تجلی می کند و وقتی این صفات تجلی کرد، در روابطشان با دیگران هم همین صفات می آید.

یک باب مفصلی در روایات داریم که مرحوم صدوق به دقت این دو را از هم جدا کرده اند. در بعضی از کتب حدیثی ما این تفکیک نیست، اما ایشان این تفکیک را لحاظ کرده اند. دو رساله دارند؛ یکی «صفات الشیعه» و یکی هم «مصادقت الاخوان» است. ذیل امام شیعه یی با این صفات تربیت می شود و بعد این شیعیان روابطشان با یکدیگر مصادقت الاخوان می شود. طرفین نسبت به همدیگر صدق دارند و این دامنه گسترده ای پیدا می کند. شیخ صدوق روایات را دو دسته کرده است. برخی از روایات راجع به اوصاف شیعه یعنی آنهایی که دور امیرالمومنین جمع می شوند، می باشد. اینکه چه صفت هایی پیدا می کنند و روابطشان با همدیگر چطور می شود.

پس حول این امام روابط کرامت شکل می گیرد و حول آن امام روابط لئامت شکل می گیرد. آنجا جامعه بازار است و همه می خواهند منفعت بیشتری ببرند. همه اینطوری اند. در آن جامعه هرکسی می خواهد، سود بیشتری ببرد. هرکسی می خواهد دیگری را ورشکست کند. تمام تلاشش را می کند، تا آن شرکت دیگر نابود بشود. این را هم خوب می دانند و می گویند اینطوری است، که رشد واقع می شود. اگر این رقابت نباشد، پیشرفت واقع نمی شود. واقعا می خواهد رفیقش را شکست بدهد. همین چیزی که شما

در میدان ورزش هم می بینید. واقعا می خواهد رقیبش را در حدی بزند، که بکشد تا پیروز شود! در بعضی از صحنه ها اینطوری است. نگران هم نیست که او می میرد؛ خب بمیرد، مگر چه می شود؟ نگران این نیست که از زیر دست من که در می رود، باید دو سال برود بخوابد. او هم نسبت به طرف مقابل اینطوری است. رابطه ها اینطوری برقرار می شود. البته بعد از اینکه شکست خورد تبریک هم می گوید! به قول استاد ما می فرمود دیپلماسی نفاق است. منافقانه برخورد کردن است. شیطنت است. تا لحظه قبل می خواست کمر طرف را در میدان کشتی بشکند و حالا که شکست خورده به او تبریک می گوید. این منافق بازی است. این دستگاه شیطان است. از آن امامت همین بیرون می آید. ورزشش هم یک میدان رقابت کور می شود، که آدم بی محابا می خواهد، رفیق خودش را نابود کند، تا خودش بالا بیاید. بازارش هم همین است. در خانواده هم که بروید همین طور است. دو تا همسر نسبت هم اینطور می شوند. یک مقدار بروید جلوتر روابط فرزند و پدر و مادر هم اینطوری می شود. بازاری با هم برخورد می کنند، بازاری حساب می کنند. بازار که می گویم منظور بازار فاسد است. به عکسش در جامعه مومنین است.

۳. اوصاف امام، محور شکل گیری صفات و روابط امت

در جلسه گذشته از صفات آن امام و صفاتی که در امت خودش می دمد و یک امت متولد می کند، گفتگو شد. دو تا امام است و دو تا امت متولد می کنند. یکی با آن صفات جنود عقل و یکی هم با این صفات ردیله. ریشه اش هم استکبار و خضوع است. یکی امام بندگان عالم است و یکی هم امام مستکبرین عالم است. حضرت راجع به ابلیس در خطبه قاصعه می فرمایند: «عَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^۱ که پیشگام همه مستکبرین عالم است. این صفاتی که با آنها استکبار ایجاد می شود را در یک امتی می دمد و امت مستکبر درست می کند. حضرت در آن خطبه هشدار می دهند. میگویند مواظب باشید که بیماری مسری است. مواظب باشید بیماریش را به شما سرایت ندهد. شما را هم مستکبر می کند. شما را هم حسود و بخیل و متکبر و حریص می کند. این طرف هم امیرالمومنین همه را مثل خودش می خواهد عبد کند. متوکل بر خدا، راضی، صابر، زاهد، فارغ و کریم کند. آن طرف هم همه را لئیم می کند.

دو امام دو امت با صفات خودشان متولد می کنند. روابط این امت هم مثل رابطه خود امام با امت است. رابطه او کریمانه است، رابطه اینها هم کریمانه است، او در همه روابطش ملاحظه خدا را می کند،

۱. نهج البلاغة (للصباحي صالح)، ص: ۲۸۶

«يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» اینها هم در روابطشان با همدیگر ملاحظه خدا را می کنند. بخاطر ارتباطشان با خدا با دیگران ارتباط برقرار می کنند. به خاطر بندگی خدا و محبت به امامش محبت می کنند. این آن اتفاقاتی است که باید بیافتد.

یک سلسله روایات در باب عصر ظهور و روابط امت با همدیگر در آن دوران داریم، که همین را توضیح می دهد. قلّه آن روابط در عصر ظهور است. معمولاً در کتب نوشته شده، مثل کتاب ایمان و کفر کافی بخش عمده روابط امت حول محور امام است. بعضی اصلاً اینطوری گفته اند که مرحوم کلینی به دقت در کتاب الحجّه ابتدا حجت الهی و اضطرار ما به او و مقامات و دوام امامت او در عالم را توضیح داده است و بعد در کتاب ایمان و کفر امت حول الامام را توضیح داده اند، که چطور این امت درست می شود. این روایات را آورده که حول این امام چطوری امت درست می شود. صفات امت و روابطشان با همدیگر چطوری است.

پس دو عالم بر محور این دو امام خلق می شود. این دو عالم هم حقیقی است. یکی واقعاً بهشت است و دیگری واقعاً جهنم است. روایاتش را هم عرض کردم. دعا کرد «أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ»^۱ و حضرت فرمودند: الان وسط بهشتی، بگو بیرون نکنند. گفت آقا من کجا در بهشتم؟ گفت مگر ما را دوست نداری، مگر به ما تولی نداری و مگر امامت ما را قبول نداری؟ کسی که با ماست در بهشت است. واقعاً در بهشت است. کسی هم که با فرعون است الان در جهنم است، «تَجَيَّنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ * مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ» (دخان/۳۰-۳۱) دور و برش جهنم است. اصلاً مجاز نیست، حقیقت حقیقت است. یکی بهشت است و یکی جهنم است. محور یکی هم امام حق است و محور یکی امام باطل است. این هم مجاز نیست.

حالا بعضی از روایات را ان شاء الله تقدیم می کنم. بزرگان به این بحث پرداخته اند. روایتی در روضه کافی است که بزرگانی شرحش کرده اند و آنجا می خواهند بگویند این مجاز است. اینکه گفته شده الان جهنم است، این مجاز است. صفات و اعمال زشت به جهنم تشبیه شده است. نه؛ این اصلاً مجاز نیست. حقیقتاً بر محور ائمه نار جهنم درست می شود؛ همینجا، نه بعداً. بر محور امام حق هم همینجا بهشت درست می شود. امام کریم است و روابط کریمانه است، صفات حمیده است و امت با صفات حمیده اند و روابطشان با هم روابط کریمانه است. آنها هم یک مشت آدم مستکبر لئیم با صفات رذیله اند، که

۱. المحاسن، ج ۱، ص: ۱۶۱

روابطشان هم با هم لئیمانه است. آن جهنم است و این بهشت است. این خیلی واضح است. واقعا آتش و نعمت است. منتها در آن روایت کافی دارد، که اینهایی که در آن عالم هستند، نمی فهمند دچار چه عذابی اند، چون حیات ایمانی ندارند. فقدان این حیات را نمی فهمند. حالا ان شاء الله آن روایت را تقدیم می کنم. پس حقیقی حقیقی است.

نکته دوم هم این است که، اینکه می گوئیم اینجا بهشت و جهنم است، نمی خواهیم بگوئیم بهشت و جهنم همین است. نه بهشت و جهنم اصلش در عالم آخرت است. یک ملاقاتی آدم آنجا دارد، که پرده ها کنار می رود «فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق/۲۲) آن عالم سر جای خودش، ولی ادامه بهشت و جهنم به همین عالم ارض کشیده می شود. در عالم ارض یک شعبه ای از جهنم و یک شعبه ای از بهشت است. این شعبه از بهشت با امام حق است و آن شعبه از جهنم با امام باطل است. مناسبات خودشان را هم دارند. قوایی هم که این دو عالم را امداد می کنند، با هم فرق می کنند. یک جایی شیاطین و اجنه اند و یک جایی ملائکه الله اند. یا قوای ملکوتی است یا قوای شیاطین است. این دو عالم رزق شان هم با هم فرق می کند. یکی رزقش پاک است و یکی رزقش ناپاک و آلوده است؛ «طعامهم من غسلین». در قیامت همینطور است الان هم همینطور است. آنهایی که سر سفره معاویه می نشینند «لا طَعَامَ إِلَّا مِنْ غَسْلین» (حاقه/۳۶) چرک و خون و نجاست می خورند، بفهمند یا نفهمند. رزقی هم که از دست امیرالمومنین نازل می شود، رزق طیب است. رزقی که سر سفره بنی امیه است، رزق ناپاک است. این رزق هم فقط خوردنی ها نیست. خوشی های شان هم همین است. خوشی های جهنمی است. خوشی های جهنمی ها خوشی های ناپاک است، خوشی های بهشتی ها خوشی های پاک است. البته اجات شان مختلف است. رزق ظاهری و رزق باطنی شان متفاوت است، که حالا اینها را ان شاء الله محضران تقدیم می کنم. السلام علیک یا ابا عبدالله.

گفتار ۶

رابطه امام - امت در حیات الدنيا و حیات الآخرة (۱)
محبت و تکریم در مقابل عداوت و تحقیر

ششم محرم ۱۴۰۲ - هیأت ثارالله

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. عرض کردیم که بر محور دو جریان امامت که قرآن توضیح می دهد، گویا دو عالم متولد می شود، یکی عالم نور و یکی عالم ظلمت است. به تعبیر نورانی قرآن یکی عالم ذکر است و دیگری عالم لهو و غفلت است. یکی عالم حکمت و دیگری عالم لعب است. یکی عالم هدایت و دیگری عالم ضلال است. یکی به تعبیر جامع عالم موت و دیگری عالم حیات است. خدای متعال هر دوی اینها را آفریده است. دو عالم است، که هر کدام برای خودش اهلی دارد. وادی ضلالت اهلی و وادی نار هم اهلی دارد. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره/۲۵۷)، «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ» (حشر/۲۰)، آتش هم برای خودش اصحابی دارد، هم نشین هایی دارد که به راحتی هم از آتش نمی توان جدایشان کرد. اگر به راحتی اهل گناه را میشد از گناه جدا کرد، آدم را از جهنم هم میشد راحت بیرون آورد. باطن گناه جهنم است. مگر آدم حسود را به راحتی می شود از حسدش جدا کرد، که اهل جهنم را بتوان راحت از جهنم بیرون آورد. حسد وصف جهنمی هاست. الان هم کسی که حسود است از درون شعله حسد قلب و قوای او را می سوزاند. اینطوری نیست که در جهنم نباشد، تشبیه نیست؛ واقعا دو عالم است. مختصات این دو عالم را بنا بود بحث کنیم، که البته مختصات شان هم فراوان است.

- مستندات روایی تحقق حیات الدنيا و حیات الأخره در عالم ارض (۳)

روایت در این زمینه زیاد است. چون بعضی دوستان پرسیدند باز یک حدیث دیگری بخوانم. این حدیث در روضه کافی است که صحیفه امام سجاد علیه السلام در زهد را نقل می کنند. یک قسمتش این است که

می فرماید: «إِيَّاكُمْ وَ صُحْبَةَ الْعَاصِينَ»^۱ بپرهیزید از این که همنشین و هم صحبت با اهل معصیت بشوید، «و مَعُونَةَ الظَّالِمِينَ»، یک موقع کمک کار ظالم ها نشوید، «و مُجَاوِرَةَ الْفَاسِقِينَ» مبادا در جوار فاسق ها قرار بگیرید. هر کدام از اینها البته معنا دارد که حالا اینها محل بحث من نیست. «احذَرُوا فِتْنَتَهُمْ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ سَاحَتِهِمْ» از ناحیه آنها دوری بجوئید. مواظب باشید دچار فتنه شان نشوید «وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ خَالَفَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ دَانَ بِغَيْرِ دِينِ اللَّهِ وَ اسْتَبَدَّ بِأَمْرِهِ دُونَ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ» بدانید کسی که با اولیاء خدا مخالفت می کند، دینداری می کند، اما این دینش دینی نیست که خدا فرموده باشد. دین دیگری برای خودش درست کرده است. کفار هم دین دارند «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ» (کافرون/۶). او مستبد به امر خودش است، یعنی به امر خودش تکیه می کند و کاری با امر ولی خدا که همان امر خداست ندارد. «كَانَ فِي نَارٍ تَلْتَبُ تَأْكُلُ أَيْدَانًا قَدْ غَابَتْ عَنْهَا أَرْوَاحُهَا وَ غَلَبَتْ عَلَيْهَا شِقْوَتُهَا» اینهایی که اینطوری هستند در یک ناری هستند که شعله ور است و شعله های آتش بدن هایی را از بین می برد و طعمه آن آتش می شوند. بدن هایی که روح از آنها غایب است و متوجه به عذاب نیستند، زیرا اگر روح ملتفت باشد، عذاب را می فهمد. شقاوتشان بر آنها غالب شده است «فَهُمْ مَوْتَى لَا يَجِدُونَ حَرَّ النَّارِ» علت این که شعله های این آتش را احساس نمی کنند، این است که در واقع مرده اند، آن حیاتی که باید این عذاب را احساس کند، را ندارند. «وَ لَوْ كَانُوا أَحْيَاءَ لَوَجَدُوا مَضْضَ حَرِّ النَّارِ» اگر زنده بودند، تلخی آتش را احساس می کردند. روایت ادامه دارد.

بزرگانی مانند علامه مجلسی این روایت را شرح کرده اند. بعضی گفته اند اینها تعابیر مجازی است و این که گفته شده اینها وسط آتش هستند، مقصود همان صفات بد است. صفات بد به آتش تشبیه شده است. یک مطلبی مرحوم فیض دارند که شاید از همه دقیق تر و لطیف تر باشد، که این را در کتاب «نوادیر الاخبار» شان آورده اند، که گفته شده این به منزله تنمه کتاب وافی است. کتاب وافی ایشان کتاب جامع حدیثی شان است، که کتب اربعه را آنجا جمع کرده اند و یک شرح مختصری هم دارند و جمع بین احادیث کرده اند. آراء فقهی شان را هم آنجا ذکر کردند. نوادیر الاخبار به منزله تنمه آن کتاب است، که یک بابی در آنجا باز کردند، به نام «باب من دخل الجنة و النار قبل القيامة» آنهایی که قبل از قیامت وارد بهشت و جهنم می شوند. بعضی روایات همان روایاتی است که قبلا هم تقدیم کردیم. آن فرد دعا کرد که خدایا من را بهشتی کن. امام صادق فرمودند تو الان وسط بهشتی. گفت چطور؟ گفت مگر محب ما

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۱۶

نیستی؟! چون محب مایه الان وسط بهشت هستی، دعا کن خدا از بهشت بیرون نکند. همانجا هم نقل کرده اند آنهایی که اهل معصیت هستند، وسط یک آتش شعله وری هستند، که اجسام اینها را می خورد. جسدشان طعمه است، ولی چون زنده نیستند و روحشان ملتفت نیست، متوجه نمی شوند. مثل کسی که بی حسش می کنند، تا جراحی اش کنند. وقتی دارند بدنش را جراحی می کنند، چاقو به بدنش می زنند، ولی ملتفت نمی شود. نه اینکه چاقو نمی زنند، واقعا جراحی است. یک کسی را که مثلا بی حسش کنند، تا عضوش را بسوزانند، واقعا آن عضو را می سوزانند، ولی بی حس است و ارتباط روحش قطع است، این عضو حیات ندارد، بدنش به منزله مرده است، ولی اگر زنده بود، آن عذاب را لمس می کرد.

مرحوم فیض وقتی این روایت را نقل می کنند، می فرمایند آیات قرآن موید این اخبار است؛ **«يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»** (عنکبوت/۵۴) الان جهنم به کافرین احاطه دارد، نه در قیامت. البته قیامت و ورود به جهنم در قیامت یک صحنه دیگری است. که پرده ها کنار می رود و اتفاقات دیگری می افتد، ولی الان هم عده ای در احاطه جهنم هستند. همچنین در آیه شریفه **«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا»** (نساء/۱۰) میفرماید آنهایی که بدون حق و غیر عادلانه و از سر جور اموال یتام را می خوردند و متولی اموال یتام می شدند، که خودشان یک بهره ای ببرند و عادلانه برخورد نمی کردند؛ قرآن به شدت از این نهی می کند و می گوید **«لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ»** (انعام/۱۵۲) اصلا نزدیکش هم نروید، الا به بهترین وجه. یک موقع اگر واقعا می خواهید خدمتی کنید، بروید ولی نزدیک هم نشوید. می فرماید آنهایی که از سر ظلم دست تعدی به سمت مال یتیم دراز می کنند، اینها الان دارند آتش می خورند، **«وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا»** البته با یک جهنمی هم مواجه می شوند، ولی الان هم دارند آتش می خورند. اینها تعابیر مجازی نیست. واقعا آتش می خورند. آنها که اهل مشاهده باطنی هستند می گویند، الان اینها دارند آتش می خورند، **«لَا طَعَامَ إِلَّا مِنْ غَسْلِينٍ»** (الحاقه/۳۶) چرک و خون دارند می خورند. این داستان هایی که اهل معنا گاهی گفته اند را شنیده اید. می گوید با فلان آقا هم سفر بودیم، یک جمعی هم همراه ما بودند. یک جایی که رسیدیم گفت بیا با هم ناهار بخوریم. من را جدا کرد. یک غذای ساده ای با خودش آورده بود. وقتی خوردیم گفت حالا ببین رفقاییت چه می خورند؟ آدمم و دیدم دستشان در چرک و خون است. مال حرام اینطوری است، منتها یک کسی نمی بیند و ملتفت نیست. اینکه نمی بیند معنایش این نیست که آلوده نیست، او احساس نمی کند. قرآن می فرماید اینهایی که تعدی به اموال یتام

می کنند، الان دارند آتش می خورند. البته یک مواجهه ای هم در قیامت با آن آتش دارند «و سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» آن در جای خودش است.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ * يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ * وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ» (انفطار/۱۳-۱۶)، قرآن تعبیرش این است ابرار در نعیم اند و فجار هم در جحیم اند. اینکه الان در جحیم اند، شاهدش چیست؟ «يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ» این ورود به آتش و مواجهه با آخرت چیز دیگری است. الان در جحیم اند. «وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ» و اینها از آن جهنم الان غائب نیستند. تعبیر مرحوم فیض این است، الان و در حیات دنیا اینها در جهنم اند، «فَأَنهَا هِيَ الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ» اینها جهنم را نمی بینند، ولی الان در جهنم هستند. جهنم از آنها غائب است، ولی اینها از جهنم غائب نیستند. اینها وسط جهنم اند و جهنم اینها را در خودش می بیند، ولو اینکه اینها جهنم را احساس نمی کنند، «وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ».

پس عرض ما این بود که دو عالم در همین عالم ارض درست می شود؛ «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» (بقره/۳۶) از وقتی هبوط کردیم، یک امکاناتی برای ما گذاشتند. اینجا قرارگاه ماست و تا یک مهلتی باید اینجا بمانیم. چاره ای هم نداریم. در این عالم دو جهان شکل می گیرد. در به سوی دو عالم باز می شود. ما می توانیم وارد این عالم بشویم و می توانیم وارد آن عالم بشویم.

مختصات این دو عالم را هم اجمالاً عرض کردم. اهل یک عالم زنده اند و اهل دیگری مرده اند، یکی در وادی نور و یکی در وادی ظلمات است. یکی بیناست و یکی دچار عمایه و کوری است. یکی در جهالت است و یکی در علم است. اوصاف اهل این دو عالم را هم عرض کردیم، که اصل صفاتی که در این عالم منتشر می شود و بسط پیدا می کند و وارد ارواح می شود و ارواح این صفات را به خودشان می گیرند، اصل این اوصاف مال امام است. دو عالم است؛ یکی جهل است و یکی عقل است. یکی ابلیس است و یکی وجود مقدس رسول الله ﷺ است. صفاتی را خدای متعال به وجود مقدس ایشان عنایت کرده و با این قوا یک امتی را متولد می کند. با این قوا بندگی خدا را بسط می دهد. هر کدام از این قوا یکی از امکانات و لشکری است، که خداوند برای بسط بندگی به ایشان داده است. با توکل و یقین و رضا و صبر و ایمان و زهد و با امثال اینها بندگی خدا در عالم گسترش پیدا می کند. در آن طرف هم شیاطین قوایی دارند و با آنها امت می سازند. صفات رذیله را در امت خودشان می دمند و با دمیدنشان یک امت فاسد درست می شود، «يُؤَسُّوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (ناس/۵). شیطان همز و لمز و وساوس خود را می دمد و یک امت درست می کند. بخل و تکبر و ریا را منتشر می کند. محورش هم استکبار بر خدای متعال

است. این دو عالم اینطوری است؛ اهل این عالم با این صفات اند و اهل آن عالم هم با آن صفات زندگی می کنند.

۲. رابطه امام حق با امتش

امامشان هم متفاوت است. امام یکی کسی است که متصل به عالم الهی است و در مقابل خدای متعال خضوع و تواضع کرده است و صفت اصلی اش عبودیت و بندگی است. عبد مطلق خداست. هیچ وقت از دایره بندگی بیرون نمی رود. هیچ وقت از خدا غافل نمی شود. هیچ چیزی او را از خدا غافل نمی کند. تعبیری که در دعای عرفه از سیدالشهداء نقل شده را ملاحظه کرده اید. خیلی تعبیر بلندی است «أَمَرْتُ بِالرَّجُوعِ إِلَى الْأَنْوَارِ» تو من را مأمور کردی که توجه به مخلوقات نکنم. من با مخلوقات تو چکار دارم. فرمودی برو دست اینها را بگیر، «فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ»، حالا که من را مأمور کرده ای یک جوری من را به سوی خودت برگردان، «بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ» من را در پوشش انوار الهی قرار بده، «حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا» وقتی به سوی تو برمیگردم، همانطور که از محضر تو رفتم، در حالی که پاک و خالص بودم و همه توجهم به تو بود، وقتی می روم در عالم گشت و گذار می کنم و مأموریتم را انجام می دهم و برمیگردم، همان طوری برگردم. چطوری برگردم؟ «مَصُونِ السَّرِّ عَنِ النَّظْرِ إِلَيْهَا» سرّ من نگاه به عالم نکرده باشد، توجه به عالم نکرده باشد. «وَمَرْفُوعِ الْأَهْمَةِ عَنِ الْإِعْتِمَادِ عَلَيْهَا» هیچ وقت اعتماد به این مخلوقات و امکانات پیدا نکردم. تمام اعتمادم به تو باشد.

امام حق اینطوری است، وقتی به سوی عالم می آید، توجهش از خدا مطلقاً قطع نمی شود. اگر قطع بشود، بساط عالم از هم می پاشد. توجه او محور حرکت عالم به سمت خدای متعال است. هیچوقت وجود مقدس نبی اکرم در اوج اشتغالات شان ذره ای غفلت از خدا برایشان پیدا نمی شود. در عین التفاتی که به همه مأموریت هایشان و مخلوقات دارند و آنها را جمع و جور می کنند و به سمت خدا می برند، خودشان التفاتی به اینها پیدا نمی کنند. این وجودی که مشغول به خدای متعال است و خدای متعال او را با صفات حمیده مانند محبت و مدارا و حکمت و علم تربیت می کند، دینی به او می دهد، قوایی به او می دهد. تعبیر روایت این است او را موبد به روح القدس می کند. با آن امکانات عالی و با قوای عالم ملائکه و با بالاتر از عالم ملائکه یعنی به روح القدس تقویتش می کند، بعد این موجود را با این قوا می فرستد و می گوید، برو بندگان من را با محبت دستگیری کن و بردار بیاور.

- محبت و تواضع

البته معنای این محبت این نیست که حضرت طرح سخت برای ما نمی ریزند، خیلی از طرح هایی که حضرت برای ما مقرر می کنند، طرح های خیلی سختی است، ولی باطنش محبت است. حضرت دارد ما را بزرگ می کند، رشد می دهد، هیچوقت در صدد رنج ما نیست. این سختی ها و دشواری هایی که حضرت در طرح شان برای ما رقم می زنند، بستر تربیت ماست. محبت حضرت معنایش این نیست، ما را در دل سختی ها نمی برد. می برد و خجالت زده ما هم هست، چون ما خیلی وقت ها نمی فهمیم، چکار می کند، دارد چطور می ما را سیر می دهد. گاهی واقعا حضرت خجالت می کشند. نگران هستند که ما چطور باید از دل سختی ها عبور کنیم، با این که علتش را نمی فهمیم. ایشان طرح را می فهمد، ولی ما که پشت صحنه و عالم غیب را نمی فهمیم.

«فَلَا يَطْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (جن/۲۷) پرده غیب طرح خدای متعال فقط برای رسل و مأمورین الهی بالا می رود و می فهمند چه خبر است. سیدالشهداء می فهمد عاشورا چه خبر است. بقیه که نمی فهمند. حتی حبیب و زهیر هم آرام آرام حضرت پرده را برایشان بالا می زند و رجعت را بهشان نشان می دهد. درجات بهشت را نشان می دهد و الا از اول که نمی فهمند. باز هم هنوز خیلی هایش را نمی فهمند. پشت پرده این طرح را حضرت می داند. اصحابش را در عاشورا در دل سختی می برد، ولی این سختی باطنش بهشت و رحمت و مغفرت و تربیت و محبت است. حضرت از سر عداوت که اصحاب را در صحنه عاشورا نمی برد. رابطه امام با امتش رابطه محبت است، رابطه مودت است. رابطه تواضع است. این آیه به امیرالمومنین و اصحابشان تأویل شده که در سوره مبارکه مائده است، می فرماید یک عده ای هستند که به سرعت رو به کفار می کنند و با آنها پیمان مودت می بندند. فرمود این به بنی امیه تأویل شده است «يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» (مائده/۵۲)، آیه بعد می فرماید: اگر شما اقدام نکنید، «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يَحِبُّونَهُ أَدْلَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» (مائده/۵۴) خدای متعال یک جمعیتی می آورد، که نسبتشان با مومنین نسبت تواضع و خشوع است. این آیه به امیرالمومنین و اصحابشان تأویل شده است. امام نسبتشان با مومنین اینطوری است. نسبت محبت و مودت است،

- تکریم

نسبت امام با مومنین الفت و کرامت است. ریشه این کرامت کجاست؟ چرا امام کریم است و کریمانه

می بخشد؟ مگر همینطوری آدم کریم است؟ آدم فقیر که نمی تواند کریم باشد. می فرماید اگر ما همه امکانات عالم را هم به شما بدهیم، شما بخل می ورزید و خرج نمی کنید. «لَوْ أَنَّكُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ» (اسراء/ ۱۰۰)، شما می ترسید این امکانات را خرج کنید. امام از دست خدا می گیرد و به عبادالله می بخشد، حد و حساب هم ندارد.

پرده های غیب برای خودش بالا رفته و او این پرده ها را برای ما هم کنار می زند، «مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (تکویر/ ۲۴) این خیلی تعبیر لطیفی راجع به وجود مقدس نبی اکرم ﷺ است. پرده ها با او از جلو چشم ما کنار می رود. نسبت به آن غیبی که در دست اوست، بخل نمی ورزد. البته باید ما هم اهل غیب بشویم. ولی او بخیل نیست. پرده ها برای او کنار رفته و او هم برای ما آنها را کنار می زند. کاری که در حق ما انجام می دهد، این است که ما را بزرگ می کند، بالغ می کند، صادق می کند، تمایلات، تعلقات، فکر، اندیشه و دستگاه محاسباتی مان را بزرگ می کند. جهانی که پیش روی ما قرار می دهد، یک جهان بزرگی است. ما را با یک عالم بزرگ مواجه می کند. حصار دنیا را می شکند. تمام عالم را برای ما آیات می کند. عالم را عالم ذکر می کند. این کار امام حق است. ما را در وادی ذکر و در وادی نور می برد، که اصل این ذکر و نور و هدایت هم خود اوست. از دست او جاری می شود. خواسته های بزرگ در ما پیدا می شود.

اصحاب سیدالشهداء آنقدر بزرگ می شوند، که وقتی حضرت بعد از شهادت مسلم فرمود بروید، زهیر اجازه می گیرد و یک جمله به سیدالشهداء عرض می کند. عرض می کند یابن رسول الله، اگر عیش دنیا جاودانه بود؛ دنیا که همه اش عیش نیست، بیشترش تلخ کامی است، همه خوشی هایش همراه با تلخی است، «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ»^۱ بیست سال و پنجاه سال و هفتاد سال و همینقدرها هم هست. عرض کرد اگر دنیا همه اش عیش بود و جاودانه بود، ما شهادت در راه شما را بر عیش جاودانه دنیا ترجیح می دادیم. حضرت آدم ها را اینطوری بزرگ می کنند. کسی را به جبر دنبال سر خودش نمی کشد. آدم به حدی بزرگ می شود، که دیگر راهی جز امام حسین ندارد. شب عاشورا وقتی به اصحابش فرمود بروید، گفتند ما کجا برویم؟! یک جایی به ما نشان بدهید. این جمله خیلی جمله بزرگی است. ما همه دنیا را گشتیم و شما را پیدا کردیم، کجا برویم؟! آدم ها را بزرگ می کند.

در یک نقلی است که امام زمان وقتی آن نامه سر به مهر را باز می کنند و یک مطلبی را با آن ۳۱۳

۱. نهج البلاغة (للصّحیحی صالح)، ص: ۳۴۸

نفر که اصحاب خاص اند، در میان می گذارند، جز ۱۲ نفر همگی می روند و دور دنیا را می گردند - چون می توانند، عالم را زیر و رو می کنند - و می بینند نه، هیچ کسی جز این آقا نیست، دوباره برمیگردند. می بینند همه راه ها بن بست است. در همه عالم همین یک آقاست. انبیاء آدم را بزرگ می کنند. خودشان کریم اند، چون دستشان در خزانه بی منتهای خداست، چون متصل به خدای کریم اند، اصل کرامت از ناحیه خدای متعال است، کسی که عبد شد، صفت کرامت پیدا می کند و کریم می شود، «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات/۱۳) هرچه به خدا نزدیکترند، کریم ترند. کریمانه با امتش برخورد می کند. یک جوری دستشان را می گیرد، که اصلا کسی نمی فهمد.

- شفاعت و دستگیری

بار روی دوش خودش است. عاشورا را راه می اندازد، که این امت به بهشت بروند. سیدالشهداء حاضر می شود در گودی قتلگاه برود؛ در روایت دارد که وقتی سیدالشهداء را می خواهند به نبی اکرم عطا کنند، جبرئیل می آید و می گوید ما می خواهیم فرزندی با این مختصات به شما بدهیم، اما این شهادت هم کنارش است. این فرزند با این شهادت قرین است. حضرت به تعبیر من با خدای متعال آنقدر رفت و برگشت کردند، تا خدا فرمود من در عوض این شهادت ظهور امام زمان را در ثمره این فرزند قرار می دهم. در نسل ایشان امام زمان را قرار دادم. حضرت راضی شد. یعنی حاضر می شوند این شهادت را تحمل کنند، که عصر ظهور واقع بشود و پرده ها کنار برود، تا امت برسند.

روی پنجه های پایش می ایستد و نماز شب می خواند، برای اینکه این امت را برساند. خدای متعال می فرماید: «ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (طه/۲). خود او که رسیده است «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً» (اسراء/۷۹). حضرت نماز عشاء را که می خواندند، به منزل تشریف می بردند و با کسی حرف نمی زدند. دیگر وارد صحبت نمی شدند. استراحت می فرمودند. کمی می خوابیدند و برمیخواستند و وضوی کامل می گرفتند. چهار رکعت نافله شب با آداب می خواندند و دوباره استراحت می فرمودند. بعد بلند می شدند و چهار رکعت نافله دوباره می خواندند و مجدد استراحت می فرمودند و پا می شدند و این بار به نافله و نماز صبح وصلش می کردند. «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً» برای اینکه آن روزی که همه گرفتارند، تو بتوانی بار همه را برداری و راه را برایشان باز کنی. ما دو شب نماز شب بخوانیم، حوصله نداریم با بغل دستی مان احوال پرسی کنیم. حالمان خوش می شود! حرم که می آیم و بیرون که میرویم، دیگر حاضر نیستیم جواب سلام بقیه را بدهیم. حضرت از معراج برگشته است، خلوت همه انبیاء

را رد کرده است، جبرئیل جا مانده است، از خلوت برگشته و حالا می آید دوباره با ما خاکی ها می نشیند، قیل و قال می کند تا یک قدم ما را جلو ببرد. این یک پیامبر است.

۳. رابطه امام باطل با امتش

آن طرفش هم دستگاه فرعون است. وقتی از خدا جدا می شود، مستکبر علی الله می شود. دستش به جایی بند نیست. مجبور است جیب ما را خالی کند. مجبور است از سفره ما بردارد، چون چیزی ندارد. وقتی با خدا بنای دشمنی می گذارد، طبیعتاً با خلق خدا هم دشمنی می کند. این محبت باید از آن طرف بیاید «أَدَبَ نَبِيَّهٖ عَلَىٰ مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ»؛ او ریشه رابطه اش با خدا قطع است، استکبار است.

- عداوت

رابطه اش با مخلوق نیز عداوت می شود «إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^۱، بعد با ما هم عداوت می کند. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» (فاطر/۶). چه عداوتی از این بالاتر است؛ می گوید نمی گذارم احدی بنده تو شود، همه را بنده خودم می کنم. ما را می خواهد از بندگی خدا به بردگی خودش تنزل دهد، لذت می برد از این که ما زیردستش باشیم. آنوقت این می گفت، تو امت را بده دست من تا من بیاورم. آخر مگر خدای متعال سرش کلاه می رود؟!

علمای یهود می گفتند، قرآن باید به ما نازل بشود. نبوت در ذریه حضرت اسحاق بوده است، نه در ذریه حضرت اسماعیل. چرا آن طرف رفته است؟ باید دست ما باشد. قرآن می فرماید بی انصاف ها، ما تورات را به شما دادیم، آیا توانستید آن را حمل کنید؟! آن را که مختصرتر بود، مگر می توانستید بارش را بردارید؟! «مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ» (جمعه/۵) شما و کتب آسمانی مثل چارپا هستید؛ مگر تورات را برداشتید که کتاب بعدی را دست شما بدهند؟! بعد یک علامت به آنها می دهد و می فرماید، اگر شما واقعا حامل کتاب بودید «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (جمعه/۶) اگر راست می گوئید، آرزوی مرگ کنید. از دنیا بزرگترید؟ ولی خدا هستی؟ می خواهید بقیه را هم به سمت خدا ببرید؟ خب خودتان از دنیا بزرگتر باشید و تقاضای مرگ کنید. می توانید؟ «وَ لَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ» (جمعه/۷)، اینها مطلقاً نمی توانند تمنای مرگ

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۶۵

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۲۸۶

کنند. تو که گیر و گور دنیا گرفتارت کرده و در کوچه پس کوچه های دنیا گرفتاری، می خواهی بقیه را به سمت خدا ببری؟! این چه حرفی است. ابلیس هم همینطوری بود. ابلیس هم به خدا می گوید یا من را بیانداز جلو و همه را پشت سر من بگذار، یا راه همه را می بندم. تو آنقدر گرفتاری که اگر بقیه مرید تو نباشند، حاضر نیستی راه خدا را بروند! یا باید مرید تو باشند، یا جهنمی بشوند. تو می توانی مردم را به خدا برسانی؟!

این موجود وقتی با خدای متعال چانه می زند، پیداست کل طرحش دشمنی است. کل طرح سقیفه طرح عداوت است. کل بنی امیه طرح عداوت است. طرح پیچیده تاریخی هم هست. باطن کل طرح و نقشه مستکبرین عالم عداوت است. امامشان اینطوری است. البته این روابط عداوت در پوشش خلت و محبت است. این هم نکته قابل توضیحی است، «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (زخرف/ ۶۷)، در صحنه قیامت و برزخ پرده ها که کنار می رود، آنهایی که خلیل و صمیمی اند، هم دشمن می شوند. مگر متقین که آنها بر اساس تقوا با هم خلت داشتند و روابطشان بر مدار محبت الهی بوده است. آن محبت می ماند و با هم خالص تر و ناب تر و صمیمی تر می شوند. «نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» (حجرات/ ۴۷) اگر یک غلی هم بینشان بوده است، ما آن کدورت های دلشان را پاک می کنیم، روبروی هم می نشینند. رابطه اخوت آنجا بینشان هست. به تعبیر قرآن ما بقی با هم دشمن می شوند.

یک روایتی حضرت امیر ارواحنا فداه اینجا دارند «خَلِيلَيْنِ مُؤْمِنَيْنِ وَ خَلِيلَيْنِ كَافِرَيْنِ»^۱ دو خلیل کافر و دو خلیل مومن در دنیا بودند. در يك سمت وقتی فرد به برزخ می رود، می بیند عجب! این رفیق هرچه به من کمک کرده، در واقع به من ظلم کرده است. مثل دوستی که آدم را در بستر مواد مخدر می برد، مرتب هم پول خرجت می کند، ولی آیا این دارد کمک می کند، یا دارد ظلم می کند؟ وقتی پرده کنار می رود، می بیند هرچه به من کمک کرده، در واقع من را در وادی دوری از خدا و جهنم و شقاوت برده است. می گوید خدایا نکند این در دنیا مومن بشود. من این را جهنمی می کنم. من همینجا می ایستم، تا او هم بیاید و به من ملحق شود. به خدا التماس می کند. می گوید این من را جهنمی کرد، نکند او بهشت برود و من اینجا بمانم. این تعبیر حضرت است. آن خلیلین مومنین هم وقتی از دنیا می روند، می گوید خدایا این رفیقم به من کمک کرده که من بهشتی هستم، مبادا جهنمی بشود. من دوست دارم او را هم در بهشت

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۲۸۷

بینیم. روابط اینطوری است که به ظاهر با هم محبت دارند، ولی باطنش عداوت است. کسی که واقعا دیگری را سر سفره گناه دعوت می کند، رفیق اوست؟ به طغیان علی الله و به تبعیت از شیطان دعوت می کند و می گوید بنده شیطان باش و بنده خدا نباش، این رفیق آدم است؟! رفیق از این کارها با آدم می کند؟! این خلیل آدم است؟! ظاهرش هم خلت است، پول خرج طرف می کند. او را به میکده می برد، اما آیا این خلیلش است یا دارد دشمنی می کند؟

پس روابط امام با امت فرق می کند. رابطه کرامت و رابطه محبت و رابطه دستگیری و هدایت و رابطه شفاعت است. حضرت درهای هدایت را باز می کند. فقط هم دعوت نیست، دستگیری می کند؛ «دستم بگرفت و پا به پا برد». دست سلمان ها را حضرت بگرفت و پا به پا برد. همه مان طفل این راه هستیم، همه امی هستیم «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (آل عمران/ ۱۶۴) این کار پیامبر است. بعد هم آنهایی که با حضرت راه آمدند، زمین می خورند. ما که نمی توانیم زمین نخوریم. اینهایی را که با حضرت راه آمدند، را حضرت در صحنه آخر می ایستد و یکی یکی اینها را عبور می دهد. شفاعت می کند.

اینطور نیست که ما را رها کند. اینجا کریمانه دستگیری می کند. آنجا هم در آن صحنه سخت قیامت آنجایی که همه زمین گیرند، همه انبیاء ارجاع به حضرت می دهند، حضرت مقابل باب الرحمن به سجده می روند و خدا می فرماید بلند شو، هر کسی را که می خواهی بهشت ببر، «وَ سَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (ضحی/ ۵)، این یک امام است. در آن صحنه های سخت، در سختی اعراف می ایستد و تا مستضعفین مومنین را هم به بهشت نبرد، رهایشان نمی کند. این امیرالمومنین است.

- علو و برتری جویی

یک کسی هم «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا» (بقره/ ۱۶۶) است. قرآن وقتی روابط آنها را می خواهد توضیح می دهد، می گوید در این دنیا فرعون را ببینید، «كَانَ عَالِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ» (دخان/ ۳۱)، «عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا» (قصص/ ۴) علو و برتری جویی دارد. فرعون خودش را برتر می داند. هیچ پیامبری علو ندارد. همه در مقام خضوع و خشوع مطلق در مقابل خدا هستند، ولی این علو دارد و خودش را بالاتر می بیند. نتیجه اش هم این است که مردم را پراکنده می کند، برای این که خودشان حکومت کنند. «يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» یک عده ای را در ضعف و محدودیت نگه می دارد و برنامه های سختی برایشان می گذارد. پسرانشان را سر می برید. حالا ذبح

کردن هم معنا دارد. طرحی که الان در بعضی از کشورهای اسلامی در زمینه نحوه رشد جمعیت شان است، طرح «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ» است. در بعضی کشورها از طریق تغذیه و دارو چه کرده اند که فرزند پسر بسیار محدود شده است، «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ».

اگر اهل علو شد، خودش برای دور و بری هایش عامل رنج و عذاب است. سوره مبارکه دخان می فرماید؛ بنی اسرائیل را از فرعون نجات دادیم. از عذاب و رنج همراه با خاری نجات دادیم. این رنج و عذاب چه بود؟ «مِنْ فِرْعَوْنَ»، فرعون خودش بدترین عذاب است. چرا؟ «كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ» چون علو داشت. آدمی که علو دارد دور و برش جهنم است. همه را زیر دست می خواهد. از زیر دست بودن آنها و از این که جلوی خیم بشوند، لذت می برد. از اینکه برده هایش برایش اهرام را می سازند و پای این اهرام در اثر برداشتن این سنگ های سنگین و این کارهای سنگین می میرند و همانجا دفن می شوند و فرعون را هم می پرستند، لذت می برد. اهل علو این کار را می کند. همه را زیر دست می کند و می گوید، برای من اهرام درست کنید. اهرام مصر را که آدم می بیند واقعاً تعجب می کند. اینها چطوری جابجا شدند؟ روی دوش همین برده هایی که این فراعنه را می پرستیدند و بعد هم همانجا پای این اهرام دفن شدند.

راضی به حد خودش هم نیست. مگر چقدر امکانات می خواهی؟ همه امکانات دنیا را طرف خودش می کشد، یک بساطی درست می کند، یک مغناطیسی درست می کند و همه امکانات را این طرف می کشد. زیر پای همه را خالی می کند. الان ثروتمندان فاسد دنیا به معنی الکلمه فاسد تمام امکانات دنیا را به سمت خودشان مکش می کنند و یک نظام جائزانه سرمایه داری در عالم درست کرده اند. پیچیده هم هست، خیلی پیچیده است. چند میلیارد آدم فقیر نان شب ندارند، آن وقت این مردک کشتی خصوصی و هواپیمای خصوصی و جزیره خصوصی دارد. این یک جور رابطه است.

امیرالمومنین می فرماید شنیده شده که عثمان بن حنیف که از طرف حضرت والی بصره بود، سر یک سفره رنگین نشسته است. می گوید من از تو انتظار نداشتم. هر کسی به امام خودش اقتدا می کند، «يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ»^۱ از نور او استضاءه می کند «أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ» امام تو که همه حکومت دستش است، از همه دنیا دو لباس کهنه دارد و قوت شب و روزش دو قرص نان است. شاید ذیل همین نامه یا در جای دیگر می فرماید، برای من حلال بود از مغز

۱. نهج البلاغة (للصباحي صالح)، ص: ۴۱۷

گندم و عسل مصفی بخورم، ولی سیر نخواييدم، تا مبادا در دوردست يك كسى نتواند سير بشود. اين امام را شما مقايسه كنيد، با معاويه ابي كه تا خرخره اش مي خورد. همه شان اينجورند. در خطبه شقشقيه حضرت وقتي دوران سومي را توضيح مي دهند مي گویند: «بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ»^۱ ترجمه بد فارسي اش اين است كه بين آشپزخانه و توالت حركت مي كرد. شما اين را با اميرالمومنين يكي مي كنيد؟!

- تحقير و استخفاف

تعبير قرآن اين است كه «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ» (زخرف/ ۵۴) قوم خودش را خفيف مي كند، تا به حرفش گوش بدهند و فرمانش جاري بشود. پيامبر قوم خودش را بزرگ مي كند، تا فرمان خدا جاري بشود، چون او از خودش فرماني ندارد، عبد است. فرمان خدا در دستش است. براي اينكه مردم را متوجه خدا كند، بزرگشان مي كند. آنقدر بزرگ مي شوند كه همه دنيا را به نعل كفشان هم حساب نمي كنند. «عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فِصْعَرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^۲، اينها را بزرگ مي كند و افق ها را پيش رویشان باز مي كند. ملكوت عالم و بالاتر را بهشان نشان مي دهد. دستشان را مي گيرد و بزرگشان مي كند، تا بنده خدا بشوند، ولي اينها مردم را حقير مي كنند، تا عبد خودشان بشوند.

آدم بزرگ كه به حرف فرعون گوش نمي دهد. در داستان سحره فرعون، ساحران قبل از مواجهه با حضرت موسي گفتند «أَإِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ» (شعراء/ ۴۱) اگر ما بر حضرت موسي با اين يد بيضاء و اين معجزه ابي كه آورده پيروز شويم، پاداشي هم دارد؟ فرعون گفت: «إِن كُنْتُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (شعراء/ ۴۲) مقرب خودم مي شويد. مي شويد جزو دور و بري هاي خودم و دستتان در خزائن خودم است. به خودم وصل مي شويد. ببينيد علو يعني همين كه براي خودش حساب و كتابي باز مي كند. آخر تو كي هستي كه اينها به تو وصل بشوند؟ اينها با حضرت موسي كه برخورد مي كنند، مي بينند دست اين پيامبر پر است، اين معجزات از جنس سحر نيست. حضرت موسي عصا را انداخت و كل سحر و افك و دروغ اينها را تماما بلعيد. فهميدند دست اين آقا پر است و اين دست، دست فرعون نيست. يك دست ديگري است كه به يك جاي ديگري وصل است. ايمان آوردند و گفتند «آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» (طه/ ۷۰). فرعون به آنها گفت قبل از اين كه من اجازه بدهم، ايمان آورديد؟ اگر بنا بود ايمان بياوريد، من بايد اجازه مي دادم. بعد به آنها مي گوید كه لا به لاي نخلستان ها سر به نيست تان مي كنم

۱. نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص: ۴۹

۲. نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص: ۳۰۳

و به دارتانی می کشم و دست و پایتان را قطع می کنم. تهدیدهای متعددی در قرآن آمده است. حرفشان این است «أَفْضِي مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (طه/۷۲)، هر داوری و هر حکمی می خواهی صادر کنی صادر کن. دست تو به حیات الدنیا می رسد. ما که از حیات الدنیا فارغیم. ببینید حضرت موسی اینها را بزرگ می کند و فرعون کوچکشان می کند.

دو تا آیه بخوانم تا ببینید چطوری قومش را تحقیر می کند. در سوره مبارکه زخرف خدای متعال داستان این تحقیر کردن را توضیح می دهد «نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» (زخرف/۵۱) بعد از دعوت حضرت موسی می فرماید، فرعون قومش را ندا داد که من مالک همه مصر هستم. خودش را واقعا کسی می بیند. حضرت فرمود اول قدم در عبودیت این است که خودت را مالک هیچی نبینی. این پیامبر الهی که کائنات تحت اشراف اوست، خودش را مالک هیچی نمی بیند. عبد محض است. فرعون خیال می کند خبری است «يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي»، این دریا دارد از زیر من جاری می شود. اینچنین موجودی هستم. «أَفَلَا تُبْصِرُونَ» خودتان بیابید ببینید. من بخواهم راه نیل را می بندم تا همه تان از تشنگی بمیرید. حضرت موسی یک مقدار زبانشان در حرف زدن گیر می کرد. البته نمی دانم تعبیر دقیقی است یا اینکه نکته ای داشته است.

می گوید «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ» (زخرف/۵۲) من بهتر هستم یا این کسی که درست نمی تواند حرف بزند و به تعبیر من یک آدم کوچه بازاری است. شما من را با این مقایسه می کنید؟! بعد عجیبش این است؛ «فَلَوْ لَا أَلْتَمَىٰ عَلَيْهِ أُسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ» (زخرف/۵۳) چرا طلا و نقره همراهش نیست. زیورهایی از طلا ندارد. اگر آدم مهمی بود به تاجش چقدر طلا می بایست باشد. همین استخفاف است. وقتی می خواهی دیدنش بروی باید به طبقه ششم برچی که درست کرده بروی. یک جوری هم درستش کرده که از در تا رسیدن به این آقا همه یال و کوبالت می ریزد، تحقیر می شوی. اگر اینطوری نباشد که نمی تواند از این برج کسب درآمد کند. باید یک برجی درست کند تا آدمها را تحقیر کند. فرعون هم همین کار را می کند. آن وقت پیامبر خدا یک آدمی درست می کند که وقتی برای پادشاه ایران نامه می برد، با گوشه شمشیرش این فرش زربافت را کنار می زند و روی زمین می نشیند. [پادشاه] می خواهد تحقیرش کند [اما او با این کار جلوی کار او را میگیرد].

قرآن از قول فرعون می فرماید، اگر این پیامبر خداست و راست می گوید، چرا زیور آلات ندارد؟ چرا لااقل ملائکه با او نیامدند تا ما ملائکه را ببینیم. قرآن می فرماید اینطوری تحقیرشان می کند. مصر

دست من است و من خوب حرف می زنم. قرآن می فرماید «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» در و تخته با هم جورند. شما خیلی نگران نباشید. اینها هم آدم های درست درمانی نبودند و الا در مقابل فرعون تحقیر نمی شدند. کسی که قومش را استخفاف می کند، کوچکشان می کند، چشمانشان را کور می کند، زمینی شان می کند، بعد می گوید من به شما امکانات می دهم.

دنایای امروز همین است. توسعه ای که می گویند و سر و صدایش گوش فلک را کر کرده، یعنی چی؟ یعنی کر بشوید و کور بشوید و حرف انبیاء را نشنوید. پرده های عالم غیب را نبینید. اینها همه اش شوخی است. حالا که در زمین آمدید، ما یک لقمه به شما می دهیم بخورید، تا دنبال ما بیایید. ما توسعه یافته ایم و شما عقب افتاده اید. تحقیر همین است. چقدر استخفاف در ادبیات رایج این ملعون ها می بینید. ما کشورهای توسعه یافته ایم و شما عقب افتاده اید. این استخفاف نیست؟ تو چی داری که توسعه یافته ای؟ یک جنگل و یک باغ وحش مدرن و یک مرده شور خانه مدرن است. به تعبیر قرآن قبرستان مدرن است. خبری نیست. اگر آنقدر دیگران را تحقیر نکنند، که ملت ها دنبالش نمی روند. اگر دانشگاه های مهم دنیا مانند هاروارد ملت ها را تحقیر نکنند، که آنها استعمار نمی شوند. چطور می تحقیر می کنند؟ می گوید ملک مصر دست من است. الان دنیای غرب هم مگر چه می گوید؟ همین را می گوید؛ ما تکنولوژی داریم! یک مشت آت و آشغال است. نمی خواهیم بگوییم ما نباید کسب قدرت کنیم، ولی مقابل اینها که نباید تحقیر بشویم.

پس دو امام است. یک امام تحقیر می کند و امت خودش را به اطاعت خودش در می آورد. یک امام هم پیروانش را بزرگ می کند. آنها را عبد خدا می کند. آدمی که بخواهد عبد خدا بشود، باید از همه بزرگتر شود. آدمی که دنیا و نظام کیهانی با همه وسعتش گوشه دلش را پر کند، این دیگر عبد نمی شود. او از این نظام کیهانی می ترسد. پس یک طرف آدم ها را بزرگ می کند و آنها عبد خدا می شوند. این یکی هم تحقیر می کند و همه را برده خودش می کند. اگر تحقیر نکند که از او تبعیت نمی کنند. آدم بزرگ دنبال فرعون می رود؟ آدم بزرگ دنبال این اروپایی های مبتذل می رود؟ یک مشت آدم مبتذل هستند. آخرین دستاوردهای شان را ببینید دیگر؛ نفی جنسیت و گل و گول هم لولیدن و خانواده مرد با مرد و زن با زن، مرد با سگ. آخر اینها آمدند؟ آدم نمی داند چه بگوید! این ته دستاوردها است! آخر آخر زن، زندگی، آزادی شان است! اگر آدم حقیر نشود، دنبال اینها می رود؟ اگر چشم آدم باز بشود و یک پرده آن طرف تر صحنه را ببیند، حتی سلام اینها را جواب می تواند بگوید.

این تفاوت دو امام است. امامی که متکبر علی الله است، مستکبر علی الله است، متکبر بر بندگان خداست، دشمن خداست و با مردم عداوت دارد. البته ظاهرش محبت است. علو دارد و واقعا خیال می کند خبری است. واقعا وقتی می گوید «أَلَيْسَ لِي مَلِكٌ مِصْرَ» خیال می کند واقعا خبری است. خب بنده خدا یک ساعت بعد خدای متعال همه چیز را از تو می گیرد. تو مالک مصری؟! هارون الرشید به ابر میگفت هر کجا می باری ببار که در ملک من است. این می شود «أَلَيْسَ لِي مَلِكٌ مِصْرَ»، ولی وقتی مرگ سراغش آمد، به وزیرش که آدم فهمیده ای بود گفت، نمی شود اینها برای من بماند؟ گفت اگر می ماند، که به دست تو نمی رسید، بی عقل. چون دست به دست می شود، به دست تو رسیده است. ولی رسول خدا که کائنات در دستش است می گوید من فقیر خدا هستم. خودش را مالک هیچی نمی داند. این می تواند عالم را بسازد. او که نمی تواند بسازد؛ اینها خودشان بخیل اند و ذیل شان هم امت بخیل شکل می گیرد. خودشان بخیل اند و اقامه بخل می کنند.

آن طرف هم یک امت سخی است، که همه وجودشان را خرج خدا می کنند. فرمود خاصیت محبت امام بیست چیز است، که ده تایش در دنیاست و ده تایش در آخرت است. یکی از دنیایی هایش سخاوت است. سیدالشهداء آنقدر اصحابش را سخی کرده بود، که سیزده تا چوبه تیر خورده بود، تا نماز تمام شود. جانش را اینطوری برای خدا و امامش می دهد. البته پیدا است که برای کدام امام می شود اینطوری سخاوت به خرج داد. برای آن کسی که «بَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» برای آن آقای که بعد از ظهر عاشورا که نصرت الهی بر کربلا مشرف شد و پیغام آمد که اگر می خواهید همه چیزهایی که از شما گرفتیم برمیگردانیم و هیچی هم از مقام تان کم نمی کنیم و پیروزتان می کنیم، ولی این امت از دست می روند؛ شما با خدا یک قراری داشتید که دست بندگان خدا را بگیرید. فرمود نه؛ ما آماده در گودی قتلگاه رفتنیم. برای این آفاست که سعید بن عبدالله سیزده تا چوبه تیر می خورد و بعد وقتی روی زمین می افتد، حضرت بالایی سرش می آیند و عرض می کند «أُوقِيَتْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ». حضرت هم می فرمایند: «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ». صلی الله علیک یا ابا عبدالله.

كفتار ۷

تفاوت روابط اجتماعی
در حیات الدنيا و حیات الآخرة

هفتم محرم ۱۴۰۲ - هیأت ثارالله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَ الْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ» (قصص / ۸۳). عرض کردیم که از آیات نورانی قرآن و روایات شاید اینطور استفاده بشود، در
همین عالم ارض که برای مدتی مقر و مستقر ماست و امکاناتی در آن در اختیار ما قرار می گیرد، خدای
متعال دو جهان و دو وادی قرار داده است. یکی وادی حیات دنیا و دیگری وادی حیات الاخره است.
هر کدام از این دو وادی امامی دارند.

مختصات امام این دو وادی را اجمالاً عرض کردیم. امامی است که دعوت به هدایت می کند و امامی
است که دعوت به ضلالت می کند. دو دعوت در عالم است. انسان دعوت می شود؛ وقتی در عالم ارض
آمدیم، دعوتی از ناحیه امام حق است، که همان دعوت خدای متعال است. دعوتی هم از ناحیه امام
باطل و ائمه ضلال است. آنها هم دعوت می کنند و صدا می زنند. دعوتشان هم صرفاً با یک کلام و لفظ
نیست. یک دنیایی درست می کنند و با همه جاذبه هایش ما را به آن دعوت می کنند. انسان بین این دو
دعوت مختار است یکی را اختیار بکند. با اجابت آن دعوت دیگر با آن امام زندگی می کند و ذیل آن امام
حرکت می کند. با قوای آن امام امداد می شود. رفقاییش یاران آن امام اند. اگر هم در جبهه مقابل قرار
گرفت همینطور می شود. دیگر ذیل آن امام باطل قرار می گیرد و با امکاناتی که در جبهه باطل است،
امداد می شود. یاران و همراهانش همراهان جبهه باطل اند. دو جریان است؛ اختیار آدم در عالم ارض
این است که وارد یکی از این دو وادی بشود. هر کدام مناسبات خودش را دارد. اهل این دو عالم هر کدام
رزق خودشان را دارند.

صفاتى که در این دو عالم است، متفاوت هستند. صفاتی که به منزله قوایی است که انسان با این قوا

در عالم کار می کند. صفات روحی انسان در واقع قوای روحی انسان هستند. این صفات و قوا و جنود و لشکری که اهل این دو جبهه دارند، متفاوت است. صفات شان متناسب با صفات امامشان است، که آنها را ذیل احادیثی از جمله حدیث عقل و جهل توضیح دادیم. این دو عالم بر محور استکبار و بندگی در مقابل خدای متعال و بر محور ضلالت و هدایت شکل می گیرند. امام یکی امامی است که عبد مطلق خداست و امام دیگری امامی است که «إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^۱ و عدو الله است.

بر اساس تعبیر نورانی روایات مناسباتی که بین خود این دو امت هم شکل می گیرد، با هم متفاوت است. وقتی امامشان مختلف شد، صفاتشان مختلف شد، روابط و مناسباتی که شکل می گیرد، هم متفاوت می شود. وقتی نسبتشان با خدای متعال مختلف می شود، روابط بین خودشان هم متفاوت شکل می گیرد. حالا بعضی از آیات و روایاتی که ناظر به این روابط است را خدمتان تقدیم می کنم. البته عرض کردم این یک بحث گسترده ای در قرآن است. من به عنوان نمونه یکی دو مورد را عرض می کنم.

۱. علو و فساد در مقابل عبودیت و تقوا (سوره قصص)

یکی از این آیات در سوره مبارکه قصص است، «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» خدای متعال در این آیه به یک داری اشاره می کند. این دار آخرت را ما برای کسانی قرار می دهیم که در عالم ارض زندگی می کنند، اما بعضی افراد در این عالم، علو و برتری جویی دارند، خودشان را برتر می بینند. می خواهند بهترین ها را در دنیا برای خودشان جمع کنند. اینها در عالم ارض که زندگی کنند، راهشان به عالم آخرت بسته است. آنهايي که علو در ارض دارند، طریقی به عالم آخرت ندارند. طبیعتاً آدم اگر علو در ارض داشت، فساد هم خواهد داشت. آدمی که می خواهد خودش برتر باشد، حتماً روابط عالم را هم به هم می زند.

این آیه نورانی قرآن خاطر مبارکتان هست، که خدای متعال می فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء/ ۲۲) اگر در بین آسمان و زمین غیر از خدای متعال اله دیگری می بود، واقعا آسمان و زمین به هم می خوردند. آنچه که هماهنگی و انسجام و نظم عالم و صلاح عالم را حفظ می کند، این است که یک اله است. همه عالم تحت اراده و قوای اوست. با مشیت او حرکت می کند. در حوزه ما انسان ها خدای متعال یک اختیاری به ما داده است. با این اختیار می توانیم از دایره بندگی خدا بیرون برویم و می توانیم هم در وادی بندگی باشیم. اصل اختیار همین است. آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي

۱. نهج البلاغة (للصّبحي صالح)، ص: ۲۸۶

الدِّينَ» (بقره/۲۵۶) هم شاید معنایش همین باشد که در دین اکراهی نیست.

دین مناسک بندگی است: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَتُّمُّ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (کافرون/۱-۳) هر دو عبادت می کنند. هم کفار عبادت می کنند و هم موحدین عبادت می کنند، ولی معبودشان فرق می کند. معبود موحدین خدای متعال است؛ به او تکیه می کنند، به او توکل می کنند و در مقابل او تواضع می کنند، محبت او را دارند، خوف از او دارند، نگران او هستند، از او درخواست می کنند. جبهه مقابل هم عبادت می کنند؛ نفس خودشان و شیاطین را عبادت می کنند. به تعبیر قرآن «عَبَدَ الطَّاغُوتَ» (مائده/۶۰) اند. تبعیت از آنها می کنند، به آنها تکیه می کنند، از آنها استمداد می کنند، از آنها خائف اند. عبادت که تعطیل شدنی نیست، معبودها متفاوت اند. «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ» (کافرون/۶)، دین همین قواعد و مناسک بندگی است، که با آن شریعت بندگی می کنند. دینها متفاوت است، معبودها متفاوت است، اما هر دو عبادت می کنند.

خب حالا اگر دو عبادت است، قرآن می فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» ما آن دار آخرت را برای کسانی قرار دادیم که در عالم علو ندارند. آدمی که از بندگی خدا خارج می شود، مبتلا به علو می شود. وقتی خودش را دید، می خواهد خدایی کرده و در عالم فساد می کند. خدای متعال به ما اختیار داده است و می توانیم در عالم بنده خدا باشیم. اگر همه مان بندگی کنیم، تمام عالم به سمت صلاح حرکت می کند، ولی وقتی ما از مدار بندگی بیرون می رویم، فساد تولید می شود. چون اگر عالم بیش از یک اله داشته باشد، به هم می ریزد. در حوزه ای که خدای متعال به ما اختیار داده، وقتی از مدار توحید خارج می شویم، آلهه ای پیدا می شوند و فساد در عالم به پا می گردد. ریشه فساد اینجاست. آدمی که علو دارد، هر کاری در دنیا بکند، به هم می ریزد. نتیجه اش فساد در ارض می شود، فساد در جامعه می شود. بنابراین کسانی که علو دارند، فساد دارند و کسانی که علو ندارند، فساد هم ندارند.

ذیل این آیه شریفه روایات را ملاحظه کرده اید. بعضی روایات می فرماید این آیه مربوط به ثروتمندان و قدرتمندان است، که اگر دستشان به امکانی رسید، این امکان در آنها علو ایجاد نکند، برتری جویی ایجاد نکند، احساس اقتدار نکنند. این یک بیان است که کسانی که در دنیا ثروت و قدرت دارند، باید مراقب باشند که مبتلا به علو نشوند. یک بیان دیگری نیز در روایات وجود دارد که بیش از مورد قبلی است. می فرماید همه انسان هایی که بر روی ارض هستند، حتی آنهایی که هیچ امکانی هم به حسب ظاهر ندارند،

اینها هم نباید علو داشته باشند. در روایت دارد که اگر دو نفر باشند و یکی می خواهد آن بند کفشی که بهتر است را به کفش خودش ببندد، این علو می شود. اینها از دار آخرت محروم می شوند. آن دار برای کسانی نیست که آنقدر هم علو و برتری جویی دارند. بنابراین یک عده ای در عالم ارض هستند که علو ندارند. اینها اهل آن دار آخرت اند. ریشه علو نداشتن هم بندگی انسان است. اگر از مدار بندگی خارج شد، مبتلا به علو می شود.

این روایت عنوان بصري را مکرر ملاحظه کرده اید. محضر امام صادق علیه السلام گفت، آمده ام تا از علم شما استفاده کنم. پیش دیگران هم رفتم و حالا محضر شما آمده ام. حضرت فرمودند اگر می خواهی از علم ما استفاده کنی، این نکته را توجه داشته باش؛ این علم این سر و صداها و این حرفهای در کتابها نیست، **«نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيْدُ اللّٰهَ اَنْ يَهْدِيَهٗ»**^۱ یک چراغی است خدا در قلب کسانی روشن می کند که می خواهد آنها را وارد وادی هدایت کند.

امامی که هدایت می کند، **«إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى»**^۲ آن چراغ دستش است و آن چراغ را در دلها روشن می کند، تا انسان ها هدایت شوند. اگر علم می خواهید این چراغ است و باید در دل انسان روشن بشود. دلی مورد عنایت قرار می گیرد و این چراغ در آن برافروخته می شود، که خصوصیتی داشته باشد. حضرت فرمودند اگر می خواهی به این علم برسی و این چراغ در دلت روشن بشود، این چراغ در دست ماست. در دست امام حق است، **«جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا»** (شوری/۵۲) این کتاب الهی در وجود مقدس امام است. این همان چراغی است، که خدا در عالم روشن کرده است. این مصباحی است که همه کائنات را روشن می کند.

حضرت فرمودند اگر می خواهی از این چراغ بهره ببری، شرطش این است که باید عبد بشوی **«فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوْلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ»** برو طالب بندگی بشو. اگر به مرحله طلب رسیدی، ما علم را به تو می دهیم. بندگی را در خودت محقق کن و بنده بشو، آنگاه بیا تا ما چراغ را در دلت روشن کنیم. با این چراغ بندگی بکن. این نور، نور مسیر بندگی است. نور مسیر هدایت است. به حضرت عرض کرد، این بندگی چیست؟ حضرت فرمودند سه رکن دارد. اولش این است که خودت را مالک نبینی و از خودت خلع مالکیت کنی. کسی که مالک شد، دیگر بندگی نمی کند. ملک و مُلک برای خودش دارد،

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۲۲۵

۲. الأمالی (للصدوق)، النص، ص: ۱۵۳

برای خودش حکومتی دارد. می گوید از خودت خلع ملک باید بکنی و خودت را مالک هیچی نبینی. پس این امکانات چیست؟ اینها امانات خداست. باید سعی کنی امانات را به خدای متعال برگردانی. گفتند اگر اینطوری شدی، اتفاق در راه خدا برایت آسان می شود و راحت می توانی امکانات را در راه خدا خرج کنی. کسی که امکاناتش را برای خودش می داند، می خواهد برای خودش خرج کند. این دیگر در وادی بندگی نیست، خودش می خواهد نقشه بکشد. مالک است و برای ملک خودش طراحی می کند. فرمودند خلع مالکیت که از خودت کردی، دیگر ملک خودت را تدبیر نکن، ملک خودت را به خدا تفویض کن. خودت و همه زندگیت را واگذار کن. این رکن دوم است. البته معنایش محاسبه نکردن نیست. محاسبه خود نکردن است. امور خودت را به خدای متعال تفویض کن. حالا تمام محاسبه و دقت و دل مشغولی تو در بندگی باشد «اشْتَغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ».

این روایت را برای این قسمت خواندم. حضرت فرمودند اگر این طوری شدی و از خودت خلع مالکیت کردی و به جای تدبیر خود امور خودت را تفویض کردی و تمام دل مشغولیت این بود، که از مدار بندگی خدا خارج نشوی، دیگر فرصتی برای مرء و جدال و اثبات خود و اینها نداری. دیگر به هیچ وجه دنبال این نیستی که در دنیا خودت را اثبات کنی. وقتی اینطوری شدید از دامنه نفوذ شیطان دور می شوید. بعد حضرت فرمودند «هَذَا أَوْلُ دَرَجَةِ التَّقَى» اولین قدم در وادی تقوا همین است، که انسان این سه قدم را بردارد. از خودش خلع ملکیت کند، امورش را تفویض کند و بعد هم دل مشغولیش جز امر و نهی خدای متعال در عالم چیز دیگری نباشد. اگر اینطوری شدید دیگر حوصله و فراغت و وقت برای مجادله کردن و اثبات خود ندارید. اگر غیر از این باشد، نمی شود علم به تو بدهند، چون اگر این سرمایه را هم بدهند، با ابزار بندگی می خواهی، اثبات نفس کنی. می خواهد خودش را اثبات کند. علم هم بدهند، مجادله می کند. اینجا جدال به معنای غلطش منظور نیست. به ما گفتند حتی اگر حق هم با توست، مجادله نکن، مجادله چیزی را حل نمی کند. آنجا که پای نفس وسط می آید، آنجا خدا نیست. حرف حق را زدی و روشن شد؛ دیگر تمامش کن. بخواهد قبول می کند و نخواهد هم قبول نمی کند. اگر اراده سوء کرد با مجادله چیزی تمام نمی شود. حضرت فرمودند که اگر اینطوری شدید دیگر اهل مجادله نمی شوید. حالا ما علم به شما می دهیم، ولی علم برای جدال و سر و صدا و اثبات خود و من بیشتر می دانه و اینها نیست. فرمودند که اگر اینطوری شدید، حالا بیایید تا ما به شما علم بدهیم. اگر این کاری که گفتیم را انجام بدهید، تازه قدم اول در وادی تقوا را برداشته اید. قدم های بعدی را با این علمی که به شما می

دهیم، بردارید و حرکت کنید.

بعد حضرت ابن آیه را خواندند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ»، آن دار آخرت که یک دار با عظمتی است و دور از دسترس است، به کسانی می رسد که در عالم ارض که دنبال علو نیستند. کسی دنبال علو نیست، که این سه رکن را دارد؛ خود را مالک نمی بیند، امور خودش را تفویض کرده و تمام دل مشغولی اش این است که فرمان خدا در مملکت وجود من زمین نماند. ملک اوست، مُلک اوست، امر او باید اجرا بشود. دنبال اجرای فرمان اوست. این آدم در دایره اختیار خودش دنبال علو و برتری نمی رود. اگر به اینجا نرسید، دنبال برتری است. اگر دنبال برتری بود، دنبال فساد هم است.

این از همان مواردی است که روایات دلالت می کند که این دار همان داری است که در عالم ارض به پا شده است. حالا روایتش مفصل است. نکات لطیفی هم در روایت است، که خودتان ملاحظه کنید. حضرت فرمودند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ» ولایت ما ائمه است. این داراخره است. اگر می خواهی با ما حرکت کنی و با ما همسفر باشی و در عالم ما باشی و در دامنه مملکت ما حرکت کنی، باید اهل علو نباشی. باید اهل فساد نباشی. باید اهل بندگی باشی. «وَ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» عاقبت هم برای این متقینی است که اینطوری در عالم راه می روند. هم «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ» و هم «عَاقِبَةُ» را حضرت فرمود که ما هستیم. اگر کسی می خواهد در عالم ما باشد و با ما سیرش ادامه پیدا کند و در پایان کار هم همراه ما باشد، این باید اینطوری باشد.

پس عالمی از این جنس است. عالمی است که در آن علو و فساد و برتری جویی نیست، حتی به مقدار اینکه آدم بخواهد، مثلاً کفش نوتر مال من باشد، این بند کفش بهتر مال من باشد، ظرف پرتو جلوی من باشد. این مقدار هم در آن عالم علو نیست. آدم هایی که در آن دار قرار می گیرند، از این چیزها فارغ اند. تمام هم و غم شان این است که به خدای خودشان مشغول اند و از دایره بندگی بیرون نروند. با خودشان محاسبه دارند، مراقبه دارند، مشارطه دارند. تمام مراقبه و مشارطه شان این است که قوایشان از دامنه بندگی خدا خارج نشود.

خب پیداست این یک جور عالم است. عالمی که در آن علو و فساد نیست و همه عبدند، همه بندگی می کنند. یک عالمی هم هست که امامشان از همه متکبرتر است و بیش از همه علو دارد. آیات راجع به فرعون را خواندیم، «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا» (قصص/ ۴) «كَانَ عَلِيًّا مِنْ

المُسْرِفِينَ» (دخان/۳۱). این طرف هم امتی است، که علو از آنها برداشته شده است و دیگر اهل علو نیستند و طبیعتاً هیچ فسادى هم در این امت اتفاق نمی افتد. همه در مدار صلاح خودشان حرکت می کنند. همه در مدار خودشان می چرخند.

بعضی از تجمعات مانند زیارت اربعین سیدالشهدا را که آدم می بیند، واقعا احساس می کند همه چیز در مدار خودش است؛ انانیتی نیست، همه در مدار خودشان هستند و هیچکس از مدار خودش بیرون نمی زند. همه عبدند و به دنبال جلب رضایت خدا هستند. تمام زندگی جامعه مومنین اینطوری باید بشود. در آن طرف هم که استکبار و علو است و طبیعتاً همه فساد می کنند. همه در حال به هم زدن آن مداری هستند، که خدای متعال در عالم قرار داده است. عالم از مدار خودش که بیرون می رود، فساد به پا می شود، «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (روم/۴۱). خب اگر بر مدار بندگی بودیم و بر مدار علو نبودیم، یک اتفاقاتی خواهد افتاد.

۲. عبودیت و احسان در مقابل فخر فروشی و بخل (سوره نساء)

– احسان در روابط اجتماعی، نتیجه عبودیت

سوره مبارکه نساء را ملاحظه بفرمایید؛ «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً» (نساء/۳۶) خدا را بندگی کنید و برای خدا شریک قرار ندهید، به غیر وابسته نشوید، غیر را نپرستید. اگر اینطوری شدید، «وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً» آدمی که در مدار توحید قرار می گیرد، آن وقت روابط او با دیگران روابط احسان می شود. احسان به والدین قدم اول است. این احسان هم یک اولویت هایی دارد. آدمی که به خدا گره خورد، رابطه اش با دیگران رابطه احسان می شود. «وَ بِيَدِي الْقُرْبَى» در قدم بعد نزدیکاتان است، بعد «وَ الْيَتَامَى»، بعد «وَ الْمَسَاكِينِ»، بعد «وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى» و بعد «وَ الْجَارِ الْجُنُبِ» همسایه نزدیک و همسایه دور می باشد. یعنی ترتیبی دارد. آدم باید روابط احسانش بر محور بندگی خدای متعال گسترش پیدا کند. هر کجا شعاع وجود این مومن هست، این رابطه احسان هم هست. از نزدیکترین ها شروع می شود و به دامنه های دورتر هم کشیده می شود. احسان مومن این جمع را در بر می گیرد.

«وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ» هم نشینان و رفقای انسان و بعد «وَ ابْنِ السَّبِيلِ» یعنی آنهایی که در راه ماندند، را نیز شامل می شود. هم اهل احسان به همین در راه مانده های ظاهری یعنی کسانی که در راه گیر کرده اند، می باشد، آنها را تجهیز می کند و راهشان می اندازد و هم اهل احسان به در راه مانده های باطنی است. «وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، نسبت به آنهایی که ملک یمین شما هستند، هم روابط احسان باید

برقرار باشد. حتی نسبت به کسی که به حسب ظاهر ملک یمین است. در آن نظامی که انسان ها برده می شدند، آن کسی که خرید و فروش می شده را ملک یمین می گفتند و هیچ حقی هم برایش قائل نبودند، هیچ حقی؛ در آن نظام مثل حیوانات و گاهی بدتر با اینها برخورد می کردند، قرآن می فرماید، وقتی بنده خدا شدید، باید رابطه تان با آنها رابطه احسان باشد، ولو فرض کنید ملک یمین شما باشند.

- خودبینی و فخرفروشی، نتیجه استکبار در برابر خداوند

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» نقطه مقابل این احسان، مختال و فخور است. مقابل انسان محسن، انسان مختال و فخور است. مختال یعنی کسی که خیال زده و متوهم است. اگر به متکبر هم مختال می گویند، از باب این است که متوهم است و خیال می کند خبری است و برای خودش حساب و کتاب باز می کند. هیچی نیست، ولی خیال می کند خبری است. می گفت بین دو نفر اختلاف ایجاد شده بود و یکی برای دیگری پیغام فرستاد، که اگر تو پشه ای من فیل هستم. او گفت آقا جان! ما نه پشه ایم و نه فیل؛ هر دو تایش خودت هستی، ما عبدیم و چیزی نیستیم. مختال یعنی همین که خیال می کند، واقعا خبری است. فقیر چه اختیاری مگر دارد؟

دعای عرفه سیدالشهداء را ملاحظه فرمودید «كَيْفَ أَسْتَعِزُّ وَ فِي الدَّلَّةِ أُرْكَزْتُنِي» ما عبدیم، عبد که چیزی ندارد. عبد، فقیر محض در مقابل خدای متعال است، ذلیل محض است. البته اگر از این ارتباط خوب استفاده کرد، «كَيْفَ لَا أَسْتَعِزُّ وَ إِلَيْكَ نَسَبْتَنِي» وقتی آدم بنده خدا شد، نسبت به همه عزیز می شود. همه کائنات جمع شوند، نمی توانند حرکتش بدهند. تحت فرمان خداست. همه شهوات و همه تهدیدها در او تأثیری نمی گذارد، ولی ریشه اصلی اش «كَيْفَ لَا أَسْتَعِزُّ وَ إِلَيْكَ نَسَبْتَنِي» است. در مقابل این انسان عبد که روابط احسان است، انسان مختال قرار دارد. آدم وقتی متوهم شد و از خدا فاصله گرفت، برای خودش حساب کتاب باز می کند و خیال می کند، خیلی خبری است. در محضر خدا که باشی، می بینی هیچی نیست. هرچه هست، اوست. از خدا دور نمی شوی و برای خودت حساب و کتاب باز نمی کنی.

این مطلب در آیه آخر سوره مبارکه اعراف هست. خدای متعال دستور ذکر می دهد و می فرماید، ذکر خدا را به يك کیفیت خاصی بگویند «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» (اعراف/ ۲۰۵) صبح و شام در دل خودتان خدا را با تضرع و خوف یاد کنید از این مقدار ذکر غفلت نکنید و مواظب باشید غفلت اتفاق نیافتد. اگر آدم به این ذکر رسید، «إِنَّ الَّذِينَ

عِنْدَ رَبِّكَ» (اعراف/۲۰۶)، مقام «عند الرب» پیدا می کند، پرده ها کنار می رود و در محضر خدا قرار می گیرد و وقتی در محضر خدا قرار گرفت، «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» استکبار از او برداشته می شود. کسی که در محضر خدا نیست و دور است، برای خودش حساب و کتاب باز می کند. کسی که در محضر خدا قرار گرفت، می فهمد همه هیچ اند، هرچه هست، اوست. «وَأَسْبَحُونَهُ» دیگر هیچ عیبی را هم گردن خدا نمی گذارد و می فهمد کار او بدون عیب است. اگر عیب و نقصی در کار است، از دیگران است، از مخلوقات است. «وَلَهُ يَسْجُدُونَ» آنهایی که در محضر خدایند، در حال سجده دائمی هستند. رابطه شان اینطوری می شود.

پس آنهایی که عبد می شوند، استکبار و خیال و خودبینی از ایشان برداشته می شود. ولی وقتی انسان از دایره عبودیت فاصله می گیرد، برای خودش حساب و کتاب باز می کند، متوهم می شود. عبد اینطوری است، «عِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (فرقان/۶۳) سبک راه می روند، چیزی به آنها گیر نمی کند، هرچه بگویی به آنها برخورد نمی کند. هرچه پرتاب کنی، اصلاً چیزی نیست که به او برخورد کند. «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ»، خودش سبک بال راه می رود و شیطان می آید یک آدم جاهلی را با او درگیر می کند. او درگیری را شروع می کند، «قَالُوا سَلَامًا» ولی خدای متعال یادش می دهد که با قول سلام برخورد کند. اگر او جهالت کرد، من جهالت نکنم. عباد الرحمن اینطوری اند. ولی از دایره عبودیت که خارج شدی، هر چه بگوید به او گیر می کند. از هر طرف بروی و دامنت را بکشی، که به او گیر نکنی، نمی شود. بدش می آید، به او برمیخورد و عکس العمل نشان می دهد. از یک فرسخی کسی که بنده خدا نیست، نمی شود رد شد. تیر و ترکشش آدم را می گیرد، ولی عباد الرحمن اینطوری نیستند. اگر یک جاهلی را هم شیطان تحریک کند، او تحریک نمی شود.

– بخل و انفاق ریاکارانه، نتیجه خودبینی و فخر فروشی

بنابراین مقابل این عبد انسان مختال فخور است. انسانی که عبد شد، روابطش با دیگران روابط احسان می شود. بنده است و امکانات را از خدای متعال می گیرد و این امکانات را به بهترین وجه برای دیگران خرج می کند. اما مختال فخور خودش را مالک می بیند و به این امکانات افتخار می کند، قدرت و ثروت و آبرویش را مایه افتخار خودش می داند. طبیعتاً «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ» (نساء/۳۷) اینجا روابط، روابط بخل می شود. کسی که مختال فخور است، خودش را مالک می بیند و این امکانات را هم ملک خودش می بیند، که مایه فخر و عزت هستند. دیگر اینها را خرج نمی

کند.

حضرت فرمود که اگر علم می خواهید، اگر می خواهید جزو آنهايي باشید، که به دار آخرت راه پیدا می کنید، جزو کسانی باشید که «لَا يُرِيدُونَ عَلَواً فِي الْأَرْضِ وَ لَا فساداً»؛ باید عبد بشوید و قدم اول در عبد شدن هم نفی مالکیت است. خودت را مالک هیچی نبینی و خلع مالکیت از خودت بکنی. اینها را امانات خدا بدانی و مواظب باشی بار را سرچایش زمین بگذاری. در مقابل انسانی که خودش را مالک می بیند، این امکانات را مایه فخر خودش می بیند و طبیعتاً بخل می ورزد. حضرت فرمود وقتی خودت را مالک ندیدی «هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ» انفاق در راه خدا آسان می شود. خدای متعال راجع به متقین می فرماید که غیر از حقوق واجب «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (معارج/ ۲۴-۲۵)، یک سهم معلومی از مالشان را برای سائل و محروم می گذارند. حق معلوم یعنی اینکه معین می کند، این مقدار از درآمد برای سائل و محروم است. وقتی اینطوری شد، سبکبال خرج می کند. برای دیگران وقتی حقی گذاشت، سبک بال می شود. به راحتی می تواند خرج کند، ولی اگر اموال را حق دیگران نمی داند، بلکه حق خودش و ملک خودش می داند، طبیعتاً بخل می ورزد.

«الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» خدای متعال مستحق که نبوده است، از فضل خودش امکاناتی به او داده است، ولی او امکانات را مخفی می کند، که مبادا یک موقعی نگاه دیگران به آنها بیافتد و توقعی پیدا شود. «يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ» یعنی هم خودش بخیل است و هم اقامه بخل می کند. ائمه نار اینطوری اند. نظامی که دور آنها شکل می گیرد، نظام بخل است. «وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً»، خدای متعال می فرماید برای اینها یک عذاب و رنج همراه با خواری فراهم کردیم. این روحیه انسان را به رنج می اندازد. رنجش هم همراه با حقارت است، کریمانه نیست.

بعد می فرماید: «وَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ» (نساء/ ۳۸) این طور آدم ها ممکن است یک جایی انفاق هم کنند، مثلاً دیده اید سرمایه دارهای بزرگ بخشی از دارایی شان را مثلاً برای فقرای آفریقا می گذارند. دروغ می گوید. کسی که خدا را قبول ندارد و این امکانات را مال خودش می داند، دیگر خرج نمی کند. آن کسی می تواند انفاق بکند، که مومن بالله است. در سوره مبارکه حدید می فرماید: «آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا» (حدید/ ۷) آدم باید مومن به خدا باشد، تا بتواند انفاق کند. نگاهش باید این باشد که، «مِمَّا جَعَلْتُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» این ملک خداست که در اختیار تو قرار داده اند. باید مواظب باشید، آن طوری که خدا می خواهد خرجش کنید. کسی که این نگاه را ندارد، «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ

بِالْبُخْلِ». یک جایی امکاناتش را خرج می کند «وَالَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» ایمان به خدا و یوم الآخر ندارد، که برای آخرتش خرج کند. ایمان بالله ندارد که بتواند در راه خدا خرج کند. کسی که نمی تواند برای خدا و آخرت خودش خرج کند، ناچار است برای دیگران خرج کند. پول های مردم را جلب کرده و حالا می خواهد نگاه مردم را هم به خودش جلب کند. یک بار فرش مردم را از زیر پایشان کشیده است و امکاناتشان را جمع کرده است و حالا می خواهد توجه مردم دنیا هم به خودش جلب کند. این بدبختی دنیا است. یک بار دیگر مردم را گرفتار می کند. یک بار گرفتارشان کرده بود و حالا می خواهد توجهات مردم هم جلب کند. می خواهد در چشم ها بزرگتر بشود.

قرآن می فرماید: «وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» اگر آدم دست به شیطان داد، بد هم نشینی است، رهایت نمی کند. اول یک بار مجبورت می کند، فرش مردم را از زیر پایشان بکشی و بعد یک بار هم می گوید، حالا بباید چشم همین مردمی که بدبخت شان کردی، را هم به خودت جلب کن، تا بگویند خیلی آدم خوبی است. این بدبختها اینطوری اند دیگر. اگر به او بگویی، مثلاً ثروت چقدر است، می گوید الان را می گویی یا الان؟! بعد هم در قدم بعد می گوید، می خواهم برای مردم آفرینا خرج کنم. خودش مراکزی سرب دارد، که بر روی گسترش بیماری ها و ویروسها و امثال اینها کار می کند. خودش یک چیزی را در عالم منتشر می کند، بعد هم می آید و می گوید که بعد از کرونا یک بیماری خیلی سخت تری هم ممکن است در راه باشد. من بخشی از اموالم را گذاشته ام، برای اینکه از سلامت مردم در دنیا دفاع بکنم! خب این مراکز حساس زیر نظر خود اینهاست. خود او چند تا از این مراکز حساس در اطراف دنیا دارد و این بیماری هم به نسبت زیادی دست ساز بوده است، که حالا الحمدلله فعلاً تمام شده است. یک طرح دیگری هم دارد. می گوید من یک بخشی از دارایی خود را برای این کار گذاشته ام. این همان ریا است. یک بار مردم را گرفتار کرده است، یک بار دیگر هم می خواهد مردم را اسیر خودش کند. اموالشان را جمع کرده است و بعد همین اموال را به یک شکلی خرج می کند، که بعنوان یک آدم مثلاً خیری در دنیا شناخته شود و بعد هم بتواند مقصد بعدی اش را جلو ببرد. می خواهد چشم ها را سمت خود جلب کند، تا یک کار دیگری انجام بدهد. قرآن می فرماید اینهایی که از روی ریا خرج می کنند، اینها کسانی هستند که «وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا»، شیطان رهایشان نمی کند.

بعد می فرماید: «وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا» (نساء/۳۹)، چه اشکالی داشت اینها ایمان به خدا و آخرت می آوردند و آن وقت در راه خدا انفاق

می کردند. چیزی که خدای متعال به ایشان داده است، را که مالک نیستند. یک موقع آدم خودش را مالک می بیند و مختال و فخور است. او نمی تواند انفاق بکند. اگر یک جایی هم انفاق می کند، او که انفاق نمی کند، امکانات دیگران را هم جمع میکند، اگر یک جایی هم خرج می کند، برای این است که چشم ها را متوجه خودش کند.

قرآن می فرماید اگر ایمان به خدا و قیامت می آوردند، آن وقت انفاق می کردند «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ اللَّهُ». این فرد امکانات را ملک خودش نمی دید، بلکه آنها را روزی خدا می دید و روزی خدا را به خود خدای متعال برمیگرداند. «وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا» خدای متعال نسبت به اینها علیم بود و می دانست دارند چه کار می کنند، عملشان گم نمی شود. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (نساء / ۴۰) خدای متعال به اندازه وزن یک ذره به کسی ظلم نمی کند. اگر کسی چیزی در راه خدا داده باشد، به او برمیگرداند، «وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا». اگر این کاری که انجام می دهد، حسنه باشد «لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا» مضاعف می کند و «وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا»، غیر از اینکه آن بذری را که پاشیده به یک گیاه و یک درخت تناور تبدیل می کند، علاوه بر این از ناحیه خودش یک پاداش عظیم هم به محسنین می دهد.

بنابراین دو جنس رابطه در جامعه شکل می گیرد. اگر مدار، مدار عبودیت بود «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» مخلص شد، نتیجه اش این می شود که «وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» روابط با دیگران رابطه احسان می شود. این احسان از نزدیکترین ها شروع می شود و تا دوردست ها می رسد. از والدین تا ملک یمین، از اقوام و همسایه های نزدیک و دور تا همنشین های آدم که با او رفاقتی داشتند، حقی پیدا می کنند. رابطه اش با آنها رابطه احسان می شود. اما اگر اینچنین نشد، توهم زدگی و خود را مالک دیدن و جریان بخل و اقامه بخل است. امکاناتش را هم اگر خرج می کند ریانا است. آدمی که از خدا دور شد، شیطان قرین او می شود. همنشین که شد «سَاءَ قَرِينًا» است. همواره او را در وادی شیطنت می اندازد. خدای متعال می فرماید اینها به جای اینکه این امکانات را ریانا خرج کنند، اگر ایمان می آوردند و در راه خدا خرج می کردند، گم نمی شد. در دستگاه خدا کارهای خیرشان را مضاعف هم می کردیم، علاوه بر آن «مِنْ لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا» پاداش عظیمی هم برایشان در نظر می گرفتیم. این دو نوع مناسبت است. آدمی که دارد خرج می کند، اگر برای خدا نتواند خرج کند، می شود «رِئَاءَ النَّاسِ». می بیند کجا خرج کند، تا بیشتر مرید پیدا کند. این دو دستگاه است. مناسبات این دو عالم مفصل در آیات دیگر توضیح داده شده است، که ان شاء الله تقدیم می کنم.

گفتار ۸

مختصات حیات الدنيا و حیات الآخرة (۳)
خصوصیات پنج گانه حیات الدنيا
(سوره حديد)

هشتم محرم ۱۴۰۲ - هیأت تارالله

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيغُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ * سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (حديد / ۲۰-۲۱).

در فرصتی که در عالم ارض هستیم، دو وادی پیش روی ما قرار می گیرد؛ یکی وادی حیات دنیا و دیگری وادی حیات الاخره است. محور این دو وادی هم دو امام هستند. دو دعوت هم وجود دارد؛ یکی «إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوهُ إِلَيْهِ»^۱ و یکی هم «إِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوهُ إِلَيْهَا» است. بر محور این دو امام دو عالم شکل می گیرد. امام این دو عالم هم با هم متفاوت است، هم امت متفاوت اند و هم روابط امت متفاوت است. خصوصیات امام این دو جبهه و صفاتی که امامشان دارند، را یک مقداری توضیح دادیم. صفاتی که در امت به تبع امام شان پیدا می شود، را نیز با حدیث عقل و جهل و بعضی آیات توضیح دادیم.

توضیحاتی در خصوص روابط بین امام و مأمومین هم دادیم؛ اینکه امام جبهه حق نسبتش با مأمومین چطور است؛ او به هیچ وجه طمع در آنها ندارد، بلکه از خدا می گیرد و به آنها می بخشد و به عکس امام جبهه باطل اینطور نیست، طمع دارد، چون فقیر است و دستش در خزائن خدا نیست. همچنین روابط بین امت بر محور امام را هم یک مقداری در جلسه گذشته بحث کردیم؛ اینکه بر محور عبودیت و بندگی

رابطه احسان شکل می گیرد و اینکه اگر از مدار عبودیت خارج شدیم، روابط خیلاء و توهم شکل می گیرد. انسان متوهم می شود و خیال می کند، امکانات از آن خودش است. خیال می کند در عالم چیزی دارد و دچار فخر می شود. این خیال زدگی و تکبر و فخر و بعدش هم بخل و ریا را در آیات توضیح دادیم. این دو مناسبات بین امت است. اگر بر محور امام حق جمع بشوند، رابطه شان رابطه احسان می شود و اگر بر محور امام باطل جمع شدند، توهم زدگی و فخر و بخل و ریا و امثال اینها می شود. حالا باز هم همین مطلب را یک مقداری خدمتتان تقدیم می کنم.

- ترجمه اجمالی سوره حدید و محتوای کلی آن (آیات ۱ تا ۱۴)

خدای متعال نکاتی را در سوره مبارکه حدید در باب حیات الدنیا بیان فرموده اند، که نکات دقیق و لطیفی است. خدای متعال در آغاز این سوره دعوت می کند، به اینکه ایمان به خدا بیاورید «آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» (حدید/۷). بعد از اینکه ایمان آوردید، حالا امکانات تان را در راه خدا خرج کنید «وَ أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ». اگر خدا و این رسول را قبول کردید، بیایید دارایی هایتان را در طرح او خرج کنید. انفاق یعنی مالتان، آبرویتان و جانتان را کنار این پیامبر بیاورید و هر کجا لازم است، خرج کنید. یک جا باید مال بدهید، یک جا باید جان بدهید. حالا آن آیات خودش خواندنی است.

بعد هم می فرماید مواظب باشید، وقتی که در طرح حضرت می آید و امکانات تان را می آورید، تأخیر و تسویف نکنید، به امروز و فردا نیاندازید، هرچه زودتر امکانات تان را بیاورید. «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتِلٍ» (حدید/۱۰) آنهایی که امکانات شان را قبل از فتح مکه کنار حضرت خرج می کنند، در دوران غربت حضرت و در آن دوره به حسب ظاهر ضعف جبهه حق، خرج می کنند، فرق می کنند با آنهایی که بعد از پیروزی مال شان را کنار حضرت می آورند. «أُولَئِكَ أُعْظِمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتِلُوا» اینها درجاتشان از آن کسی که بعد از فتح امکاناتش را می آورد، بالاتر است و ثوابش بهتر است. هم مالتان و هم جانتان را اگر می خواهید خرج کنید، به وقت خرج کنید. «وَ كَلَّا وَ عَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى»، البته خدای متعال به هر دو جبهه وعده خیر داده است. اینطور نیست که آنهایی که مالشان را ولو دیرتر می آورند، برخوردار نشوند. آنها هم برخوردار می شوند، ولی دیرتر آمده اند و با آنهایی که زودتر آمده اند، مساوی نیستند. البته خدای متعال به همه کسانی که ایمان می آورند و امکاناتشان را می آورند و در جبهه حضرت خرج می کنند، وعده خیر داده است. «وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» خدای متعال خبره کار است و خوب می فهمد، شما چه کاره اید. دیر آمدید، زود آمدید، چقدر اخلاص دارید، چقدر حاضرید در راه خدا

مجاهده کنید. خدا خبره کار است.

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی خیلی مرد بزرگی بودند. در دنیای شیعه تقریباً مرجع علی الاطلاق بودند. در اواخر عمرشان خیلی گریه می کردند. به ایشان فرمودند شما که این همه امکانات دارید و این همه در راه خدا وقت و زندگی تان را هزینه کرده اید. از اخلاص ایشان هم خیلی تعریف می کنند، فوق العاده بودند. فرمودند: «أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ»؛ ایشان این روایت را خوانده بودند که حضرت فرموده عملتان را خالص کنید؛ چون کسی که می خواهد به طلای شما عیار بزند، خیلی بصیر است. خوب می فهمد که این چقدر قاطی دارد. خدای متعال می فرماید امکانات تان را که می آورید، به موقع بیاورید. خدای متعال خبره کار است. به تعبیری خوب می داند چطوری عمل انجام گرفته است.

بعد می فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُفْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (حدید/۱۱) چه کسی است که به خدا قرض حسن بدهد؟ اگر کسی اهل قرض الحسنه به خداوند شد و توانست مالش را و حتی شاید جانش را اینطوری خرج کند، غیر از این که امکاناتش را خداوند مضاعف می کند و برایش نگه می دارد و تلف نمی شود و به او به نحو دو چندان بر می گرداند، یک اجر خاصی هم خدا به او می دهد، که آن اجر کریم است، که در آیات بعد از آن صحبت شده است.

شاید این نکته هم در آیه باشد، که انسان علاوه بر اینکه باید اهل سرعت باشد، اگر در جبهه حضرت می آید و امکاناتش را می آورد، باید زودتر بیاورد، به وقت بیاورد، دیر نشود. علاوه بر این باید به بهترین وجه هم بیاورد. قرض الحسن بهترین نوع خرج کردن در راه خداست. در روایت دارد که حضرت وقتی آیه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (قصص/۸۴) نازل شد، اگر کسی حسنه ای آورد، خدای متعال مزدش را بهتر می دهد، اگر سیئه ای آورد، مجازاتش مثل عملش است. اگر بخشیده نشود، به اندازه عملش مجازات می کنند. در روایت دارد که حضرت از خدای متعال درخواست کردند، پاداش امتشان را اضافه کند. فرمود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (انعام/۱۶۰) اگر با خودتان حسنه بیاورید، مزدتان را ده برابر می کنیم. باز حضرت تقاضا کردند که پاداش امتشان بیشتر بشود. لحن پاسخ دیگر عوض شده است، «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» دیگر نیست، «مَنْ ذَا الَّذِي يُفْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (بقره/۲۴۵) اگر کسی بتواند اهل این کار بشود، ما برایش عملش را مضاعف می کنیم، آن هم مضاعف به نحو کثیر، که

حضرت فرمودند وقتی خدای متعال می فرماید فراوان یعنی بی حد. دیگر ده برابر و صد برابر نیست. کثیر خدای متعال یعنی حدی ندارد. پس پیداست این یک جنس دیگری از عمل است. این با بقیه انفاق ها فرق می کند. «انْفِقُوا مِمَّا جَعَلْكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ»؛ بعد از این نکته که تأکید می کند، انفاقتان هم باید به وقت باشد و هم اینکه اگر دیر آمدید پاداشتان فرق می کند. بعد از آن می فرماید اهل قرض الحسنه باشید که نتیجه اش این است، هم مضاعف می شود و هم به اجر کریم می رسند.

اجر کریم را در آیه بعد توضیح می دهد. آدم وقتی در صحنه قیامت می آید، «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» (حدید/۱۲) مومنین وقتی در صحنه محشر می آیند، نورشان از جانب راست و پیش رویشان در حرکت است. اینها هم به دنبال این نور در وادی نور حرکت می کنند، تا به درجات بهشت برسند، که این همان اجر کریم است. آن وقت در روایت دارد «يَسْعَى نُورُهُمْ أَيْ إِمَامَهُمْ»^۱، امامشان در صحنه حاضر است و اینها با امامشان حرکت می کنند و این آن اجر کریم است. آن وقت آنهایی که اهل این کار نبودند «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ» (حدید/۱۳) منافقین و منافقات به مومنین می گویند، مهلت بدهید تا ما از نور شما یک قبسی برداریم و استفاده بکنیم، یک شعله ای هم به ما برسد. «قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا» این چراغ از عالم دنیا روشن می شود، باید از آنجا روشن می کردید. این همان قرض الحسنه است.

در روایات ما دارد که قرض حسن یعنی انسان دقت کند، مالش را خرج امام کند. پیداست همه آن انفاقات قبلی هم در جبهه حضرت است، «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا» پول دادنی که ذیل ایمان و در طرح حضرت نباشد، که انفاق نیست. انفاق یعنی آدم امکاناتش را برای تقویت این جبهه خرج می کند. اگر به ضعفا هم می رساند، می خواهد این جبهه را تقویت کند، تا اینها در جبهه حضرت بمانند، مومن بشوند، روابط مومنین تقویت بشود. این غیر از پول خرج کردن است. پیداست این قرض الحسن یک شکل خاصی معامله کردن با امام است، که در آن شکل معامله دیگر پاداشش با قبل فرق می کند.

بنابراین خدای متعال دستور می دهد، ایمان بیاورید و امکانات تان را بیاورید، به وقت بیابید، به بهترین شکل امکانات تان را دور و بر حضرت خرج کنید. بعد می فرماید: «يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ» (حدید/۱۴) منافقین به مومنین می گویند، ما مگر همراه شما در دنیا نبودیم! چطور شما در وادی نور هستید و ما در ظلمات؟! به آنها می گویند: «قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْآمَانِيُّ» چهار تا

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۹۵ (فی المصدر: يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ أَيْمَةُ الْمُؤْمِنِينَ)

خصوصیت است که شما دچارش شدید. خودتان را در فتنه انداختید و بعد هم تریص کردید و به وقت نیامدید و این پا و آن پا کردید. دنبال یک چیز دیگری در دنیا بودید. دنبال حضرت راه نیفتادید. دنبال معصوم حرکت نکردید «وَأَرْتَبْتُمْ» به ریب و شک در راه افتادید، به وجود مقدس نبی اکرم و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام بدگمان شدید. با اهل بیت راه نرفتید. «وَوَعَّرْتَكُمْ الْأَمَانِيَّ» آرزوهایتان شما را فریب داد. اینها همان چیزهایی است که نمی گذارد، انسان بیاید در جبهه حق حرکت کند. از آدم یک آدم منافق در می آورد. حالا این چهار چیز خودش بحث دارد که الان بحث من نیست.

۲. خصوصیات پنج گانه حیات دنیا (آیه ۲۰)

این آیات ادامه پیدا می کند، تا می رسد به اینجا که می فرماید: «اعلموا أنّما الحياة الدنيا» بدانید حیات دنیا این پنج چیز است. خب این که یک دفعه در وسط بحث از انفاق و مجاهده بحث حیات دنیا مطرح می شود، شاید نکته اش همین است که در مسیر این که انسان می خواهد، بیاید به رسول خدا گره بخورد و با حضرت حرکت کند، جانش را بیاورد، مالش را بیاورد، آبرویش را بیاورد و خرج کند، یک مانعی وجود دارد آن هم حیات الدنیاست. یک حیات الدنیایی سر راه است و باید از وسط حیات دنیا عبور کنی، تا امکانات را دست حضرت برسانی. این حیات دنیا نمی گذارد.

حیات دنیا کجاست؟ کسی که می خواهد با امیرالمومنین راه برود، باید از وسط دنیای معاویه عبور کند. نباید زرق و برق دنیای معاویه چشمش را بگیرد. تعلقاتش را تغییر ندهد. از وسط این حیات دنیا باید عبور کند. این یک عالمی است، ولی عالم ارض نیست. همه مان روی عالم ارضیم. در عالم ارض می شود، مومن شد و کنار حضرت جان و مالش را به بهترین وجه بدهد. اینکه دیگر حیات دنیا نیست. آنهایی که در عالم ارض جان و مالشان را آوردند و برای حضرت خرج کردند، در حیات دنیا نیستند. مانع این حرکت حیات الدنیاست. حیات دنیا همان بساطی است که شیطان به پا می کند. همان بساطی است که دشمنان به پا می کنند، تا مردم را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بکنند. لِهوَ وَتِجَارَةٍ بِهَ پَا مِی کَنَنَد «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا» (جمعه/ ۱۱) این همان بساط است.

یک عالمی حول این ائمه نار درست می شود، حول این امامی که «دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ»، دعوت به ضلالت می کند و یک عده هم دنبال سرش راه می افتند، یک چیزی درست می شود. یک دنیایی برایشان خلق می شود. از وسط دنیای آنها باید عبور کنیم؛ لذا به ما تأکید می کنند «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» (طه/ ۱۳۱) مواظب باشید نگاهتان - چه نگاه چشم سرتان، چه

چشم دل‌تان - امتداد پیدا نکنند. جلوه های دنیایی که به اینها داده ایم، جلوه ها و شکوفه های متنوعی که در دست های اینها هست، را شما نگاه نکنید. چون خدای متعال برای شما یک رزق بهتری در این عالم در نظر گرفته است. اگر چشم به او دوختید، از آن رزق محروم می شوید، «وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ». اگر چشم ما به دست فرعون و قارون و آن چیزی که در دست شان است باشد، دیگر آنی که خدا به حضرت موسی داده به ما نمی رسد و ما از آن محروم می شویم. بهترش را خدا به حضرت موسی داده است. نمی شود که به قارون گنج بدهند و به حضرت موسی چیزی ندهند. این که معنی ندارد. بهترش را به حضرت موسی می دهند، ولی چه وقت انسان می تواند به آن رزق بهتر برسد؟ وقتی از کنار این رزق [دنیایی] کریمانه می گذرد، «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان/۷۲).

حیات دنیا همین محیط لهو است، خدای متعال آن را معرفی می کند، «اعلموا أنّما الحياة الدنيا لعبٌ و لهوٌ و زينةٌ و تفاخرٌ بینکم و تکاثرٌ فی الأموال و الأولاد» دنیا یک جلوه هایی دارد، دنیا بساط لعب است، حکیمانه نیست، همه چیزش لعب است. مثل بازی کودکانه است، منتها بازیچه هایی بزرگ و کوچک دارد. یک موقع بازیچه آدم تیله است، یک موقع گردو می شود و یک موقع می شود کره زمین. بازیچه ها عوض می شود، ولی بازی است. کار حکیمانه نیست. حکمت غیر از لعب است. لهو است؛ محیط غفلت از خدا و غفلت از مأموریت هاست. آدم هایی که در حیات دنیا هستند، غافل از مأموریت اند. غافل از موقف خودشان اند. نه می دانند کجا هستند و چه امکاناتی به آنها داده اند و نه می دانند با این امکانات تا کجا می شود بروی. چشم بسته مشغول بازی است. مشغول لهو است. هر کاری که می کند در غفلت از آن مأموریت ها و امکانات و نعمت ها و نعیمی است که دارند. توضیحاتی در خصوص سوره تکاثر در جلسات قبل تقدیم کردم.

واقعاً يك زینت و جلوه هایی در دستشان است، یک زینت هایی خدا در عالم ارض قرار داده «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ» (کهف/۷)، ما دنیا را تزئین دادیم، که امتحان اتفاق بیافتد و الا امتحان اتفاق نمی افتاد. در روایت است که خدای متعال وقتی جهنم را آفرید، ملائکه یک نگاهی به این جهنم کردند و گفتند هیچکس در این جهنم نمی رود. خدای متعال تزئینش کرد؛ او را در پوشش لذات و شهوات قرار داد. گفتند نه؛ این خیلی خوب است، خیلی ها دنبالش می روند، مشتری دارد. بهشت را که آفرید گفتند، پیداست کسی این بهشت را رها نمی کند. آن را در پوشش سختی ها قرار داد، باید از دل سختی ها بگذری، «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبًا وَ

الصَّرَاءُ وَ زَلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ» (بقره/ ۲۱۴). بهشت رفتن از دل سختی ها می گذرد. باید عبور کنی. باید بهشتی بشوی تا در بهشت بروی و الا آدم غیر بهشتی را در بهشت ببرند، اصلا لذت نمی برد. فرض کنی کسی که طالب امیرالمومنین نیست، بیست و چهار ساعت بخواد با حضرت راه برود. روزگارش سیاه می شود. یک شبش را هم نمی تواند تحمل کند، ولی اگر کسی طالب شد، همه کائنات را هم بدهی عوض نمی کند. باید اهلش بشویم.

وقتی حضرت یوسف با آن برنامه الهی بنیامین را پیش خودش نگه داشت، برادرها گفتند یکی از ما را نگه دار «فَخَذَ أَحَدُنَا» (یوسف/ ۷۸)، «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعًا عِنْدَهُ» (یوسف/ ۷۹)، ما کسی را نگه می داریم که یک سرمایه ای در دلش داریم. با هم یک راز و سری داریم. کسی که متاع ما پیش او نیست، هم او مزاحم ماست و هم ما مزاحم او هستیم. هم او کنار ما رنج می برد و هم ما اذیت می شویم. شما با کسی که با شما هم سلک نیست، هم سفره شوید، رنج می برد. حالا ببینید اولیاء خدا چقدر ما را تحمل می کردند، تا دست ما را بگیرند و ببرند. پس خدای متعال دنیا را زینت می دهد.

بعد هم تفاخر است «تَفَاخُرَ بَيْنَكُمْ»؛ ریشه تفاخر هم عرض کردیم که توهم و خیال زدگی است. آدم خیال می کند، چیزی دستش است و دچار تفاخر می شود. و الا چیست؟! با چه داری تفاخر می کنی؟! با این امکانات؟! چه هست که به دیگران فخر فروشی می کنی؟! الان سر و صدای اهل دنیا را ببینید. ما آنقدر امکانات داریم و شما آنقدر! کل آن چیست که حالا تفاخر داشته باشد؟! ریشه تفاخر هم به تعبیر قرآن در تخیل و خیال زدگی و توهم است. این کارندهای بانک مرکزی که همه چرخش پول ها آنجا تنظیم می شود را دیده اید، که به این پول هایی که در بانک مرکزی می گردد، تفاخر کنند؟! ملک آنها نیست. آدم وقتی متوهم می شود، که کائنات ملکش است، اینهایی که دستش است، ملکش است، دچار تفاخر می شود. این توهم کار دست آدم می دهد.

«وَ تَكَاثَّرَ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» مسابقه بر سر جمع کردن راه می افتد. حیات دنیا را قرآن این پنج چیز معرفی می کند که البته توضیح می خواهد، یا مربوط به پنج دوران زندگی انسان است یا مال دستاوردهای مختلف آدم هاست. هر آدمی را یک جور شیطان گرفتار حیات دنیا می کند.

۳. دو نحوه مواجهه با حیات دنیا و سرانجام آنها (آیات ۲۴ تا ۲۷)

بعد قرآن می فرماید: «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» حیات دنیا مثل یک باران بهاری است، که کفار از رویشش شگفت زده می شوند. این «کفار» را بعضی گفتند منظور کشاورز است. به کشاورز کافر می گویند

به خاطر این که گندم و بذر را زیر زمین پنهان می کند، ولی اینجا بعید است مراد کشاورز باشد. کافر یعنی انسانی که کافر است، انسانی که پشت صحنه را نمی بیند و مغرور و شگفت زده حیات الدنیا می شود. آن کسی که مومن است، هیچوقت در بهار شگفت زده بهار نیست. در بهار منتظر پاییز است. در بهار بهره خودش را می برد و در پاییز هم بهره خودش را می برد. هیچ وقت شگفت زده نمی شود. در پشت صحنه دست خدا را می بیند. برایش آیات خدا هستند. شگفت زده این امکانات نمی شود. حیات الدنیا همین است «ثُمَّ يَهِيْجُ فَتْرَاهُ مُصْفَرًّا» یک اتفاقی می افتد و تحولی می بینی که همه این خرمی ها تبدیل به زردی شده «ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَامًا» و خس و خاشاک زیر دست و پا می شود. کل حیات الدنیا این است؛ همه این بساط جمع می شود، این زینت ها نمی ماند «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا * وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» دوباره زمین یک زمین صاف می شود، که هیچی در آن نیست. وقتی وارد عالم بعد می شوی، «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ» با یکی از این دو چیز روبرو می شوی؛ یا رنج شدید است؛ آنهایی که در عالم ارض در حیات الدنیا بودند، آنجا به رنج می افتند. یا اینکه آنهایی که در عالم ارض، در حیات الدنیا نرفتند و در وادی لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر گرفتار نشدند، وقتی وارد آخرت می شوند، پیشانی کار مغفرت است. بالاخره آدمی که از وسط این دنیا عبور می کند، گرد و غبار دنیا رویش می نشیند. ما هم یک آلودگی پیدا می کنیم. وقتی آدم در وسط حیات الدنیای بنی امیه حرکت می کند، آن کسی که دامنش آلوده نمی شود، معصوم است. ما دچار يك غفلت هایی می شویم. بالاخره حیات الدنیاست. پیشانیش مغفرت است، آدم را پاک می کنند، بعدش هم وادی رضوان است. آدم ها دو جور در دنیا راه می روند، یا در حیات الدنیا هستند یا در حیات الدنیا نیستند. آنهایی که در حیات الدنیا هستند، وقتی وارد عالم آخرت می شوند، «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيْدٌ» رنج شدید است. این هم عمل خودشان است. نه اینکه خدای متعال اضافه بر عمل عذاب می کند. «هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (نمل/ ۹۰) عمل آدم است. محیط لهو و لعب که مشغولش شده ای، همین است. حالا این توضیح می خواهد.

اما یک عده ای طوری راه می روند که پیشانی کار مغفرت است و بعد هم رضوان است. عالم رضوان که بهترین عالم است، در قرآن تعبیر این است که این نعمت از همه نعمت های دیگر بهتر است «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا» (توبه/ ۷۲) خدای متعال به مومنین و مومنات وعده باغستان هایی داده که از زیر دستش نهرهایی جاری است و این بساط برایشان هست.

همیشه هم آنجا هستند «و مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ»، یک مسکن طیبه ای هم هست که روایات توضیحش داده است. ولی از همه اینها بهتر «و رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ» رضوان است. مرحوم علامه طباطبایی ذیل این آیه یک بیان لطیفی دارند. می گویند این رضوان برای آنهایی است که «قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزًّا وَجَلًّا حُبًّا»^۱ از سر محبت خدا را بندگی می کنند. «و رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» در اینجا هم خدای متعال می فرماید آنهایی که در دنیا درست راه می روند، در عالم ارض پیشانی آن چیزی با آن مواجه می شوند، مغفرت است و بعد محیط رضوان است. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» حیات دنیا فریبی بیشتر نیست.

- زهد و مسابقه در انفاق، راه عبور از حیات دنیا و رسیدن به مقام رضوان

پس ما در فرصتی که در عالم ارض هستیم چه کار باید بکنیم؟ یک طرف بساط حیات دنیا است که لِه و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر است. حالا باید چه کار کنیم؟ باید در فرصت عالم ارض اهل مسابقه باشیم. وقتی از وسط حیات دنیا عبور می کنید، با هم مسابقه بدهید. سعی کنید اول کسی باشید که به این مغفرت و رضوان می رسید. «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» به سمت یک بهشتی مسابقه بدهید که وسعتش به اندازه همه آسمان و زمین است. «أَعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ» همه چیز در آنجا برای کسانی که مومن بالله و انبیاء و رسل اند، آماده است. لازم نیست با خودتان چیزی ببرید. شما بر دیگران سبقت بگیرید. این مسابقه هم برای این نیست، که آدم زودتر برود و جا بگیرد تا دیگران نیایند، سرجایش بنشینند. این مسابقه برای این است که زودتر بروید راه را باز کنید، تا دیگران هم دنبال سرتان بیایند. وسعت آنجا آنقدر زیاد است که همه تان بتوانید زندگی کنید. جای حسد و اینها نیست. زودتر بروید.

سابقون آنهایی هستند که راه را برای دیگران باز می کنند، راه نرفته را می روند تا دیگران دنبال شان بیایند. اهل مسابقه باشید؛ اول بروید تا دیگران هم دنبال سر شما بیایند و به مغفرت و رضوان برسند و غرق در حیات دنیا نشوند. سابقون چه کسانی اند؟ به تعبیر روایت «السَّابِقُونَ هُم رُسُلُ اللَّهِ»^۲ اند. «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (واقعه/ ۱۰) چه کسانی اند؟ فرمود اصحاب خاص ائمه السابقون اند. در روایت آمده که هر امامی حواریونی دارند. حواریونش همان السابقون السابقون اند. آنهایی هستند که قبل از همه به

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۸۴

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۷۱

امام رسیدند. پیش از همه دستشان را به امام رساندند. بر سابقون هم سبقت گرفتند. آن وقت حواریون هر یک از ائمه را در روایات اسم برده اند. حواریون حضرت امیر سه نفرند. سیدالشهداء حواریون شان همین هایی هستند که در کربلا آمدند و شهید شدند. اینها السابقون السابقون اند. پس در فرصت دنیا باید اهل سبقت بود. از وسط حیات الدنیا که عبور می کنید، به سمت مغفرت و آن جنت مسابقه بدهید، حواستان پرت نشود. سعی کنید اول کسانی باشید که این راه را طی می کنید. «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» این از فضل خداست. اهل مسابقه شدن و سابق شدن از فضل خداست. سابقون آنهایی هستند که با فضل خدا در عالم راه می روند. به هرکسی خدا بخواهد از این فضلش می دهد. «يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» را بعضی ها اینطوری معنا کردند که این هم معنی درستی است. هر کسی این فضل را بخواهد خدا بهش می دهد، ولی اهل این فضل کم هستند. «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ» این فضل خداست. آدم جزو سابقین باشد، با فضل خدا راه می رود «يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» هرکسی خدا بخواهد به او می دهد، ولی کسی دنبال این نیست. «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» پیداست این از آن فضل های با عظمت خدا هم هست. فضل خاص است.

بنابراین ما یک حیات الدنیایی در عالم ارض داریم که باید از دل این حیات الدنیا عبور کنیم و مواظب باشیم فریب نخوریم. چگونه عبور کنیم؟ «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ» ما باید سعی کنیم در میدان مسابقه اولین آدمی باشیم که خودمان را می رسانیم و از عالم ارض که بیرون می رویم، به مغفرت و جنت و رضوان و به آن فضل الهی برسیم. کسانی که می خواهند در عالم ارض دچار حیات الدنیا نشوند و به تعبیر حقیر در عالم ارض هم در حیات الآخرة باشند، اینها باید اهل مسابقه و پیش دستی و راه باز کردن برای دیگران و پیشگامی باشند.

حالا اینهایی که در فرصت دنیا دارند مسابقه می دهند و مواظب اند که آلوده به حیات الدنیا نشوند و گرد و غبار این عالم به رویشان ننشینند و غفلت برشان ندارد، «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا» (حدید/۲۲) حوادثی که برای اینهایی که در میدان مسابقه اند پیش می آید، چه این حوادث درون خودشان و چه در بیرون باشد، فرق نمی کند. گرفتاری های داخلی مانند بیماری و غصه ها باشد. یا گرفتاری های بیرونی مانند قحطی و سختی ها باشد؛ قبل از اینکه اینها ظاهر بشود، در یک کتابی بوده اند و بر اساس آن طرح الهی در عالم برای مومن ظاهر می شود. آنهایی که سرشان را به خدا سپردند و دارند مسابقه می دهند، حوادثی که برایشان پیش می آید، براساس طرح خداست. از قبل کاملا معین شده است. «أَصَابَ» هم هست، یعنی دقیقا به هدف می خورد. شمایی که سرتان را به خدا

دادید و در راه خدا در حال مسابقه هستید، برایتان یک وقایعی در بیرون و درون پیش می آید، که اینها دیگر مصیبت است. مصیبت یعنی آن چیزی که طبق برنامه و طرح خداست و به هدف هم خورده است. «أَصَابَ» یعنی به صواب هم خورده است و خطا هم نیست. تیر کسی به دیگری نمی خورد. بلای کسی به دیگری نمی خورد. بدانید این ها قبل از این که به شما برسد، دقیقا در یک کتابی مضبوط است. طرح معین دارد و در عالم جاری می شود. «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» کسی نگوید آقا میلیاردها آدم وجود دارد. هرکسی در آن کتاب برای خودش یک طرحی دارد و آن طرح خدا دارد جاری می شود. در علم الهی که اینها امر مهمی نیست.

بعد می فرماید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا» اگر اینطوری در عالم دنیا راه رفتید، در فرصت دنیا گرفتار حیات الدنیا نشدید، این متاع غرور شما را مشغول نکرد و اهل مسابقه بودید، سرتان را در راه خدا دادید و دارید به سرعت در راه او حرکت می کنید، خدای متعال هم شما را تدبیر می کند، تر و خشک تان دست اوست. دیگر نباید نگران قبض و بسط ها و تلخ کامی ها و شیرینی ها و آمد و شدها باشید. «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» یک روزی یک امکانی به آدم می دهند و یک پیروزی به دست می آید، نباید دچار فرح و دلخوشی به این امر بشوید. یک روزی هم از آدم می گیرند، آنجا هم نباید زمین گیر بشوید. کسی که در راه خدا در حال مسابقه است، آمد و شد این امکانات نباید خار راهش بشود و دامنش را بگیرد و حواسش را پرت کند. یک روز دلش به این جلوه هایی باشد که آمده است و روز دیگر غصه بخورد که حالا رفته است! اصلا نگران اینها نباید باشی. اینها دیگر قبض و بسط های خداست. خدای متعال می داند بنده اش را چطور راه ببرد. به یکی ثروت می دهد و به یکی نمی دهد. یک روز آبرو می دهد و یک روز می گیرد. اگر سرتان را به دست خداوند دادید و دارید می روید، دیگر نگران این قبض و بسط ها نباشید.

در روایات دارد که زهد در همین آیه معنا شده است. زهد یعنی فراغتی که ریشه اش در دو چیز است. یکی اینکه انسان دنیا را فرصت مسابقه می داند. این انسان سابق که دارد مسابقه می دهد، حواسش به این هم هست که این قبض و بسطها به من مربوط نیست، اینها در طرح خداست. انسانی که از قبض و بسط های دنیا فارغ می شود، با توجه به این دو نکته است. فرصت دنیا فرصت لهو و لعب نیست، بلکه فرصت مسابقه است. می خواهد جزو سابقین باشد و اینطور دارد در عالم راه می رود و توجه هم دارد، که سابقین تحت نظر خاص خدا هستند. اوست که متناسب با مصلحت شان این امکانات را جا به جا می کند. یک

روز سلامتی است و یک روز بیماری است. یک روز فقر است و یک روز غناست. یک روز جوانی است و یک روز پیری است. یک روز خستگی است و یک روز خوشی است. اصلاً نگران و اسیر این قبض و بسط ها نیست.

«فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَقَدْ خَرَجَتِ الْأَحْزَانُ وَالْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَلَا يَأْسَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ»^۱ امیرالمومنین فرمودند که زاهد از آمد و شدها فارغ است. این غصه ها و این شادی ها از دلش بیرون رفته است. دنیا را به او بدهند، خوشحال نمی شود. ارزش بگیرند هم غصه دار نمی شود «فَهُوَ مُسْتَرِيحٌ» راحت است. این آدمی که مشغول قبض و بسط ها می شود، از مسابقه جا می ماند. در مسابقات جدی یک لحظه فرد نگاهش را این طرف بکند، از نفر اول بودن جا می ماند. اگر مشغول مسابقه هستید «فَهُوَ مُسْتَرِيحٌ» باید زاهد باشید. خب چطور زاهد باشیم؟ بدانید که این قبض و بسط ها کار خداست و بدانید که تصادف نیست. او دارد به دقت بر اساس کتاب زندگی شما را اداره می کند. اینها را به خدای متعال تفویض کنید و مشغول مسابقه تان بشوید.

– خودبینی و بخل، منشأ اسارت در حیات الدنیا

در ادامه می فرماید: «وَاللَّهُ لَا يَجِبُ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٌ» دوباره برگشت به همان معارفی که دیروز عرض کردیم. یک عده ای در عالم مختال فخورند؛ خیال زده و متوهم اند، این خیال زدگی موجب می شود فخور بشوند. مومن اینطوری نیست، می داند این امکانات و این قبض و بسط ها مال من نیست. اسیر نیست؛ آن روزی که به او می دهند، می داند اینها امانت است، روزی هم که از او می گیرند، امانت خدا را پس داده است. فقط مواظب است اشتباه نکند. آدمی که مختال است، امکانات که دستش می آید، خیال می کند مال خودش است و متوهم می شود. وقتی اینطوری شد فخور می شود، با این امکانات حساب و کتاب برای خودش باز می کند. تمام شرافتش به اینها بسته است. ثروتش را از او بگیرند هیچی ندارد. آنهایی که اهل دنیا هستند، مختال اند. شما این امکانات را از آنها بگیرید، هیچی ندارند. مومن همه چیزش را ارزش بگیرد، همه چیز دارد. این به حساب نمی آید. اصلاً دل به اینها نبسته است، سرمایه مومن که اینها نیست. فرعون به قومش می گوید چرا حضرت موسی طلا و نقره و زینت ندارد. همه هویت فرعون به همین زینت هاست. زینت ها و لباسش را از او بگیرید، دو قرآن نمی آرد. گفت من چقدر می ارزم؟ گفت انقدر. گفت این که قیمت لباسم است. گفت من لباس را قیمت کردم، خودت که

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۵۶

هیچی نمی ارزی. آدمی که اهل دنیاست هیچی ندارد. هرچه می خواهی قیمت برایش بگذاری قیمت کارخانه و ماشینش و هواپیمای شخصیش و جزیره خصوصی اش است. اینها را ازش بگیرد دیگر چی دارد؟ هیچی.

آدم مختال فخور است که حواسش پرت می شود و نمی تواند مسابقه بدهد. خیال می کند اینها ملک خودش است، مشغول می شود. شرافتش هم به همین ها بسته است. وقتی شرافتش به اینها بسته است **«الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ»** (حدید/ ۲۴) خودش بخیل است و اقامه بخل هم می کند. یک جامعه بخیل درست می کند. نمی گذارند امکانات خرج بشود. مومن چطوری است؟ مومن از این دست می گیرد و از آن دست تحویل می دهد. فقط مواظب است درست تحویل بگیرد و درست تحویل بدهد. مثل یک آدمی که پشت گیشه نشسته و پول می گیرد و بعد پول هم تحویل می دهد. مال خودش که نیست. آدم وقتی خیال می کند مال خودش است، در جیبش می گذارد. دیگر نمی تواند برای خدا خرجش کند، آنوقت گرفتار می شود.

پس مقابل این آدم هایی که اهل مسابقه اند، زاهدند و فارغ از قبض و بسط ها هستند؛ انسان های مختال فخور بخیلی هستند، که اقامه بخل می کنند. آنهایی که اهل مسابقه اند، همه امکاناتشان را می آورند. می خواهد اول کسی باشد، که امکاناتش را در راه خدا می دهد. مسابقه یعنی اینکه در خرج کردن امکاناتش برای خدا بر همه سبقت می گیرد. **«آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا»**؛ این مسابقه یعنی همین **«انفقوا»**، یعنی مالتان و جانتان را بیاورید و اول کسی باشید که می آورید. به بهترین شکل خرج کنید. این همان دستورات است. اینهایی که در دنیا مشغول انفاق و مشغول خرج کردن و هزینه کردن برای خدا هستند، دارند مسابقه می دهند، تا هر چه زودتر جانش را بدهد. روز عاشورا اینطور بود؛ می خواست زودتر از همه برود و فدایی امام حسین بشود، به بهترین شکل فدایی بشود. اینهایی که اهل مسابقه هستند، اسیر خوشی ها نیستند. یک عده ای هم هستند که در دنیا مختال فخورند. اینها اصلا امکانات را خرج نمی کند، که مسابقه بدهند.

وقتی امکانات را در راه خدا خرج می کنی، دیگر نگران نباش. نگران این آمد و شدها نباش. به سرعت از این دست بگیر و از آن دست تحویل بده. اصلا حواست هم پرت نشود. فقط مواظب باش به دقت تحویلی بگیری و به دقت تحویل بدهی. این انسان را به مغفرت و رضوان و به آن بهشت می رساند. اما اهل حیات الدنیا مختال فخورند. **«يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ»** اینها رویشان را از خدا برمیگردانند و وارد میدان

مسابقه نمی شوند. نمی خواهند جزو کسانی باشند که قبل از همه جان و مالشان را در راه خدا می دهند. اهل این کار نیستند. قرآن می فرماید: «وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» خدا بی نیاز از شماست، احتیاجی به شما ندارد. در غنایش هم حمید است، این توضیح می خواهد.

بنابراین دو جریان در عالم است؛ حیات الدنیا و حیات الآخرة. آنهایی که مومن بالله و رسول اند، در دنیا هم در حیات الآخرة هستند و اهل مسابقه اند و قبض و بسط ها مانع راهشان نمی شود. آنهایی که در حیات الدنیا هستند، حواسشان پرت می شود و مشغول لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثرند. اینها همه هستی شان همین امکاناتشان است و فخور و بخیل اند. رویشان را از خدا برمی گردانند و حاضر نیستند، با خدا معامله کنند. آنهایی هم که اهل مسابقه اند، اینطوری اند که همه چیزشان را به خدا می دهند. زودتر از همه می خواهد سرش را بدهد. آن وقت سیدالشهداء اسبق السابقین است. راه را بر همه عالم باز کرده است.

در مجلس یزید، رو کرد به امام سجاد علیه السلام و این آیه را خواند: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (شوری / ۳۰)، خدای متعال می فرماید این حوادثی که برای شما پیش می آید، مكتسبات خودتان است، علتش آنجاست. حضرت فرمودند این آیه مربوط به ما نیست. می خواست بگوید اگر شما شهید دادید و اگر اسیر دادید، خودتان مقصرید. حضرت فرمود آن آیه ربطی به ما ندارد. به تعبیر من تو برای ما قرآن نخوان. حضرت این آیه را خواندند و فرمودند: آیه ما این است «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» ما آن اسبق السابقینی هستیم که داریم در راه خدا مسابقه می دهیم و راه را برای همه باز می کنیم.

اگر سیدالشهداء نرفته بود، راه برای بقیه بسته بود. ما آن سابقین هستیم و اصلا هم نگران آمد و شدها نیستیم. سرمان را به خدا داده ایم و داریم با خدا معامله می کنیم. هرچه خدا به ما داده را زودتر از همه به خدا برمی گردانیم. سعی میکنیم لطیف تر و دقیق تر و به بهترین شکل به خدا برگردانیم. یک ترک اولی در آن نباشد، یک طلبکاری نباشد، یک تسویف و تأخیر نباشد. لذا فرمود ما نگران نیستیم که چیزی از دست رفته است. آن غصه غیر از تأسف خوردن بر دنیاست، غیر از دلخوشی به دنیاست. ما دلی نبسته بودیم، که حالا بخوایم غصه بخوریم. چیزی از دست نرفته است.

حضرت فرمود آیه ما این است، اشتباه نکنید. آنهایی که دنبال سر امام حسین حرکت می کنند، حضرت راه را باز کرده است، اینها در حیات الآخرة اند. حضرت راه حیات الآخرة را باز کردند و اول کسانی

که با حضرت رفتند، همان شهدای حضرت هستند. حواریون حضرت السابقون السابقون اند، قبل از همه به سیدالشهداء پیوستند. فرمود حواریون هر امامی همان السابقون السابقون اند. روایتش را ملاحظه فرمودید، اینها قبل از همه رفتند. راه را برای ما هم باز کردند. خود حضرت هم اسبق السابقین است. السلام علیک یا ابا عبدالله.

گفتار ۹

رابطه امام - امت در حیات دنیا و حیات الآخرة (۲)
مقام «صاحب الأمر» در مقابل نظام سلطه

نهم محرم ۱۴۰۲ - هیأت ثارالله

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. بر اساس بیان نورانی قرآن اجمالاً اشاره شد که در عالم ارض دو جریان امامت وجود دارد و بر محور این دو جریان امامت دو امت ساخته می شود و دو عالم شکل می گیرد، که مختصات این دو عالم و این دو امت با هم تفاوت هایی جدی دارد. اهداف، مسیر، قوا و صفاتی که در این دو امت کار می کند و روابطی که بین این امت ها هست، کاملاً با هم متفاوت است. هر دو هم در عالم ارض شکل می گیرد و البته تا عالم بعد امتداد پیدا می کند. همینجا تمام نمی شود و در عوالم بعد هم همین دو جریان هست. این دو امام و پیروانشان در عوالم بعد هم هستند. تفاوت این دو عالم را هم اجمالاً اشاره کردیم. حالا یک بار دیگر من بعضی آیات مربوط به امامت - البته فراوان هستند - را تقدیم می کنم. روایاتی که ذیل این آیه ها هست را هم بیان می کنم، تا بعد به بعضی از سوالات و شبهه هایی که مطرح شده است، پاسخ بدهیم.

۱. حقیقت امامت در قرآن و روایات

عرض کردم در قرآن خدای متعال این دو جریان را معرفی می کند. نسبت به فرعون می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص/ ۴۱) ما اینها را ائمه قرار دادیم. امام اند و دعوتی دارند، ولی دعوتشان به سوی آتش است. مردم را به سوی آتش دعوت می کنند و مقصود هم این نیست، که فقط به آتش جهنم دعوت می کنند، آن چیزی که الان به او دعوت می کنند، عالم نار است.

- توصیف امامت به «هدایت بالأمر» در آیات قرآن

آیاتی هم در نقطه مقابلش داریم که می فرمایند: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء/ ۷۳) یا «وَجَعَلْنَا

مِنْهُمْ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (سجده/۲۴) خصوصیت اصلی آنها این است که هدایت می کنند. هدایتشان هدایت به امر الهی است. در سوره مبارکه انبیاء خدای متعال در باب حضرت ابراهیم فرمود: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» (انبیاء/۷۲) حضرت اسحاق و یعقوب را اضافه به ایشان دادیم. حضرت اسماعیل را که به ایشان عنایت کردیم. اضافه بر او دو پیامبر دیگر هم به ایشان داده شده است. اسحاق و فرزند حضرت اسحق که یعقوب است. «وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» و همه انبیائی که نسل حضرت ابراهیم خلیل هستند را از صالحین قرار دادیم. بعد می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» یک جریان هم جریان امامت است که امت را به سمت آن مقصدی که خدای متعال معین کرده، هدایت به امر الهی می کنند. «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» آن امر الهی در دستشان است و با آن امر هدایت می کنند.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ» وحی ای که به این ائمه می کنیم، از این جنس است «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ» آنچه به اینها وحی می شود، فعل خیرات است. چیزی جز خیر از دست این امام صادر نمی شود و بعد توضیح داده، «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» اینها از پیش برای ما عابد بودند، عبد خدا بودند. این عبودیتی که داشته اند، منشأ این می شود که به ایشان امامت بدهند. امامتشان هم اینطوری است که «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» هدایت به امر الهی می کنند، ائمه ای هستند که مورد عنایت و الهام اند. آنچه به ایشان الهام می شود «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ» است. آنها اقامه صلوات می کنند، یاد خدا و ذکر الهی را در جامعه اقامه می کنند، رابطه شان با خدا رابطه صلوات و ذکر است. رابطه شان با امت رابطه دستگیری و ایتاء زکات است و همین را در امت خودشان هم اقامه می کنند و آن امت اهل صلوات و زکات می شوند. امتی که از یک طرف متصل به حضرت حق هستند، نتیجه این امامت است. امتی که عمود خیمه زندگی شان نماز و توجه به خدا و ذکر است. تمام زندگی شان ذیل ذکر قرار می گیرد. وقتی در جامعه ای اقامه صلوات شد، همه چیز رنگ و بوی صلوات به خودش می گیرد، لذا بازارشان هم رنگ مسجد پیدا می کند. بالعکس اگر در جامعه ای اقامه غفلت و لهو شد، مسجد هم بسازند، مسجدشان هم ملحق به محل لهو و لعب شان است.

بنابراین یک جریان امامت است که «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»، اینها از قبل بنده ما بودند. این عبادمان را امام قرار دادیم. وقتی عبد امام می شود، اینطوری می شود. بنده خداست و در مقام امامت هم بندگی می کند، خدایی نمی کند، تفرعن نمی کند. چنین امامی کارش چیست؟ هدایت به امر الله است.

یک آیه دیگری هم در سوره مبارکه سجده در باب بنی اسرائیل است که می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ» (سجده/ ۲۳) ما یک کتابی به حضرت موسی عنایت کردیم که این کتاب حامل هدایت بنی اسرائیل بود، با این کتاب بنی اسرائیل را هدایت می کرد. «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» ما از اینها یک ائمه ای انتخاب کردیم، که برای بنی اسرائیل امام باشند و بقیه از آنها تبعیت کنند. اینها بنی اسرائیل را راهبری کنند. اینها چه کار می کردند؟ «يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»، امامی که هدایت به امر کند و امر الهی در دستش باشد و با این امر امت را پیش ببرد. «لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» چرا اینها را امام قرار دادند؟ چون اینها در راه خدا پایداری می کردند. آن کسانی که صابرند و پایدارترند و اهل یقین به آیات اند. نشانه های راه را می بیند و تردید نمی کند. امامی که اهل یقین نیست، نمی تواند هدایت به امر بکند. امامی که پایدار نیست، نمی تواند امت بسازد. این ائمه یقین به آیات دارند، نشانه های راه را می بینند، تردید نمی کنند، راه را می شناسند، مردم را در راه می برند و پایداری در راه و استقامت دارند. «وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» اینها عبد خدا هم هستند. بندگی و استقامت در راه و یقین به آیات خصوصیت این امام است.

حالا چطوری مردم را هدایت می کنند؟ «يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»، هدایت به امر می کنند. سرمایه ای که خدا به ایشان می دهد و کمک شان می کند، تا بتوانند راه را پیش ببرند، چیست؟ «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ» به آنها وحی می شود. آنچه که به آنها وحی می شود، فعل الخیرات است، اقامه صلوات و ایتهای زکات است. این یک جریان امامت در مقابل آن جریانی که «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» است، که دعوت به جهنم می کنند. این جهنم از همین دنیا شروع می شود. این مناسبات «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ» و هدایت به امر از همین دنیا شروع می شود. حالا روایات ذیل این دو آیه را تقدیم کنم تا که یک جمع بندی بشود.

- تفسیر «هدایت بالأمر» در روایات اهل بیت (علیهم السلام)

روایت در بصائر الدرجات است: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتَهُ يَقُولُ إِنَّ الدُّنْيَا لَا تَكُونُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامَانٌ»^۱ از امام صادق علیه السلام نقل می کند که تا دنیا هست این دو تا جریان هم هست. -البته حالا در دوران ظهورش ممکن است استثناء باشد- «بَرٌّ وَفَاجِرٌ» امام بر و امام فاجر و اهل فجور و گناه «فَالْبَرُّ الَّذِي قَالَ اللَّهُ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» امام بَرّ امامی است که

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۳۲

خودش اهل خیرات است و دعوت به خیر می کند. امام فاجر چه کسی است؟ «أَمَّا الْفَاجِرُ فَالَّذِي قَالَ اللَّهُ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» این ائمه در دنیا امداد می شوند، ولی در قیامت این امام امداد نمی شود. امتش و خودش بدون نصرت الهی باقی می ماند.

روایت بعدی باز از بصائرالدرجات است؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا إِمَامٌ عَادِلٌ وَ إِمَامٌ فَاجِرٌ»^۱ کار مردم پیش نمی رود و زندگی شان نظم و انسجام پیدا نمی کند و اداره نمی شود، الا با امامی که یا فاجر است یا عادل است. بنابراین آنهایی هم که اهل فجورند، امامی دارند. او هست که زندگی شان را تنظیم و اداره می کند، «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ قَالَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ».

پس این دو امامت تعطیل بردار نیست؛ این طور نیست آنهایی که با امام عدل راه نمی روند، کسی آنها را راهبری نمی کند. آنها را هم کسی راهبری می کند. آنهایی که با امام عدل راه نمی روند، امام فاجر است که راهبری شان می کند. او هم دعوتی دارد و دعوتش هم با دعوت امام عدل متفاوت است. از روایت اول استفاده می شود که تا دنیا هست، این چنین است. اینطور نیست که حالا تمام باشد. دو جریان و دو امامت است. اصلاح این دو امت با امام است. البته معنای اصلاح در اینجا به معنای حقیقی اش نیست، بلکه یعنی تنظیم و تدبیر امورشان و الا از کار امام باطل تعبیر به فساد می شود. او در امت خودش فساد می کند، ولی اصلاح به معنی تنظیم امور و راهبری و هدایت امت دست امام است. اینطوری نیست که خوب ها امام دارند و بدها رها هستند. آنها هم یک کسی هست که کارشان را تنظیم می کند و امرشان را اداره می کند. «لَا يُصْلِحُ» تعبیر این است که اینطور نیست که خیال کنیم مردمی بدون امام هستند. این نکته مهمی است که کسی خیال نکند، آنهایی که از زیر چتر امام عدل خارج می شوند، از زیر چتر سیدالشهداء بیرون می روند، امام ندارند. یزید امام آنها می شود. امامشان ابن زیاد می شود. از امامت امیرالمومنین خارج شدی، امامت معاویه است؛ تعطیل بردار نیست.

روایت بعدی را از تفسیر فرات بن ابراهیم تقدیم می کنم. در خصوص آیه شریفه «جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»، عرض کردم که ظاهرش راجع به بنی اسرائیل است. حضرت فرمود: «نَزَلَتْ فِي وَ لَدِ فَاطِمَةَ خَاصَّةً»^۲ این آیه ناظر به فرزندان حضرت زهراست. در نسل حضرت زهرا^{علیها السلام} یک ائمه ای قرار دارد که

۱. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ۱، ص: ۳۳

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص: ۳۲۹

هدایت به امر می کنند. این امامت ترازش اینطوری است. اینطور نیست که هر مومنی بتواند امام بشود. امامت حق یک امامت در تراز اهل بیت است. مومن ولو مومن صالح نمی تواند، این امامت را داشته باشد. امامت حق در تراز مثل سیدالشهداست. به این هم توجه داشته باشید.

در روایت دیگری که تأویل الآیات ذیل همین آیه سوره مبارکه انبیاء «جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» نقل کرده است، امام باقر علیه السلام فرمودند: «يَعْنِي الْأُمَّةَ مِنْ وَدِّ فَاطِمَةَ»^۱ این آیه ناظر به ائمه از فرزندان حضرت زهراست. یازده امامی که همه آشنا هستیم. «يُوحَى إِلَيْهِمْ بِالرُّوحِ فِي صُدُورِهِمْ» اینها امداد می شوند. وحی به ایشان می شود. شاید معنایش این باشد که کلمه روح در اختیارشان قرار می گیرد.

همانی که خدای متعال در باب وجود مقدس نبی اکرم در آیات آخر سوره مبارکه شوری می فرماید. خدای متعال اگر با بشری تکلم کند، تکلم خدا از سه حال خارج نیست؛ کسی که کلیم می شود سه جور خدا با او صحبت می کند «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ» (شوری/ ۵۱) یا از جنس وحی است، یا از ورای حجاب است، مثل صحبتی که با حضرت موسی در اولین تکلم شد و از ورای درختی خدای متعال با او صحبت کرد. یا اینکه فرستاده ای می آید، جناب جبرئیل می آید و واسطه می شود. «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (شوری/ ۵۲) ما با شما صحبت کردیم؛ وجود مقدس نبی اکرم کلیم الله است، یک روحی به حضرت اعطا شده است که خدای متعال می فرماید: «جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» آن چراغی که در وجود مقدس نبی اکرم روشن شده است، همان روح است و با این همه عالم هدایت می شوند.

در یک روایتی از امام صادق علیه السلام سوال کرد، علوم شما مستند به چیست؟ مستند به کتبی است که در اختیار شماست؟ کتابی دارید که دیگران ندارند و از روی آن کتاب می فهمید یا اینکه مستند به معلمی است که خدای متعال برای شما قرار داده است و دیگران از آن معلم محروم اند؟ استاد و کتاب خاصی دارید؟ حضرت فرمودند امر از این خیلی مهمتر است و بعد اشاره فرمودند به همین آیه «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ». ما یک حقیقتی را به شما اعطا کردیم، که همه کتاب و همه مقامات ایمان در این حقیقت به شما عنایت شده است. دیگران اگر بخواهند به ایمان برسند، به کتاب بخواهند برسند، باید از آن طریق استفاده نکنند. حضرت فرمود که این روح بعد از وجود مقدس نبی اکرم به امام منتقل می شود. لذا وقتی این روح به امام منتقل می شود، احساس می

۱. تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ۳۲۳

کند که امام شده است. امامت منتقل می شود، انتقال امامت به انتقال این روح است. بنابراین امامی که خدا قرار می دهد، او را امداد می کند. اینطوری نیست که خدای متعال حضرت سیدالشهداء را امام می کنند و رها می کنند «جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» هدایت به امر می کند. امر الهی در دست اوست و این امام موبد به روح است، آن حقایق در اختیار اوست. در روایات ابوابی در باب علوم ائمه علیهم السلام است؛ امام وقتی به امامت می رسد، یکی از تعبیر این است که بین امام و خدای متعال یک عمودی از نور قرار داده می شود، که این همان روح است. امام در این عمود از نور باطن و خصوصیات امت را می بیند. وقتی می خواهد امامت کند، وضع امت را مشاهده می کند. لذا امام شاهد است، «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (بقره/۱۴۳). پس یک طرف امامی است که عبد است. امامی که «كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» اهل یقین است، اهل صبر و پایداری است. امامی است که خدای متعال وقتی او را امام قرار می دهد، روحی را در او می دمَد که همه حقایق در اوست. یک شعاعی از نور در اختیار او قرار می گیرد، که در آن شعاع ظاهر و باطن شان را مشاهده و بعد هدایت می کند. این یک طرف است.

یک روایت دیگر هم تقدیم کنم. حفص بن غیاث می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمودند: «إِنَّ مَنْ صَبَرَ صَبْرًا قَلِيلًا وَإِنَّ مَنْ جَزَعَ جَزَعًا قَلِيلًا» کسی که در راه خدا پایداری می کند، خیلی این دوران صبوری طولانی نیست، تمام می شود. مهلت ده سال و بیست سال و پنجاه سال است. آنهایی هم که جزع می کنند، دورانش طولانی نیست. بعد حضرت فرمودند: «عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ»، تو از آنهایی باش که در همه امور صبوری و پایداری می کنی و در راه خدا مراقب امر الهی هستی. «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالصَّبْرِ وَالرَّفْقِ» خدای متعال این وجود مقدس را مبعوث کرد و او را به صبر و رفق دستور داد، که در راه خدا پایداری کند و با مردم مدارا کند، با صبوری امت را بسازد و مردم را راهبری بکند. «ثُمَّ بُشِّرَ فِي عَثْرَتِهِ بِالْأُمَّةِ وَوَصِّفُوا بِالصَّبْرِ» بعد هم به حضرت بشارت دادند، که ائمه ای که در نسل و عترت شما هستند، ائمه ای هستند که اهل پایداری در راه خدا هستند. با صبوری کار را جلو می برند و امت را می سازند.

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» این آیه باز به همین ائمه از نسل حضرت تطبیق شده است. این ائمه ای که خدای متعال در عترت نبی اکرم قرار داده ائمه ای هستند، که

اهل پایداری و یقین و استقامت در راه خدا هستند. وقتی این بشارت به حضرت داده شد «قَالَ الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» صبر نسبت به ایمان مثل عضو رئیسه است. او نباشد بیکره ای نیست، یعنی امام صابر به منزله رأس امت است. امامی که صبوری و استواری و استقامت می کند. اگر این امام صابر نباشد، امتی نیست. امت مومن امتی است که امامش امام پایدار و صبور در راه خداست. حول این امام یک امتی شکل می گیرد. این روایت، روایت لطیف و مفصلی است و خودتان ملاحظه بفرمایید.

– تبیین «هدایت بالأمر» بر اساس مقام «صاحب الأمر» امام

پس دو جریان امامت است؛ در مورد «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در بعضی روایات دارد که «يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ»^۱ فرمان خدا را مقدم بر فرمان خودش می کند. هر کجا می خواهد امت را اداره کند، اول امر خدا و بعد امر خودش است. کسی که امام می شود، امری دارد، فرمانی دارد و فرمانش هم نافذ و جاری است. دیگران هم باید از این فرمان اطاعت کنند. فرمانش در عالم ملکوت هم کار می کند. قوایی که در اختیار امام حق است، عالم ملکوت و عالم ملائکه است. همه شما می دانید شب قدر «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (قدر/ ۴) تمام عالم ملائکه همراه با روح، آنهایی که شئون مختلف عالم به آنها مربوط است «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» محضر امام می آیند و خودشان را با امام تنظیم می کنند. بنابراین آنها هم تحت فرمان امام اند و قوای امام اند که در عالم کار می کنند. با اینها امام امت می سازد.

این جریان امامت، امامتی است که امر و فرمانی دارد و فرمانش نافذ است. عالم ملائکه هم تحت این فرمان هستند، اما این فرمان ذیل فرمان خداست. امر خدا در وجود امام تنزل پیدا می کند. امری که از خود امام صادق می شود، تابع آن امر است. آن فرمان می آید و تبدیل به فرمان امام می شود. چون امر الهی وقتی می خواهد در عالم بیاید، مستقیم که به ما نمی رسد «بِتَنْزِيلِ الْأَمْرِ بَيْنَهُنَّ» (طلاق/ ۱۲) امر الهی در سماوات نازل می شود تا به ما می رسد. این فرمان به قلب امام می رسد و از قلب امام جاری می شود. پس امام خودش امری دارد و این امر در عالم کار می کند و ما باید از این امر تبعیت کنیم. این امر امام تابع امر خدای متعال است. «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» یعنی این؛ نه اینکه امام خودش امری ندارد، صاحب الامر است، اولوالامر است، اما این امر ادامه امر الهی است. لذا در روایت دارد که «وَصَلَّ طَاعَتَنَا بِطَاعَتِهِ»^۲

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۱۶

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۸۲ (فی المصدر: وَصَلَ اللَّهُ طَاعَةَ وَلِيِّهِ أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ وَ طَاعَةَ

رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ)

این امر، وجوب طاعت می آورد. در روایات مکرر این مطلب است، من یکی را از امام رضا علیه السلام در کافی شریف نقل می کنم؛ حضرت فرمودند که نه من و نه اجدادم نگفتیم که مردم عبد و برده ما هستند. در یک روایتی دارد اگر مردم برده ما هستند، ما از چه کسی آنها را خریده ایم؟! اینکه اصلاً مقامی برای امام نیست که مردم برده او باشند. این چه تعریفی از امام است؟! خب یک برده دار هم ممکن است، هزارتا برده داشته باشد! اینکه مقامی نیست. در نظام برده داری هزار تا مالک برده است. این که شأنی نیست. فرمود اینطوری نیست؛ ما نگفتیم مردم عبید و برده ما هستند. اگر یک جایی گفته شده، مقصود این است «وَلَكِنِّي أَقُولُ النَّاسُ عَبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ»^۱ که در مقام طاعت باید به فرمان ما گوش بدهند. فرمان ما باید در عالم اطاعت بشود، به خاطر اینکه امام صاحب آن امر الهی است. این که می گویند «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ»، چون وقتی امر الهی در دست امام است، این امر باید اطاعت بشود، امر خداست. این معنایش این نیست که مردم برده امام هستند. بعضی وقتها ما یک ادبیاتی به کار می بریم که مرضی خود ائمه علیهم السلام نیست و مقامی هم برای ائمه به حساب نمی آید. حالا فرض کنید همه مردم برده امام باشند، اینکه برای امام علیه السلام مقامی نیست.

امام آن کسی است که، «لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِأَيَاتِنَا يُوقِنُونَ» اهل یقین به آیات و اهل پایداری در راه خداست. امام آن کسی است که «وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» مقام بندگی داشته و لذا با آن مقام بندگی این امر برای امام حاصل می شود و خدای متعال امر خودش را از طریق او در عالم جاری می کند. صاحب الامر می شود و ما باید از این امر تبعیت کنیم. این امامی است که مؤید به یک قوایی است؛ مؤید به روح القدس است و الهاماتی دارد «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ» آنچه که به این امام می رسد و بعد در امر امام جاری می شود، «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» و «إِقَامَ الصَّلَاةِ» و «إِيتَاءَ الزَّكَاةِ» است. امتی اهل توجه به حضرت حق و اهل دستگیری از همه می سازد. یک چنین امتی ذیل این امام ساخته می شود. امامی است که «يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ» بر اساس هوای خودش هیچ فرمانی صادر نمی کند. فرمان خدای متعال می آید و بر اساس او امری از امام صادر می شود.

حالا این امامت با امامت آن طرف مقایسه شود؛ «بَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» است، دعوتشان متفاوت است. به تعبیر روایت «يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ»، یعنی کاری با فرمان خدا ندارد و فرمان خودش را جاری می کند. این همان استکبار و طغیان است. دیگر عبد نیست. تفاوت این دو امام کاملاً پیداست. یکی نفسش

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۸۷

کار می کند و فرمان خودش را جاری می کند، که می شود همان استکبار. یکی هم فرمان خدای متعال را جاری می کند، چون عبد است، اهل یقین و پایداری در راه خداست. امر الهی می آید «يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ» و آن را مقدم می دارد. همچنین از این روایت استفاده شد که این مساله اصلا تعطیل بردار هم نیست. تنظیم امور امت با امام است، حالا امام بر یا امام فاجر.

۲. تفاوت امامت با نظام سلطه و جامعه بازار

یک نکته ای را بعضی ها گفتند و من یک مقداری اشاره می کنم و ان شاء الله ادامه بحث را جلسه بعد تقدیم می کنم. آن نکته این است که به تعبیر امروزی نظام سیاسی که بر محور انبیاء و ائمه بر پا می شود، هم همان نظام سلطه است. ما دو جور نظام بیشتر نداریم. نظام سلطه که از بالا به پایین است و یکی فرمان می دهد و بقیه باید تبعیت کنند. این نظام، نظام سلطه است و فرق نمی کند پادشاه باشد یا ارباب باشد یا مالک باشد یا امام و پیامبر باشد. بنابراین دستگاه انبیاء هم در این تقسیم جزو همان نظامات سیاسی است، که یکی سلطه بر بقیه دارد و بقیه باید تبعیت کنند. در مقابل این نظام به قول خودشان جامعه ای است که همه هم عرض اند و اسمش را جامعه بازار می گذارند. یعنی هر کسی مساوی با بقیه است. در این جامعه همه یکسان اند، در این جامعه همه افراد امکاناتی که دارند، را در میدان می آورند و به نحو مساوی با هم رقابت می کنند. جامعه رقابت است و هر کسی توانا تر است، سهم بیشتری می برد.

صفات هم که می گویند در این جامعه باید وجود داشته باشد، تا جامعه پیشرفت کند و به قول خودشان به توسعه برسد، صفاتی از جنس حرص و حسد و استعلاء و برتری جویی است. اسم این صفات را هم صفات طبیعی می گذارند، که عرض کردم اینها صفات شیطان است. در روایات ما می گوید، اینها قوای جهل و قوای شیطان است، ولی اینها می گویند صفات طبیعی است. با این صفات طبیعی که طبیعت در ما گذاشته است، جامعه پیشرفت می کند و الا اگر این صفات را بگیرد و به جای سوداگری و منفعت طلبی و سود بیشتر بودن، محبت و دوستی و زهد و بی رغبتی بگذارید، با اینها حداکثر یک جامعه ساده شبانی درست می شود. لذا می گویند جامعه انبیاء در حد جامعه چوپانی است. حضرت موسی همینطور بودند. حضرت ابراهیم خلیل اینطوری بودند. می گویند بیش از این با آنها درست نمی شود.

در واقع دو تا اشکال می کنند؛ یکی این که می گویند جامعه انبیاء جامعه سلطه است و در دوران امروز ما از جامعه سلطه عبور کردیم و به جامعه ای رسیده ایم که جامعه بازار است و همه هم تراز همدیگر هستند

و در بازار با هم رقابت می کنند. قدرت، ثروت و توانایی های روحی شان را می آورند، میدان رقابت است. همه هم دنبال منفعت بیشترند؛ سوداگرند و جامعه ای که همه سوداگر و سودطلب و منفعت طلب و حتی سلطه طلبند، ولی بالاخره اینها مقابل هم که قرار می گیرند، یک جامعه متعادل ساخته می شود. حالا به تعبیر خودشان یک دست پنهانی اینها را تنظیم می کند! شما اگر آن دست پنهان را پیدا کردید، ما هم پیدا کردیم! می گویند این جامعه، جامعه خوب است و جامعه انبیاء هم جامعه سلطه است. بالاخره یک کسی آمده که صاحب امر است و مابقی باید به حرفش گوش بدهند. این یک اشکال است. اشکال دوم هم این است که می گویند در جامعه انبیاء با صفت ایمان و محبت و ایثار و فداکاری و اینها پیشرفت اجتماعی حاصل نمی شود. حداکثر چیزی که می شود، با آن بسازی یک جامعه بسیط و یک جامعه به شکل جامعه های ساده و اولیه است و بیش از این نمی شود.

براساس این نگاه اصلا امر امامت و هدایت و راهبری تعطیل بردار نیست. فقط تفاوتش این است که امام بَر است یا امام فاجر است. از متن این جامعه بازاری که اینها می گویند، بدترین سلطه پیدا شده است. این نظام سلطه کنونی هیچ سابقه تاریخی نداشته است. سابقه نداشته است که یک جمعیتی بر همه دنیا حکومت بکنند و مدعی دست به دست شدن قدرت و تحول کل جامعه جهانی باشند و برای کل جهان تصمیم بگیرند. این از دل همین جامعه بازار بیرون آمده است. این یک توهم است، که ما خیال کنیم که مردم هم عرض هم رقابت می کنند. بالاخره در این جامعه یک جریان اداره ای شکل می گیرد و از دل این اداره امامت و راهبری و تنظیم امر و هدایت بیرون می آید. این تنظیم امر به دست چه کسی می افتد؟ به دست امامی که «کَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»، در مقام بندگی است؟ امامی که صفات الهی در اوست، کریم است، سخی است، دستگیر است، غنی است، بی نیاز از امت خودش است؟ یا نه یک امامی که دارای صفت رذیله است؟ تفاوت بر سر این است.

اینطور نیست که اگر شما امامت حق را نپذیرفتید و زیر بار امام حسین نرفتید، یک جامعه بدون امامت و بدون رأس درست می شود. [امامت] تعطیل بردار نیست. تفاوتش در نوع امامت است. آن وقت آیا این امامت به این شکل از دلش سلطه بیرون می آید؟ امام می خواهد بر ما سلطه پیدا کند؟ سلطه ریشه اش در سلطنت طلبی و صفات رذیله است؛ امامی که عبد خداست، امامی که صاحب همه صفات کریمه است، امامی که مستغنی از امت خودش است و هیچ وقت محتاج به امت نیست، امامی که متصل به خدا و به خزائن الهی است و کارش «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» است و در حال بندگی است، از

حضرت حق تلقی می کند و بعد به امت می رساند، دستگیری می کند و هیچ نگاهی به پایین دست ندارد، هیچ ارتزاقی از پایین دست نمی کند؛ رابطه اش با جامعه خودش رابطه محبت است، رابطه خضوع است. این آیات به امیرالمومنین و مومنین تطبیق شده است «يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده/۵۴)، رابطه شان با خدای متعال رابطه محبت است، محبوب خدا هستند، محب خدا هستند. رابطه شان با مومنین چیست؟ «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» در مقابل مومنین متواضع اند و این محبت تواضع می آورد. می فرماید ما پیامبران را «أُدَبَّ نَبِيُّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ»^۱ با محبت تربیت کردیم، محبت الهی در وجودش هست و بعد او را با روح القدس حمایت کردیم و بعد حالا به او مأموریت دادیم که برود و مردم را دستگیری کند و بیاورد. آنچه که مشکل را حل می کند، اتصال به عالم الهی است.

آنچه که مشکل را حل می کند، محبت خداست. اگر کسی مستغرق در محبت خداست، با محبت نسبت به امتش می آید و روابط، روابط محبت می شود. اینکه شما این روابط را بردارید و جایش یک رابطه دیگری بگذارید کار دستگاه باطل است. «يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (بقره/۲۷)، به ما گفتند به امام پیوند بخورید، که این پیوند به رحمت خداست، رشته رحمت است. خودتان را از این قطع نکنید. امام رحمت موصوله است. از پیوند به امامی که رشته رحمت خداست، که سلطه طلبی و قدرت طلبی و منفعت جویی و سودجویی بیرون نمی آید. امام که سوداگر نیست. امام واجد محبت است و کارش ایثار و فداکاری است. برای هدایت ما پایداری می کند. اهل یقین و اهل عبادت است. اهل «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ» است. اینطوری مسئله ما حل می شود.

اینکه شما بگویید امامت نباشد، خب از دل جامعه بازار هم یک سلطه ای بیرون می آید. آن کسانی که تنظیم امر دست شان می افتد، همه چیز را به نفع خودشان تنظیم می کنند و همین هم در عالم شده است. تمرکز قدرت و ثروت و همه چیز در دست یک طائفه خاص در جهان است. در همین جامعه بازار بدترین نوع سلطه و شیطنت در این دنیای امروز اتفاق افتاده است. مدعی جامعه بازاری و می گویند طبقات در آن نیست! حالا این یک بحث پردامنه ای است و من دیگر ادامه نمی دهم. این خیلی واضح است که جامعه ای که اینها می گویند، جامعه ای که در آن سلطه نیست و از بالا به پایین امور اداره نمی شود، مردم هم عرض امور را تنظیم می کنند! بدترین سلطه ها در آن واقع شده است. سازمان ملل در همین جامعه شکل گرفته است. قدرت های برنده جنگ جهانی که جنگ را برای تسلط بر جهان راه

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۶۵

انداختند، نشستند و دنیا را بین خودشان تقسیم کردند. در همین ایران هم نشستند، سران برنده جنگ دوم نشستند و دنیا را تقسیم کردند. بعد به آن می گویند جامعه بازار! شما هرچه بخواهید یا نخواهید، واضح است که این شدنی نیست. از دل همین جامعه بازار یک عده ای زمام قدرت را به دست می گیرند، فقط فرقی این است که امامی است «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»، امامی است که منفعت طلب است، امامی است که به تعبیر قرآن درباره فرعون، خودش عذاب برای امتش بود «مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ * مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ» (دخان/ ۳۰-۳۱). انسانی که علو دارد، امامی که علو دارد، این عامل عذاب برای امت خودش است. کسی که اهل اسراف است و می خواهد سفره دیگران را تنگ کند، سفره خودش را گسترده تر باشد، این اهل عذاب است، این اهل تحقیر است.

پس فرق این است يك امامی است، که می خواهد از خدای متعال بگیرد و ببخشد و خودش گرسنه می ماند، که امتش سیر باشند. سوره هل اتی همین است. می فرماید امام ابرار اینطوری است، امامشان هم بَر است؛ «يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا» (انسان/ ۸) تنها لقمه سفره خودش را می دهد به مسکین و یتیم و اسیر. خود حضرت و صدیقه طاهره سلام الله علیها و فرزندانش سه روز با آب افطار می کنند. تفاوت این است.

شما دنبال کدام امام هستید؟! امامی که متصل به حضرت حق است، امامی که محبت دارد، امامی که اهل ایثار و فداکاری و «يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا» است یا امامی که مستکبر علی الله است و همه چیز را برای خودش می خواهد؟ امامی که دعوتش بر اساس امر خداست «يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ»، یا امامی که امر خودش را مقدم می دارد و با هوای خودش بر امت حکومت می کند؟ ذیل هوای نفس امام باطل قرار بگیریم یا ذیل امر الهی قرار بگیریم؟ مگر اینکه آدم بگوید اصلا امر خدا را نباید تبعیت کرد. چه کسی گفته از امر خدا تبعیت کنید؟ ما می خواهیم آزاد باشیم. این شدنی نیست؛ کسی که از امر خدا تبعیت نمی کند «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره/ ۲۵۷). خدای متعال عالم را اینطوری قرار نداده که آدم بگوید من بندگی نمی کنم و آزادم، اینطوری نیست. بندگی خدا را نکردی، بنده شیطان می شوی؛ سومی هم ندارد. یا بندگی خدای متعال است که غنی مطلق است و از طریق این عبادت به عزت و حکمت و رحمت می رسی یا بندگی شیطانی که «أَلَمْ نُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس/ ۶۰). این دو تا راه در عالم است.

اینکه فریب بدهند و بگویند، نباید خدا را بندگی کرد و دوره بندگی گذشته است و ما آزاد هستیم. کدام آزادی؟! آزادی از چه کسی؟! شدنی نیست. در این عالم عبادت تعطیل بردار نیست. موجود فقیر که نمی تواند تکیه به غیر نکند، نمی تواند از غیر نخواهد، نمی تواند نترسد، نمی تواند دل بستگی نداشته باشد، نمی تواند امکاناتش را هزینه نکند. فقط فرقی این است که دل بستگی به چه کسی پیدا می کند، از چه کسی استمداد می طلبد امکانات خودش را در کدام مسیر خرج می کند. نتیجه این هزینه کردن متفاوت است. اینطوری نیست که ما بگوییم، ما می توانیم يك جامعه ای داشته باشیم که در آن امامت است و یک جامعه ای داشته باشیم که اصلا در آن راهبری و امامتی نیست. الان هم دنیا همینطوری اداره می شود و یک اصولی را معین می کنند و بر اساس آن اصول دنیا را جلو می برند و تنظیم می کنند. فقط فرقی این است که آن کسی که بالای سر ایستاده مستکبر است یا عبد خداست؟ خیر از دستش جاری می شود «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»، یا منافع خودش را می خواهد و تکیه به پایین دارد؟ یا تکیه به خدای متعال دارد و با رفت و آمد مردم کم و زیاد نمی شود، یا کم و زیاد می شود. این تفاوتش است. جامعه بازار اصلا حرف موهوم بی معنایی است. وقتی آدم ها با صفات رذیله می آیند، سلطه طلبی وسط می آید و یک عده ای مسلط می شوند و کار را می گیرند و جلو می برند. فقط فرقی این است که یا انسان های سوداگر، منفعت طلب، سودجو و به قول خودشان گرگ صفت بالای سر جامعه قرار می گیرند یا انسان های عبد، زاهد، فارغ از آمد و شدها و اهل محبت و ایثار و فداکاری؛ «بَدَّلَ مَهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ تَقْدَرُ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» امام جامعه می شوند. ذیل یک امامی حیات الدنیا درست می شود و ذیل یک امام حیات الاخره درست می شود. یک بار دیگر بیان سیدالشهداء علیه السلام را بخوانیم. از حضرت در یکی از منازل نزدیک کربلا سوال کرد «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۱ یعنی چه که در روز قیامت هر جمعیتی را با امام خودشان صدا می زنیم و در محشر می آیند و باید با همان امام هم سیر کنند و با همان امام محشر می شوند. در دنیا فقط نیست که کار تمام بشود. این امامت در قیامت هم هست. حضرت فرمودند: بله آن امام دعوتی دارد و اجابت می شود «إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأُجِبُوهُ إِلَيْهِ» امامی هم به وادی هدایت دعوت می کند و با امام در وادی هدایت می آیند. «وَ إِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأُجِبُوهُ إِلَيْهَا» امام است و به وادی ضلالت حیرت و سردرگمی وادی تیه دعوت می کند؛ این هم اجابت می کنند. بعد فرمودند: «هُؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَ هَؤُلَاءِ فِي النَّارِ» بحث امامت نار

۱. الأُمالي (للسدوق)، النص، ص: ۱۵۳

و جنت است، نه اینکه امامت نیست. بعد به این آیه تمسک فرمودند: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (شوری/۷). یک نکاتی است که ان شاء الله جلسات بعد تقدیم می کنیم. السلام عليك يا ابا عبدالله.

گفتار ۱۰

تفاوت رزقها
در حیات الدنيا و حیات الآخرة

دهم محرم ۱۴۰۲ - هیأت ثارالله

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. دو مطلب را عرض کردیم؛ دو عالم و محیط در عالم ارض وجود دارد، ما فرزندان حضرت آدم که هبوط کردیم و در زمین زندگی می کنیم، دو محیط و عالم برای زندگی هست، دو جهان است؛ این دو تا جهان مختصاتی دارند، یکی عالم نور و یکی عالم ظلمت است. یکی عالم بصیرت و بینایی و فهم و یکی عالم عمایه و کوری است. یکی عالم هدایت و دیگری عالم ضلالت است. یکی عالم ذکر و یکی عالم غفلت و لهو است و خلاصه یکی عالم موت است و یکی عالم حیات است. ما در لبه این دو عالم هستیم.

- مختصات حیات الدنيا و حیات الآخرة (۴): موت و حیات

شاید تاویل آیه شریفه «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک/۲) هم همین است. مفسرین اینطوری معنا کردند که خدای متعال موت و حیات را آفریده است. ما اگر در این عالم همیشه زنده بودیم، امتحان سخت می شد. اگر بنا بود حیات ما در اینجا جاودانه باشد، امتحان سخت می شد. یا نه اگر حیاتی نبود، باز هم امتحانی نبود. ولی شاید یک معنای دیگری هم داشته باشد و آن این است که دو عالم آفریده شده است، عالمی که عالم موت است و اهل او میت اند «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْواتُ» (فاطر/۲۲)، یک عالمی هم اهلش زنده هستند. آدم در لبه این دو عالم است و حالا باید انتخاب کند. اینطوری امتحان محقق می شود. دائماً ما بین مرگ و زندگی انتخاب می کنیم. بین موت و حیات، بین نور و ظلمت، بین هدایت و ضلالت انتخاب می کنیم.

این دو جهان عرض کردیم که دو امام دارد. بر محور دو امام خلق می شود، دو هدف دارد، دو مسیر دارد. رابطه امام با امت دو جور است؛ رابطه يك امام با امتش رابطه عداوت است، رابطه امام دیگر رابطه

فداکاری و ایثار و محبت؛ «بَدَلَ مَهْجَتَهُ فِیْكَ لِيَسْتَنْفِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ» است. آن طرف به عکس است «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ» (فاطر/ ۶) با ما عداوت می کند، همه طرَحش، طرح عداوت است. البته پیداست که این طرح عداوت را در پوشش دوستی و رفاقت و اینها عرضه می کند، ولی واقعا طرح عداوت است. خودش می داند که دارد دشمنی می کند. روابط بین امت هم با همدیگر متفاوت است. روابط یک جا بر اساس محبت و فداکاری و ایثار و اخلاق حمیده است و یک طرف هم بر اساس صفات رذیله است. صفات این دو امت هم با هم فرق می کند. یکی جنود عقل است و یکی جنود جهل است. اینها را تقدیم کردیم. البته نکاتی مانده است که ان شاء الله اگر فرصتی شد در جلسات دیگری مفصل باید بحث بشود. روابط درونی این امت یک بحث بسیار پر دامنه ای در معارف ما است. بخش عمده ای از روایاتی که مرحوم کلینی در کتاب ایمان و کفر ذکر می کنند، مربوط به روابط مومنین با همدیگر است. یک بابی ایشان درباره خیرخواهی و نصیح باز کردند و می گویند اگر یک مومنی حاجتی از شما داشت و شما تمام وسعتان را برای حل مشکلش به کار نگرفتید و کوتاهی کردید، به خدا و رسول و مومنین خیانت کردید. یعنی روابط باید اینطوری باشد. روابط مومنین وقتی بر مدار امام قرار می گیرد، کانه امام اینطوری است، تمام وسع خودش را برای ما خرج می کند، حتی بیش از وسع و بیش از تکلیفی که خدای متعال از ایشان خواسته است.

این وجود مقدس آنقدر شبها بیدار بود و نماز می خواند و حتی نقل شده که سال ها بر روی پنجه به عبادت می ایستاد، که فرمود: «ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (طه/ ۲) ما نگفتیم آنقدر برای هدایت این مردم به خودت سختی بدهی، کما اینکه امیرالمومنین هم همینطور بود. فرمود برای من خوردن مغز گندم و عسل مصفا حلال است، ولی شبی سیر نخواستیم، تا مبادا در دوردست کسی گرسنه بخوابد. چه کسی این کار را می کند؟ امام ما اینطوری است «يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا» (انسان/ ۸-۹) نان سفره افطار خودشان را به مسکین و یتیم و اسیر می دهند و سه روز با آب افطار می کنند. هیچکس از آنها گرسنه تر نبود. بعد هم می گویند ما از شما انتظار تشکر نداریم. ما برای خدا داریم کار می کنیم. ما اگر دست شما را می گیریم، برای خداست. تازه نگران تان هم هستیم «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» (انسان/ ۱۰) یک روز سختی پیش روی ماست، ما نگران آن روز شما هستیم. امامشان اینطوری است.

معارف در این زمینه خیلی زیاد است. در روایت دارد که سیدالشهداء در غروب عاشورا وقتی که نصرت

الهی به کربلا مشرف شد، مخیر شدند که اگر بخواهید پیروزتان می کنیم و همه چیز را هم به شما برمیگردانیم و از خودتان هم هیچی کم نمی گذاریم. ولی یک عهدهی شما با خدا دارید، که این امت را با خودتان بیاورید، که آن از دست می رود. من اینطوری می فهمم. حضرت عرضه داشتند ما آماده رفتن در گودی قتلگاهیم، تا آخرش حضرت رفتند، حتی در گودی قتلگاه. بعضی این تعبیر حضرت را اینطوری معنا کردند که «إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»، دست من را بگیر را بعضی گفته اند یعنی کار من مثل حضرت ابراهیم تمام نشود و بگویند خب پاشو، من تا آخر ایستاده ام. آمده ام که این بالا را تا آخر بکشم، که ظهور به پا بشود، تا امت برسند. چون مزد شهادت حضرت ظهور امام زمان ارواحنا فداه است.

امتی که حول این امام با هم زندگی می کنند، محبت این امام در دلشان پیدا می شود. این محبت باید درون امت هم تسری پیدا کند. روابط شان با همدیگر رابطه محبت و امنیت است. نسبت به هم احساس امنیت می کنند. هرکجا محبت هست، امنیت هم هست. یعنی اگر واقعا محبت حقیقی بود، امنیت حاصل می شود. فرزند از ناحیه مادر هیچوقت در معرض خطر نیست، چون رابطه، رابطه رحمت و محبت است. ما هم از ناحیه خدای متعال در معرض خطر نیستیم، چون دامن رحمت اوست. در جهنم هم که باشیم و متوجه باشیم که او ارحم الراحمین است و حواسش به ما هست و دارد ما را تربیت می کند، در امنیتیم.

پس انتظار است که رابطه مومنین با همدیگر اینگونه باشد. ابواب مفصلی در این زمینه هست که ملاحظه کنید. این ابواب، ابواب فوق العاده ای است. کتاب الحجه کافی بحث امامت و حجت را مطرح می کند و کتاب ایمان و کفر جامعه بر محور این حجت و امام را توضیح می دهد که چه جامعه ای است. یکی نصح است که فرمود اگر خیرخواهی نکنید، خیانت به خدا و رسول کردید. نصح را هم اینطوری معنا می کنند و می گویند مبالغه در خیرخواهی است. وقتی هرچه توان دارید بگذارید، آن وقت نصح می شود. یک سر و گوشی آب بدهی را نصح نمی گویند. یک موقعی مومنی مشکلی را به ما می گوید و ما کار را از سر خودمان باز می کنیم. یک تلفن می زنیم و می گوییم جواب نداد، در حالی که اگر این کار مال خودمان بود، تا در خانه طرف هم می رفتیم و از خواب هم بیدارش می کردیم و می گفتیم آقا این کار را انجام بده، ولی وقتی مال یک مومنی است گوشی را می برداریم و می گوییم جواب نداد! این نصح نیست. گفتند روابطتان با همدیگر باید نصح باشد.

در مورد مشکل مالی خودمانم از زیر زمین هم شده پول در میاوریم و حلش می کنیم، ولی وقتی رفیق مان مشکل مالی دارد، فقط از خودمان رفع عذر می کنیم و می گوییم گفتیم ولی نشد. فرمود شما اینطوری شدید که بروید در خانه رفیقتان و خودش خانه نباشد و کیسه طلاهایش را بگیرید و مهرش را بشکنید و سکه طلاها را بردارید؟ گفت نه آقا، فرمود پس هنوز آنطور که ما می خواهیم نیستید. این روایات مکرر است. جامعه عصر ظهور چطوری است؟ فرمود در دوران ظهور اینطوری می شود. ما هنوز در دوره تقیه و هدنه هستیم. روابط حول الامام باید اینطوری باشد. مومنین با همدیگر ارتباطشان بر محور امامشان این شکلی می شود. حالا آن یک ابوابی دارد که خودش بحث پر دامنه ای است.

۱. تمایز رزقها و لذتها در حیات الدنیا و حیات الآخرة

امروز یک نکته ای را می خواستیم بگویم، ولی حالا مجال هم گذشت، شب روزه است. بحث رزق این دو امت است. در این دو عالم رزق نازل می شود. خدای متعال به دستگاه شیطان و به دستگاه نبی اکرم روزی می دهد. این رزق فقط اختصاص به خوردنی ها و پوشیدنی ها ندارد گوش ما رزق دارد، چشم ما رزق دارد، قلب ما رزق دارد. هر دو [جامعه هم] رزق دارند. رزق یکی لهُو است و رزق یکی آیات قرآن است. رزق یکی مشاهده آیات خداست، چشمش آیات می بیند. اصلا در بهار غرق و اسیر رویش گیاه نیست. در رویش گیاه جمال حق را می بیند. رزق چشمش است. آدمی که با امام حرکت کند، به بصیرت می رسد و عالم برایش آیات می شود.

آیه اش را یک روزی خدمت تان تقدیم کردم. رزق یکی هم این است که فقط اسباب را می بیند. می بیند این گیاه روید و خشک شد. در بهار خوش است و در پاییز غصه می خورد، ولی آن آدم در بهار یک جور لذت می برد و در پاییز جور دیگر لذت می برد. این یک آیه است و آن هم یک آیه است. این یک صحنه است و آن هم یک صحنه است. «عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَثَارِ وَ تَنَقُّلَاتِ الْأَطْوَارِ» در دعای عرفه سیدالشهداست، قسمتی که مرحوم سید بن طاووس نقل می کنند. من از اختلاف آثار تو از رفت و آمد شب و روز از رفتن بهار و آمدن پاییز، از رفتن جوانی و آمدن پیری، از اینها فهمیده ام که «أَنْ مُرَادَكَ مِنِّي» می خواهی که این صحنه های دگرگون را به من نشان دهی.

خیلی اتفاقات در عالم می افتد که ما نه می بینیم و نه می شنویم، آنقدر صوت ها هست، آنقدر صحنه ها هست و نمی بینیم. آنچه که به من نشان می دهی را برای چه نشان می دهی؟ این گشت و گذار و این تحولات عالم را نشان می دهی، «أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أُجْهَلَكَ» می خواهی خودت را در

همه صحنه ها به من نشان بدهی، تا من در همه این جلوه ها تو را ببینم. فرق است بین این آدمی که اسیر پاییز و بهار است و آن آدمی که در هر دو فصل با خدای خودش سیر می کند. این دو تا رزق است.

– حالات قلبی و صفات انسان، ریشه لذت‌ها و رزق‌های او

لذات ما رزق ماست. می دانید ریشه رزق و لذت کجاست؟ ریشه عمده لذات در حالات قلبی انسان است. انسان اگر حسود شد، یک نوع لذتی از این حسادتی که نسبت به یک مومن می کند، می برد. خدا به یک مومنی امکاناتی داده است و این می زند که از دستش در بیاورد، اگر به من هم نمی رسد، ولی لااقل او هم نداشته باشد. از این کار خودش لذت می برد. آدم بخیل از اینکه امکانات را جمع کند و به دیگران بخشش نکند، لذت می برد. آدم سخی هم از اینکه سر سفره اش بنشینند، لذت می برد. روایت را دیده اید که می فرماید اگر غذای آدم سخی را بخوری، در آن غذا شفاست. اگر غذای آدم بخیل را بخورید، در آن بیماری پیدا می شود - حواستان را جمع کنید. - این از همه وجودش می گند و لذت می برد. او از اینکه شما سر سفره اش نشسته ای، رنج می برد. لقمه های آدم را می شمارد. این از بخل لذت می برد و او از جود لذت می برد. این از حسادت لذت می برد و او از اینکه دیگران غرق نعمت هستند. وقتی می بیند که مورچه ای دارد گندمی را می برد، لذت می برد و می گوید الحمدلله که خدا به این رزق می دهد و حواش به این مورچه هم هست.

لذات آدم برای صفاتش است. صفات هم برمیگردد به اینکه در کدام امت است. اگر با امیرالمومنین است، صفات امیرالمومنین و جنود عقل پیدا می شود. حدیث جنود عقل و جهل را تقدیم کردم. اگر با امام باطل راه می روی صفات او در تو پیدا می شود. آنجا آدم از قتل و غارت و خیانت و سر مردم کلاه گذاشتن لذت می برد. کار آدم به اینجا می رسد. از گناه لذت می برد. رزقش همین است. باید سر مردم را کلاه بگذارد، تا کیف کند. نمی تواند فداکاری کند و لذت ببرد. در بازار اگر مشتری دیگری را بُر زد، لذت می برد. اما اگر مشتری اش را به دیگری بدهد، ناراحت است. یک مومن اینطوری نیست. بازار قدیم ما اینطوری بوده است؟! می گویند معروف بوده که اگر کاسبی امروز مشتریش خوب بوده است، وقتی مشتری می آمده می گفته امروز فروشم را کرده ام؛ بروید از رفیقم خرید کنید. ایشان امروز مشتری نداشته است. از این کار لذت می برد. آن طرف هم به هر کیفیتی شده چراغ هایش را نورانی تر می کند، ظاهرش را درست می کند، تا مردم را به سمت خود بکشاند، تا مغازه بغلی نروند. اسمش را هم رقابت آزاد و جامعه بازار می گذارند! هرچه اسمش را می گذارید، بگذارید. اسم که چیزی را عوض نمی کند.

رزق فقط خوردنی‌ها نیست، لذات آدم رزقش است. این از نافله شب لذت می‌برد. کم کم آنقدر عظمت پیدا می‌کند که جز از حضور خدا لذت نمی‌برد. لقمه را در دهانش می‌گذارد و تمام لذتش این است، که او دارد من را اداره می‌کند. از دست خدا گرفته و دارد می‌خورد. ولی آن یکی حواسش نیست، که همه رزقش از دست خداست. همه رزقش از سفره خداست، لذتش اینطوری است «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ ذِكْرِكَ» خدایا من از هرچیزی غیر از ذکر تو لذت بردم، خسارت کرده‌ام، غفلت کرده‌ام، گناه کردم. خدایا من استغفار می‌کنم. یعنی لذات طبیعی ندارند؟ چرا دارند؛ جنس لذاتشان عوض می‌شود. وقتی غذا می‌خورد بیش از آنکه از غذا لذت ببرد، از حضور لذت می‌برد.

در احوالات مرحوم شیخ انصاری نقل شده که یکی از شاگردان ایشان که خودش جزو بزرگان بود، وقتی به نجف رفت تا شاگردی شیخ را کند، خب مرحوم شیخ دو تا درس داشتند. یک درس خصوصی داشتند که در آن حوزه راه پیدا کردند. می‌رفت و زحمت می‌کشید، ولی می‌دید خیلی بهره نمی‌برد و نمی‌فهمد. محضر حضرت امیر رفت و گفت من آیت‌اللهی و مرجعیت را رها کردم و آمدم شاگردی کنم. اگر نفهمم که خیلی خسارت است. شب خواب دیده بود که وجود مقدس امیرالمومنین تشریف آوردند و یک قدحی دستشان است یا کسی دنبال ایشان بود که قدحی دستش بود. به عده‌ای می‌خوراند. یک ظرفی هم به این آقا داده بودند. این آقا همین که ظرف را گرفت، شروع کرد سرکشیدن، بعد نگاهش افتاد و دید مرحوم شیخ پشت سر حضرت امیر دارند راه می‌روند و یک قدح بزرگ دستشان است. محو جمال حضرت امیرند. گاهی هم از باب اینکه این اعطا و لطف حضرت است، یک قاشقی هم دهان می‌گذارند و می‌خورند؛ دو جور خوردن است.

از سفر حج برگشته است و بزرگترها دلشان برای خودش تنگ شده است، اما کودک با چمدانش کار دارد، زود می‌رود چمدان را باز می‌کند. هر دو هم لذت می‌برند، دو جور است. کاریش هم نمی‌شود کرد. آدم است دیگر. آدم بزرگ، بزرگ است و آدم کوچک، کوچک است؛ «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ ذِكْرِكَ». ما سر سفره خدا هستیم، آنقدر هم خدا به ما نعمت داده است «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ» (ابراهیم/۳۴) اگر اهلش باشید، غافل نباشید و بشمارید تمام نمی‌شود.

این دو جور لذت است. آدم محجوب و در حجاب از یک چیز لذت می‌برد و آدمی که پرده‌ها برایش کنار می‌رود، از یک چیز دیگری لذت می‌برد. او از این گیاه بهاری لذت می‌برد و خیال می‌کند این جمال مال این است. بعد هم که خشک می‌شود و زیر دست و پا می‌افتد، غصه می‌خورد. آن یکی ولی کاری با

این گیاه ندارد. او خدایی را می بیند که دارد این گیاه را می رویاند. اسماء و صفات او را می بیند، آیه می بیند. در بهار یک لذت می برد و در پاییز هم یک لذت می برد. در تابستان یک جور از گرما لذت می برد. در زمستان هم [یک جور.] وقتی هوا گرم می شود نمی گوید عجب [هوای گرمی.]، بلکه می گوید الحمدلله عجب هوای خوبی است، زمستان هم می گوید الحمدلله. از هر دویش لذت می برد. آن روزی که فقیر است می گوید الحمدلله و لذت می برد. آن روزی هم که غنی است می گوید الحمدلله. آن روزی که بیمار است می گوید الحمدلله و روزی که سالم است هم می گوید الحمدلله.

- تلاش شیطان برای تغییر لذت‌های انسان

دو نوع رزق در عالم است، یک رزق از سفره امیرالمومنین و یک رزق از سفره شیطان می آید. اگر با امیرالمومنین راه بروی از سحر لذت می بری. واقعا نمی تواند شب بخوابد، خوابش نمی برد. باید بلند شود و تلاوت قرآن کند. باید از «مَادَبَّةَ اللَّهِ» و از این رزق خدا بهره مند بشود. قرآن را نیمه شب می خواند و هزار بهره می برد، «أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يَحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَثِيرُونَ بِهٖ دَوَاءَ دَائِهِمْ»^۱ بلند می شود و خبردار می ایستد و خبردار می خواند. دواهای دردهای بی درمانش را از قرآن در می آورد. شفای قلب پیدا می کند، «شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ» (یونس/ ۵۷) این هم رزق است، ولی یک کسی هم تا سحر مشغول لهُو است، مشغول حرام هم که نباشد، همین که می خواهد دو رکعت نماز بخواند، دیگر حال ندارد، می رود می خوابد.

دو جور رزق است. رزق ندارد، چه کارش می شود کرد؟! این رزق هم یک مقدارش دست ماست. اگر در دستگاه شیطان برویم، رزق مان شیطانی می شود. اگر به طرف دستگاه شیطان بروی، از گناه لذت می بری. اشکال کار این است؛ شیطان می تواند مبدأ لذات آدم را تغییر بدهد. حالا نقطه مختصات لذت آدم دیگر فرق می کند. این طرف از یک چیزهایی لذت می برد و آن طرف هم از چیزهای دیگری لذت می برد. پس رزق دو طرف دارند. هر دو می خورند، هر دو می آشامند، هر دو به حسب ظاهر می خوابند ولی در دو تا عالم است. یکی خوابش هم ذکر است و یکی مسجدش هم بازی است. یکی تا آخر عمر بزرگ نمی شود «مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ» (عنکبوت/ ۶۴) و یکی از اول طفولیتش بزرگ است. این دو عالم است. رزق یک طرف رزق پاک است؛ خوردنی هایشان پاک است، پوشیدنی هایشان پاک و طیب است، صحنه هایی که می بیند پاک است، چیزهایی که می شنود پاک است. یکی هم همه اش نجس

۱. نهج البلاغة (للصّبحي صالح)، ص: ۳۰۴

اندر نجس اندر نجس است.

یکی از شجره طوبی و یکی از شجره زقوم در همین دنیا می خورد. آخرت هم که سر جای خودش است؛ «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ * كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ * كَغَلْيِ الْحَمِيمِ» (دخان/ ۴۳-۴۶) گناهکارها از شجره زقوم می خورند و مثل آب جوشان در دلشان میجوشد. یک لذتی هم می برند! گفت آقا مگر آدم مجبور است در جهنم اینها را بخورد؟ فرمود بله؛ مخلوق است و گرسنه می شود، باید بخورد و می خورد. «لَا طَعَامَ إِلَّا مِنْ غَسْلِينَ» (حاقه/ ۳۶) چرک است. حالا از این بدتر هم بعضی جاهای قرآن دارد و یک ترجمه هایی شده که آدم نمی تواند بگوید. مگر آدم می تواند بخورد؟ بله، می خورد. آب دهان سگش را می مکد. آدم سالم این کار را می کند؟! لذت می برد. چه می شود کرد؟! یک صحنه هایی نقل می شود که آدم حیرت می کند. قلاده گردن سگش می اندازد و برایش سر و صدا می کند و می چرخد و لذت می برد. خب ببرد، اشکالی ندارد؟! یک کسی را گفتند آب که از جوی می خوری، عقلت کم می شود. گفت ببخشید جناب، عقل چیه؟ گفت ببخشید، معذرت می خواهم، فکر می کردم شما چیزی می فهمید. دو تا عالم و دو تا لذت است، یکی حرام و یکی حلال است، یکی نجس و یکی پاک است، یکی طیب و طاهر و یکی خبیث است. لذت گوششان هم همینطور است، از لهو لذت می برد. تلاوت قرآن می کنی ناراحت می شود. ذکر مصیبت و یاد امام حسین برایش می کنی ناراحت می شود. یکی رزقش این است. استاد ما به یکی از این عزیزان مداحان خوب سیدالشهداء می فرمود که شما جای آن هالیوودی ها دارید کار می کنید. آنها قلوب را متمایل به دنیا می کنند و شما قلوب را متمایل به امام حسین می کنید. هنر آنها این است و هنر شما این است. دو تا رزق است؛ این تقلا می کند قلوب غرق در دنیا و شهوات بشود و آن تلاش می کند که قلوب را یک قدم به امام حسین نزدیک کند.

۲. مواجهه مؤمنانه با رزق های حیات الدنیا

دو تا سفره است؛ خدای متعال برای امیرالمومنین سفره پهن کرده است.

- رزق های کفار در حیات الدنیا، مسیر فتنه و رشد مؤمنین

گاهی سفره آن طرف هم آنقدر جلوه پیدا می کند که فتنه انسان می شود. فتنه ها فقط سختی ها نیست. فتنه هایی که به دست دشمن درست می شود، فقط سختی ها نیست. یک دسته اش سختی هاست. این تعبیر نورانی قرآن در سوره مبارکه عنکبوت است، که می فرماید: یک عده ای می آیند «وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا» (عنکبوت/ ۱۰) و حرفش را می زنند اما «فَإِذَا أُذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ»

صحنه رنج درست می شود و این صحنه رنج فتنه ای است که دشمن درست کرده است، ولی اگر خوب از آن استفاده کنی، مسیر خدا در این فتنه باز می شود.

«أُوذِيَ فِي اللَّهِ» نمی فرماید دشمن اینها را برای خدا ایذاء می کند، تا به خدا برسد. این زیاد که نمی خواهد اصحاب سیدالشهداء به خدا برسند. می خواهد راه را ببندد و ایذاء می کند. رنج ایجاد می کند، ولی وقتی در دل این رنج می رود، خدای متعال این رنج را تبدیل به مسیر تقرب می کند. «أُوذِيَ فِي اللَّهِ» نمی فرماید چه کسی ایذاء می کند. فاعلش مجهول است. آنکه ایذاء می کند که نمی خواهد من به خدا نزدیک بشوم، ولی وقتی تو تحمل می کنی این طریق قرب می شود. می فرماید این عذاب خدا نیست که از آن فرار کنی. این را باید در دلش بروی.

پس فتنه هایی که دشمن ایجاد می کند از جنس رنج است. محاصره می کند، میدان درگیری درست می کند، اتهام می زند، بدنام می کند. همین کاری که در کربلا بود. درست است این یک جور فتنه است. اگر نترسیدی در این فتنه طریق قرب باز می شود. ولی یک قسم فتنه شان همین سفره های شان است. خدای متعال برایشان سفره می اندازد و کار به یک جایی می رسد که در سوره مجادله که داستان تبری حضرت ابراهیم از کفار است، آنجا حضرت ابراهیم عرضه می دارد: «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (ممتحنه/۵) ما فتنه اینها نشویم. حالا این را چند جور مفسرین معنا کردند. روایتی که ذیلش آمده این است، می گوید قبل از دعای حضرت ابراهیم مومنین معمولاً فقیر بودند و آنها معمولاً وضعشان خوب بود. وقتی حضرت دعا کرد، متعادل شد. خدایا چرا امت من نمی تواند راه بروند و هرچه هست، دست آن طرفی هاست.

خدای متعال یک تعبیری در قرآن دارد که موید همین معناست. می دانید که رحمانیت خدا عام است. کفار هم سر سفره این رحمت نشستند. رحیمیت خدا رحمت های خاص است. ایمان و یقین و توکل و رضاست. این مال مومنین خاص است. اما یک رزق هایی هم دارد، که هم اینهایی که سر سفره خدا نشستند، می برند و هم کفار میخورند و کفران می کنند، کفر می ورزند. می فرماید: «لَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» (زخرف/۳۳) اگر نبود که مردم یک امت می شدند، «لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سَقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ» به آنهایی که کافر به خدای رحمان اند، آنقدر می دادیم که سقف خانه شان را از نقره بزنند. روایت این را معنا می کند و می فرماید، اگر شما مومنین صبر می کردید به آنها بیشتر می دادیم، ولی شما تحمل نمی کنید و الا به نفع خودتان بود. قرآن می فرماید اینها خیال می

کنند، که این امکانات به نفعشان است «إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا» (آل عمران/ ۱۷۸) ما این امکانات را بهشان می دهیم، تا طرح شیطنت شان را تا آخر ببرند، ولی در این طرح خسارت می کنند. حضرت فرمود مرگ برای مومن خوب است، چون خدای متعال می فرماید: «مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ» (آل عمران/ ۱۹۸) هر مومنی از دنیا برود، سفره بهتر پیدا می شود. برای کافر هم خوب است «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا» امکانات و فرصت هایی به ایشان می دهند. قرآن می فرماید اگر شما صبر می کردید، بیشتر از این بهشان می دادیم.

– چشم شستن از رزق های حیات الدنیا، لازمه بهره مندی از رزق های خاص حیات الآخرة

نمی خواهیم بگوییم از امکانات عالم نباید استفاده کرد. یک رزقی برای آنها در نظر گرفته شده، که گاهی این رزق فتنه مومنین می شود. قرآن می گوید اصلاً نگاهش نکن «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» (طه/ ۱۳۱) به شکوفه های دنیایی که در دست آنهاست، نگاه نکنید. خب چه کار کنیم؟ «وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ» پروردگارت برای مومنین یعنی آنهایی که دنبال تو حرکت می کنند، رزق بهتری در نظر دارد. آن رزق هم نازل می شود. منتها مسیر نزول آن رزق فرق می کند. در سوره مبارکه فتح می فرماید، آنهایی که با حضرت بیعت کردند و تا پای بیعت رضوان ایستادند و جانشان را حاضر شدند، بدهند، خدای متعال یک غنائمی برایشان در نظر گرفت. آنهایی که نیامدند، می گویند ما هم شریکیم. خدا می فرماید اصلاً اینطوری نیست. این غنائم، غنائم مومنین است. این مال دست هایی است که بیعت کردند و دست امین شدند. این رزق را به اینها می دهیم. سفره را برای اینها پهن می کنیم. نمی گذاریم دست آلوده در این سفره برود. باید بیعت کنید. دست امین بشو، تا یک رزق هایی بهت بدهند و الا اختیارش را دست تو نمی دهند. بله یک سری رزق ها را به همه می دهند. به امام صادق عرض کرد، آقا علم می خواهیم. فرمود برو آدم بشو. این رزقی نیست که ما به هرکسی بدهیم. برو بنده بشو. آنجا هم یک رزقی است، اما این رزق وقتی به انسان می رسد که، «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» چشمش را به سوی سفره ای که به روی فرعون پهن کردند، ببندد. اگر چشمت به سفره قارون و گنج قارون بود، آنچه دست حضرت موسی است، به تو نمی رسد. آنها که فقط گنج قارون را می دیدند، می گفتند: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ» (قصص/ ۷۹). جناب موسی چه چیزی برای ما آوردی؟! ما هم خوب بود مثل قارون آن طرف می رفتیم، تا دستمان پر میشد. آنهایی که «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (قصص/ ۸۰) خدا بهشان معرفت داده بود و پشت صحنه را می فهمیدند، می گفتند: «وَيَلْكُمْ ثَوَابُ

اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ» سفره ای که خدا برای حضرت موسی پهن کرده را با قارون مقایسه می کنی؟! تو مومن بشو «وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»، در کنار حضرت موسی پایداری کن، سفره تو از او رنگین تر است. واقعا شما سفره ای که امام حسین برای اصحابش انداخته است، را با سفره این زیاد یکی می کنید؟! هر دو تا هم سفره است. حضرت سفره انداختند و ابن زیاد و یزید هم سفره انداخته اند. دو تا سفره را یکی می کنیم؟! اینهایی را که کنار حضرت اند، همه به شهادت رسیدند. ولی شهادت هم رزق اینهاست. به امام حسین التماس می کردند. فرمود بلند شوید بروید. گفتند ما را محروم می کنید؟ دو تا رزق است؛ یکی به تعبیر قرآن حلال و یکی حرام است. نجس می خورند و نجس می شنوند و نجس می بینند. همه اش در آلودگی اند. کسی که با شیطان راه برود، همینطور است. فرمود کسی از خدا غفلت کند، شیطان را همراهش می کنیم «مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا» (نساء/۳۸). بعد هم می فرماید: «فَسَاءَ قَرِينًا». هر چه این دارد می رود، یک قدم جلوتر خودش می رود. رزقی است دیگر.

– ایمان و تقوا، طریق بهره‌مندی از برکات آسمانی

دو تا سفره در عاشورا پهن شده است؛ امشب شب عاشورا است، یک عده ای سر سفره این زیاد و یزید و بنی امیه به امید پیروزی و غنایم فردا دارند آواز می خوانند و خوشگذرانی و مستی می کنند. وعده های این زیاد و وعده های تو خالی یک رزقی است. اما این طرف هم «لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلِ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ» شب تا صبح مشغول عبادت می شود. زمزمه ای مثل صدای «دَوِيٌّ النَّحْلِ» می آید. زنبورهای عسل را دم کندوهایشان دیدید، آن طوری صداهايشان در هم پیچیده بود. مشغول مناجات با خدا بودند. این رزق است و آن هم رزق است. حضرت سفره را پهن کرده و آنها هم سفره پهن کردند. این رزق از یک مسیر خاصی نازل می شود. باید بیعت کنی و باید پاک بشوی. این رزق به دست ناپاک نمی رسد. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ» (اعراف/۹۶) باید ایمان بیاوری، دامنت را هم جمع کنی. یک سفره دیگر برایت پهن می شود، برکات از بالای سر می ریزد و از زیر پا رد می شود. «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص/۸۳) اگر دنبال برتری جویی و فساد نبودی، این راه به روی تو باز می شود. این یک رزق است. قابل مقایسه هم نیست. سفره آن طرف را هم خدای متعال پهن می کند. گاهی هم فتنه مومنین سفره آن طرف است. وعده غنایم و پیروزی و مُلک بهتان می دهیم. ملک ری و از این حرفها. این طرف هم خبری است. حضرت به سعید بن عبدالله می گویند: «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»، این هم رزق است. آدمی که رشد نکرده و رشید

نیست، متوجه این رزق نیست. البته اطفال مومنین اینطوری نیستند. آنها هم یک بهره ای دارند. در مجلس امام حسین آمده و اصلا نمی فهمد چرا پدرش دارد، خودش را می زند، چرا دارد جان می دهد. این یک رزقی است که به او دادند.

[آن طرفی ها] نمی فهمند، چه کارش می شود کرد. کارناوال راه می اندازند در خیابان ها عیاشی می کنند. بعضی هایشان اینطوری است. خواننده های شان کنار دست شان ظرف های نوشابه و اینها می گذارند و در حالت اوج ابتهاجات شیطانی شان اینها را پرت می کند و آنها به عنوان تبرک بر می دارند! بعد ما از آب مثلا سقاخانه امام رضا علیه السلام می خوریم، می گویند اه اه اه. برو همان ها را بخور، اشکالی ندارد. ما از دست امام رضا می گیریم، شما هم از دست اینها بگیرید. نجس خوار می شود. آدم به یک حدی که رسید نجاست خوار می شود. اشکال ندارد. بعضی نجاست خوار می شوند.

ما از آب فرات لذت می بریم و دوست داریم هر آبی می خوریم، آمیخته با این آب فرات باشد. چون دارد با آب بهشت آمیخته می شود. اگر دستمان برسد از آنجا می آوریم و هر روز با آب قاطی می کنیم و می خوریم. یک بنده خدا می گفت من این غذاهای محرم را که می گیرم در فریزر نگه می دارم و با همه غذاهای سالم قاطی می کنم و می خورم. یک کسی اینطوری است و یک کسی هم حتما با آبش شراب باید قاطی باشد. با درجات مختلف اسکار. سکر و مستی اش فرق می کند. موقع راندگی می خورد، موقع خواب می خورد، سر سفره غذا می خورد، در مهمانی و در محیط عیاشی می خورد. دو جور رزق است.

چنین آدمی به جهنم هم نگاه می کند، لذت می برد، «مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طه/۱۲۴). باید از دست شیطان بگیرد، باید نجاست بخورد. خب بخورد. رزق است دیگر؛ رزق روح، رزق فکر، رزق عقل است. «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» (مومنون/۵۱) طیب می خورد و عمل صالح هم انجام می دهد. فرمود اگر توبه کردی باید آن گوشتی که از لذات حرام مانده را با غصه آب کنی و الا این بدن بار عبادت را نمی کشد. سحر نمی توانی پا بشوی، نمی گذارد. نمی شود با آن گوشت از مناجات لذت ببری، باید آبش کنی، گوشت حلال بروید. «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» پاک می خورند و عمل صالح هم انجام می دهند. رزقشان حلال است. خروجی شان هم عمل صالح است. آن طرف نجس می خورد و عملش هم گناه و فساد است. سفره شیطان اینطوری است.

دو تا سفره و دو تا عالم است. آنوقت آدم مومن هیچ وقت چشمش را به او نمی دوزد. هرچه هم جلوه داشته باشد. سر و صدا که خیلی زیاد است، ولی او اصلا نگاه نمی کند، «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا

کراماً» (فرقان/۷۲). مغنی‌ها در مدینه می‌خواندند - اوضاعی شده بود - وقتی می‌رفت که به محضر امام صادق برسد، ایستاد و اینها را تماشایی کرد. وقتی خدمت امام رسید، حضرت گفتند تو دیگر چرا؟ مگر نفرمود «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللُّغُوِّ مَرُّوا كِرَامًا»، تو چرا رفتی و مشغول شدی. این رزق افراد دیگری است، آنها لذت می‌برند. تو چرا لذت می‌بری؟! چرا می‌ایستی تماشا می‌کنی؟! مگر فرصت دنیا فرصت این بازی هاست. این روایت را بخوانم و عرضم را جمع کنم؛ «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ» (اعراف/۳۳)، «ذُرُّوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ» (انعام/۱۲۰) خدای متعال از فحشا منع کرده است. فحشا ظاهری و باطنی دارد. عالم فحشا عالمی است که مومن نباید در آن پا بگذارد. چشم و گوش و زبانش باید از آن حاشیه بگیرد، تبری داشته باشد. آنجا روایت دارد که قرآن ظاهر و باطن دارد. حلال در ظاهر قرآن همین حلال‌هایی است که می‌بینید اینها حلال است. در باطنش ولایت ماست.

کسی حلال می‌خورد که از سر سفره امیرالمومنین می‌خورد. همسر حلال، غذای حلال، رفیق حلال، اینها همه اش سر سفره حضرت امیر است. دامن‌ت را جمع کردی و با حضرت امیر راه رفتی، همه چیز آنجا حلال است. فرمود حرام در باطن قرآن محیط ولایت دشمنان ماست. کسی با آنها راه می‌رود، حرام خور می‌شود. اصل و باطن حرام ولایت آنهاست. آدمی که به آنها گره خورده است، در محیط حرام و ناپاک رفته است و طعامش چرک و خون می‌شود، شراب می‌شود.

ملاحظه کردید آنهایی که اهل چشم باطن هستند و گاهی بر سر همین سفره‌ها نشسته‌اند، به رفیقش می‌گویند تو نخور، چرا؟ بعد می‌گویند نگاه کن تا ببینی اینها چه می‌خورند. اینجا همینطور است، آخرت هم همینطور است. دو تا عالم است. رفاقت، دوستی، همسری، تفریحات و لذات شان دو جور است. شهر بازی درست کرده‌اند، سه روز مست می‌رود و دیوانه بیرون می‌آید، بعضی وقت‌ها ده بیست روز. اینجا هم اعتکاف برگزار شده است که از این در می‌رود و از آن در با محبت خدا و با دست پر بیرون می‌آید. اینجا هم رزق است. اینجا مناسک دارد، آنجا هم مناسک دارد. اینجا عید دارد و آنجا هم عید دارد.

اینجا عیدش اینطوری است که باید تسبیح بگویی و دنبال امامت در بیابان بروی و نماز عید فطر بخوانی. آنقدر هم لذت بخش است. این جزء لذت‌های تجربه شده است. ما با آن زندگی کرده‌ایم. آنها هم که روزه نمی‌گیرند، از عید فطر و از نمازش لذت می‌برند، کسی که اهلش شد که دیگر معلوم است. پس مدار لذت‌های آدم عوض می‌شود. رزق‌های آدم عوض می‌شود. او از رزق حلال لذت می‌برد و دیگری از رزق حرام لذت می‌برد. کم‌کم کار به جایی می‌کشد که «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ ذِكْرِكَ» تمام لذاتش

این می شود که احساس حضور می کند، عنایت و محبت خدا را به خودش احساس می کند و از آن رحمت الهی لذت می برد، «بِرَحْمَتِكَ تَعَلَّقِي».

در صحنه عاشورا بعضی ها را آدم می بیند که یک لذاتی دارند، یک رزق هایی در عزاداری سیدالشهداء دارند، که آدم حیرت می کند که این آدم آنقدر در این صحنه ها مشغول است. در حرم امیرالمومنین یک کسی نزول ملائکه را می بیند. یکی رزق های آسمانی می بیند و یکی هم در حد ظاهر بهره می برد، درجات ایمان است. یکی از شاگردان مرحوم آیت الله العظمی بهجت فرمود، از حرم امام رضا آمدم بیرون دیدم خیلی سرحالند. عرض کردم آقا چه خبر بود؟ فرمود حضرت عیسی مسیح با مادرشان حضرت مریم زیارت آمده بودند، حاجت مومنین مسیحی ها را به امام رضا عرضه می کردند که حضرت شفاعت کنند. این هم یک رزقی در حرم امام رضا است. السلام علیک یا ابا عبدالله

گفتار ۱۱

رزق‌ها و مقامات عاشورایی،
برترین رزق‌های حیات الآخرة

یازدهم محرم ۱۴۰۲ - هیأت ثارالله

۱. عاشورا، قله تجلی مقام رضا

«الرِّضَا بِقَضَائِكَ وَ قَدْرِكَ أَفْصَى عَزْمِي وَ نِهَائِي وَ أْبَعَدَ هَمِّي وَ غَايَتِي»^۱ بالاترین مقامی که می شود انسان سیر بکند و در سیر معنوی خودش به آن برسد، مقام رضاست. در روایات تعبیر شده «أَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا»^۲ بالاترین مقامات زهد آغاز مقامات یقین

– زهد و یقین، مقدمات وصول به مقام رضا

انسان تا به مقام زهد نرسد، صاحب یقین نمی شود و تردیدها و شک ها و شبهات از انسان دور نمی شود. رجس و آلودگی شکوک وقتی از انسان دور می شود که انسان به زهد و فراغت می رسد. معنای زهد در تعبیر نورانی امیرالمومنین این است که انسان از شادی های این عالم فارغ باشد. کسی که گرفتار آمد و شد است، زاهد نیست. فرمود مردم سه دسته هستند؛ راغب و صابر و زاهد. راغب آن کسی است که مشتاق دنیا است، ولو از حرام. صابر آن کسی است که تعلق به دنیا دارد و چون می داند دنیای حرام موجب عذاب انسان و سقوط انسان است، چشم می پوشد و عفت به خرج می دهد و دنبال دنیای حرام نمی رود. از دنیا دامن می کشد و کف نفس می کند. ولی زاهد آن کسی است که «فَقَدْ خَرَجْتَ الْأَحْزَانُ وَ الْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ»^۳ تمام شادی ها و غصه ها از دلش بیرون رفته است. «فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَا

۱. المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: ۳۰۱

۲. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۶۲ (فی المصدر): «أَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا»

۳. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۵۶

يَأْسَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ» آنچه از دنیا به دستش بیاید او را خوشحال نمی کند، آنچه در دنیا از او فوت بشود هم موجب تأسف او نیست.

توضیح آیه ای را که در سوره مبارکه حدید است، در جلسات قبل تقدیم کردم، که معصومین مکرر می فرمودند زهد در یک آیه از قرآن معنا شده است «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (حدید/۲۳)، انسان در مقابل آنچه از دست می رود، متأسف نشود. آنچه هم به دست می آورد، موجب فرح و نشاطش در دنیا نشود. ذیل آیات قبل -عرض کردم- ریشه این فراغت بیان شده که این است «ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا» (حدید/۲۲) آنچه به شما می رسد در یک کتابی قبلاً ثبت شده است و بر اساس علم الهی است، تصادف نیست. بر اساس نقشه خدا حوادث برای شما پیش می آید. خدای متعال شما را با قبض و بسط ها رشد می دهد، تر و خشک و سرپرستی تان می کند. انسانی که به این نقطه می رسد، می داند که قبض و بسط های عالم تدبیر خدا برای اوست. این انسان دیگر گرفتار آمد و شدها نیست. بنابراین مشغول به یک کار بالاتری است و آن همانی است که اشاره کردیم «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (حدید/۲۱) این انسان مشغول مسابقه در راه خداست، مشغول مسابقه به سوی مغفرت الهی است. فرصت دنیا را برای مسابقه در این راه اختیار کرده است. بنابراین کسی که در این نقطه قرار گرفت دیگر آمد و شدها او را مشغول نمی کند. خودش را تحت تدبیر خدای متعال می داند. پس آزاد از آمد و شدهاس. توجه به آمد و شدها مزاحم انسان می شود، که بتواند در این عالم اهل سبقت باشد، جزو السابقون باشد. جزو السابقون شدن منوط به این است که انسان زاهد باشد. زهد یعنی فراغت، فراغت از آمد و شدها، فراغتی که ریشه اش در این است که انسان تدبیر خدا را می بیند و این آمد و شدها را تحت تدبیر حکیمانه و مهربانانه خدای متعال می داند، که از سر محبت و از سر رحمت تدبیر می کند. وقتی محاسبه اش اینطوری است، آمد و شدها او را خوشحال و غصه دار نمی کند. در دنیا مشغول کار خودش است. «أَمَّا الزَّاهِدُ فَقَدْ خَرَجَتِ الْأَحْزَانُ وَ الْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنْ الدُّنْيَا وَ لَا يَأْسَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ فَهُوَ مُسْتَرِيحٌ» در راحتی و فراغت است.

حالا اگر کسی به زهد رسید، که مقاماتی هم دارد، اگر مقامات زهد را پشت سر گذاشت به یقین می رسد. نور یقین در قلب انسان ظاهر می شود و الا قبلش وادی یقین نیست. به تعبیر دیگر تعلقات انسان مانع یقین می شود. انسانی که تعلق به دنیا دارد و آمد و شدهای دنیا در او اثر می گذارد، مبتلا به شک و ریب

می شود. حتی از شک هم گاهی می گذرد و مبتلا به بدگمانی نسبت به خدا و اولیاء الهی می شود. یقین از آنجایی آغاز می شود که انسان فارغ از این آمد و شدها شده و زاهد می شود. حالا این انوار یقین اگر در انسان به کمال رسید، ممکن است انسان صاحب یقین بشود، ولی همین انسان صاحب یقین راضی نباشد. یعنی می داند که اینها تدبیر الهی و کار خداست، تردید و شک ندارد، اما در عین حال در مقام رضا نیست. هنوز از تدبیر خدا لذت نمی برد و راضی به تدبیر نیست. اگر به نقطه ای رسید که به آنچه او تدبیر می کند، راضی شد، این مقام رضا می شود. این مقام رضا هم درجاتی دارد.

– عاشورا، اوج رضا نسبت به قضا و تدبیر الهی در متن سختی‌ها

در این عبارتی که خدمت تان خواندم که در دعای بعد از زیارت جامعه الائمه المومنین است، آنجا حضرت به ما اینطوری تعلیم می کنند که به خدای متعال عرضه بدارید، خدایا به من این چیزها را عنایت کن؛ یکی از آنها این است، «الرَّضَا بِقَضَائِكَ وَ قَدْرِكَ أَقْصَى عَزْمِي وَ نِهَائِي وَ أْبَعَدَ هَمِّي وَ غَايَتِي» رضای به قضا و قدر خودت را دورترین نقطه عزم من قرار بده که من عزمم متوجه او باشد. غایت وجود انسان، آن نقطه نهایی که می خواهد به او برسد، این باشد که مقام رضای به قضا و قدر خدای متعال داشته باشد. کار را دست خدا ببیند و به قضا و قدر او راضی باشد. این رضا به معنی ناتوانی و عجز هم نیست. رضا یعنی تدبیر خدا را می پسندد، نه اینکه چون عاجز است، تن می دهد. این رضا نیست.

یک موقع انسان راضی از خدای متعال است. این مقدمه است و قدم بعد این است که خدای متعال از انسان راضی بشود. این امر بالاتری است که خدای متعال بنده را بیسندد و از او راضی بشود. هرچه در او جستجو می کند، جز عبودیت و اخلاص و مقام رضا چیز دیگری نمی بیند. در مقامی است که خدای متعال از او راضی است، نه اینکه این از او راضی باشد. بالاتر این است که آدم یک جوری در عالم بندگی کرده، که خدای متعال از او راضی شده باشد، خدای متعال او را می پسندد.

سیدالشهداء علیه السلام در این نقطه هستند. «الرَّضَا بِقَضَائِكَ وَ قَدْرِكَ أَقْصَى عَزْمِي وَ نِهَائِي وَ أْبَعَدَ هَمِّي وَ غَايَتِي»؛ البته راجع به معصوم که به این راحتی نمی شود حرف زد. ولی آن رضایی که در سیدالشهداء علیه السلام هست، مقام عالی رضاست، یعنی خدای متعال حضرت را در متن سخت ترین ابتلائات قرار داده است. یک موقعی آدم راضی به درجات پایین بلا و سختی هاست. ولی یک بار می بینید، بار همه عالم روی دوش انسان است و خدای متعال سخت ترین ابتلا و امتحان را برای انسان رقم می زند و بعد هم در متن این سخت ترین ابتلاء انسان راضی است. رضای سیدالشهداء اینطوری است. ما که مقامات معصوم

را خیلی نمی فهمیم. اینطوری اصلاً قابل بحث کردن نیست، ولی عاشورا آن قله تجلی رضاست. رضای نسبت به قضاء الله و تدبیر خدای متعال در عاشورا از همه جا بیشتر آشکار است. حضرت سخت ترین صحنه ها را پشت سر گذاشتند. سختی های بزرگ دیگری را پیش روی دارند. در گودی قتلگاه ذکر مبارکشان «إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ» است. قله عاشورا همین رضای به قضاء الله است، که شما می بینید و سیدالشهداء باب بندگی و مسابقه و حرکت در این وادی را گشودند. اسبق السابِقینی است که رفته و این راه را به سوی دیگران باز کرده است. دیگران هم این راه به رویشان باز شده است. در بعضی روایات شاید اینطوری دارد که هر مومنی مرگی و شهادتی دارد. اگر به موت از دنیا رفته باشد، برمیگردد و شهید می شود. اگر شهید باشد برمیگردد و موت را درک می کند. آنجا دارد که منشأ این شهادت برای مومنین شهادت سیدالشهداءست. حضرت رفتند و باب شهادت را باز کردند. پس عاشورا محل تجلی رضای بقضاء الله است.

انسان وقتی راضی می شود که حتی در متن سخت ترین بلاها جمال صنع الهی را می بیند و در کار خدای متعال هیچ عیبی نمی بیند. اینکه در قرآن خدای متعال توصیه می فرماید: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى» (طه/۱۳۰) قبل از غروب و قبل از طلوع و در اطراف روز و لحظات شب خدای متعال را تسبیح کن، تسبیح به حمد یعنی حمد کن خدای متعال را که در حمد تسبیح هم به یک معنا اگر این تسبیح را انجام دادی ممکن است انسان به مقام رضا برسد. تسبیح یعنی هیچ عیبی در کار خدای متعال نمی بیند. هیچ نقصی در او و در افعال و صفات الهی نمی بیند. اگر خدا را اینطوری دیدی ممکن است که انسان راضی بشود و الا تا وقتی انسان عیب در کار خدای متعال می بیند، این انسان طبیعی است که نمی تواند راضی باشد. چه وقت انسان می تواند تسبیح کند؟ وقتی عیبی در کار خدای متعال نمی بیند و عیب از انسان دور می شود. عیب را در کار خدا نمی بیند و گردن خدا نمی گذارد.

در آیه آخر سوره مبارکه اعراف است که خدای متعال یک دستور ذکر می دهد «وَأذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» (اعراف/۲۰۵)، «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ» (اعراف/۲۰۶) می فرماید این ذکر را ادامه بدهید. پروردگارت را در دل خودت یاد کن، بدون سر و صدا، پنهانی، هر صبح و شامگاه متضرع به خدای متعال باش «بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»، این یک دستور ذکر است. فرمود اگر این کار را انجام دادید و غفلت از این حد از ذکر نکردید،

نتیجه اش این است «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ» پرده ها برایشان کنار می رود و در محضر خدا قرار می گیرد. وقتی در آن مقام قرار گرفت، «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ»، استکبار نمی کنند و مقام بندگی و خشوع در آنها پیدا می شود. «وَيَسْبِغُونَ» کسانی که در این مقام اند، خدا را تسبیح می کنند، «وَلَهُ يَسْجُدُونَ» فقط برای او سجده می کنند. تمام حیات شان سجده در مقابل اوست. این خاصیت این مقام عند الرب است. انسان وقتی در آنجا قرار می گیرد، می تواند خدا را تسبیح کند. عیب در کار خدا نمی بیند و الا اگر از منظر خودت به عالم نگاه کنی و بخواهی عالم طبق میل ما راه برود، طبیعی است که همه عالم پر از عیب و نقص می شود. طبق اراده ما که عالم حرکت نمی کند. خدای متعال طبق اراده خودش عالم را پیش می برد. مقام رضا برای کسی است که در مقام عند الرب است، در مقام عبادت است، در مقام بندگی است و از آن زاویه به عالم نگاه می کند. هیچ عیبی در کار عالم دیده نمی شود. انسان تا به مقام عند الرب نرسد، نمی تواند آن تسبیح را داشته باشد. این تسبیح مقدمه رضاست. انسان با تسبیح به درک جمال صنع الهی می رسد و زیبایی کار خدا را درک می کند و اگر درک کرد، آن وقت راضی می شود و الا اگر آدم در کار خدای متعال عیب دید، طبیعی است نمی تواند راضی باشد. ولو اینکه نتواند مخالفت کند و عاجز باشد. عجز غیر از رضاست. ناتوانی ممکن است، همراه با نفرت باشد. ممکن است همراه با سوء ظن باشد. ممکن است همراه با شک و امثال اینها باشد. این رضا نیست. بلکه رضا این است که انسان آنچه که خدای متعال انجام می دهد را می پسندد و لذت می برد و دوست می دارد. آنچه او دوست می دارد هم دوست می دارد. این منشأ رضاست و این وقتی است که انسان به مقام تسبیح می رسد. وقتی است که انسان به مقام عبودیت و مقام عند الرب برسد. این مقام مقدمه درک مقام رضاست و این هم درجاتی دارد.

- جریان مقام رضا از آستان سیدالشهدا به اهل بیت و اصحابشان

کربلا نقطه اوج ظهور این دو صفت است. یکی رضای به قضاء الله که در فعل سیدالشهداء آشکار شده است. در سخت ترین صحنه ها و در سخت ترین امتحان عالم حضرت راضی به قضاء و تقدیر الهی هستند. در گودی قتلگاه دیگر می دانید سخت تر از این واقعه ای نیست. صحنه هایی را حضرت پشت سر گذاشتند و در گودی قتلگاه آمدند و بعد هم با آن شهادت سخت و اسارت اهل بیت و ابتلائات پیش روی حضرت که باید عالم را راه ببرند، راضی به قضاء الله هستند. اینطوری است که عالم سامان پیدا می کند. یک امت صالح درست می شود و الا آن پرچمداری که عالم دستش است، اگر بخواهد راضی به

قضاء الله نباشد، به هیچ وجه عالم سامان پیدا نمی کند. خیلی روشن است. این یک صفت که در عاشورا ظهور پیدا کرده و قله این صفت عاشوراست.

البته راجع به معصوم حرف زدن، کار سختی است، اینها تخیلات ماست. حضرت در قله و در اوج رضا هستند، «يا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» (فجر/ ۲۷-۲۹). در روایت فرمود، اگر کسی سوره فجر را در فرائض و نوافلش بخواند، با امام حسین محشور می شود. چون این سوره امام حسین است. وقتی سوال کردند، حضرت به آیات آخر اشاره کردند. «يا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» خطاب به سیدالشهداست. اگر کسی با این سوره مأنوس بشود، با امام حسین مأنوس شده است. این شرح حال سیدالشهداست.

پس یک صفت که در عاشورا ظهور پیدا کرده، مقام رضاست که البته از آستان وجود مقدس او به اصحاب و اهل بیت هم جاری می شود و می رسد. مثل فردایی در مجلس این زیاد وقتی این زیاد از صنع خدا سوال کرد «كَيْفَ رَأَيْتِ صَنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ». حضرت فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» این همان مقام رضاست. اگر انسان در مقام رضا نباشد، نمی تواند در سخت ترین ابتلائات جمال صنع خدا را ببیند. وقتی بحث از صنع خداست، می فرماید: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا». بله کار دشمن زشت بوده است و مستحق لعن و عذاب است، مستحق نفرین است، ولی این ربطی به صنع خدا ندارد. تدبیری که خداوند کرده «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» است. اینکه انسان از گودی قتلگاه بیرون بیاید و صاحب این عزا و بلاء هم باشد، در گودی قتلگاه پیر شده باشد و دم دروازه شهر سر مطهر سیدالشهداء را دیده و موهایش سپید شده باشد و بعد وقتی به او می گویند، دیدی خدا با برادرت چه کرد، می گوید: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» این مقام رضاست. آن چیزی که در کربلا ظهور پیدا کرده مقام رضا است. یعنی در متن سخت ترین بلاها جز زیبایی در کار خدای متعال نمی بیند. این همان تغییر دستگاه محاسبه انسان است، تغییر تعلقات انسان است. انسانی وقتی تعلقاتش عوض می شود، دستگاه محاسبه اش عوض می شود و به نقطه ای می رسد که در کار خدا زیبایی ها را درک می کند. می تواند راضی باشد. این یک صفت که در کربلا ظهور پیدا کرده است و عرض کردم اوجش در خود سیدالشهداست. محور سیدالشهداء هستند.

۲. کربلا، نقطه اوج مقام تسلیم

دومین صفتی که در کربلا آشکار است و در امت سیدالشهداست، مقام تسلیم نسبت به ولی خداست. تسلیم بودن به ولی خدا در این مقیاسی که در کربلا آشکار شده، یک امری است که در جاهای دیگر به

این صورت شما نمی بینید. حضرت اصحاب و اهل بیت خودشان را در متن سخت ترین ابتلاء و امتحان بردند. البته ممکن است آنها هم حتی نمی فهمیدند که سیدالشهداء چه کار می کند. لا اقل اینطور نبودند که همه پشت صحنه را ببینند و بفهمند.

بله ممکن است مثلاً زینب کبری می دانست، که این طرح به کجا ختم می شود. در گودی قتلگاه عرض می کند که شما بهتر می دانید اوضاع اینطوری نمی ماند، اینجا زیارتگاه می شود، این بدن ها دفن می شوند. ولی همه که نمی دانستند. انسان وقتی با ولی خدا حرکت می کند، خیلی از پشت صحنه ها در دست او نیست. فقط ولی خدا می بیند. تو باید تسلیم او باشی. تسلیم بودن فقط در عمل هم کفایت نمی کند، بلکه همه قوای انسان از جمله قلب انسان باید تسلیم به امام باشد.

معنی تسلیم قلب هم این است که در مقابل حکم او احساس حرج و دلتنگی نکند. این مقام تسلیم است. «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/ ۶۵) تسلیم یعنی انسان در مقابل فعل ولی خدا در دل خودش هم احساس دلتنگی نکند. دلش هم در مقابل این فعل آرام باشد. تسلیم اینطوری محقق می شود. یک موقعی می بینید آن حکمی که معصوم می کند، خیلی تحملش سخت است. آدم را در وسط یک بالای بسیار دشوار می برد و در این بلا انسان تسلیم باشد. این قله ایمان است.

آدم باید مومن به این امام باشد. مومن به این رسول باشد. به تعبیری باید همه تعلقاتش به این امام برگردد و الا اگر در دل خودش یک موازینی برای خودش دارد، یک تعلقاتی دارد، در مقام حکم او گاهی انسان دچار تردید و شک می شود. انسانی که یک میزانی درون خودش دارد و با او محکم می زند و محکش غیر ولی خداست، یک جایی این دو تا ترازو با همدیگر اختلاف پیدا می کنند. آدم نمی تواند تسلیم باشد. لا اقل نمی تواند در دلش احساس دلتنگی نکند. آن مقام تسلیمی که انسان در مقابل تدبیر امام علیه السلام نه فقط عمل می کند، بلکه در دلش هم احساس حرج و دلتنگی نمی کند. هرچه امام حکم کنند، قبول می کند، چه در مسائل کوچک چه در مسائل بزرگ. در بزرگترین و کوچکترین مسائل ترازویش امام می شود. اصلاً ترازویی در وجود خودش جز امام علیه السلام ندارد. همه مان یک میزانی در وجودمان شکل می گیرد، که امور را باهاش میزان می کنیم. حتی وقتی می خواهیم یک لقمه غذا بخوریم ترازو می کنیم و می گوئیم بد است یا خوب است. می خواهیم یک چیزی بخریم، می گوئیم بد است یا خوب است. می خواهیم نگاه کنیم، تا چه برسد به کارهای بزرگ که ترازوی شان می کنیم. این ترازویی که ما با آن می سنجیم، اگر ترازوی میزانی نشد، با امام هماهنگ نبود، یک جایی آدم کار امام را

زشت می بیند. دستور امام را نمی پسندد و ناراحت می شود. به خصوص آن کاری که امام علیه السلام در عالم می کنند، خیلی وقت ها اینطوری است. پشت صحنه دارد و ما پشت صحنه اش را نمی بینیم. به ما نشان نمی دهند. بنا نیست و الا کار جلو نمی رود، امتحان اتفاق نمی افتد، رشد اتفاق نمی افتد. با فرض اینکه ما نمی بینیم، باید هم بپذیریم و هم در وجودمان احساس دلتنگی نکنیم. این مقام تسلیم می شود. این صفت هم در کربلا در نقطه نهایی خودش در اصحاب و در اهل بیت ظهور کرده است. شما در اصحاب کمترین اعتراضی نسبت به سیدالشهداء می بینید؟ کمترین احساس دلتنگی و ناراحتی از کار سیدالشهداء نمی بینید، با اینکه سیدالشهداء آنها را وسط سخت ترین بلا آورده اند. از این سخت تر دیگر نمی شود. در اهل بیت هم همینطور است. این اهل بیتی که از امروز غروب اسیر می شوند و در این سفر سخت حرکت می کنند، هیچ کجا حرفی نزدند که معنایش این باشد که از امام حسین ناراحت و ناراضی اند، که چرا حضرت ما را در این بلای سنگین آورد. با ما چه کار داشت که ما را وسط این بلا آورد و گرفتارمان کرد. یک جا شما نمی بینید حرفی بزنند که معنایش اعتراض یا دلتنگی نسبت به کار امام حسین علیه السلام باشد. مطلقاً نمی بینید. هیچ کجا نقل نشده است. تاریخ را هم آنکه می نوشته، دشمن بوده است، ولی چنین چیزی ننوشته است.

۳. حرکت در جاذبه میدان عاشورا، راه بهره‌مندی از رزق رضا و تسلیم

این قله رضا و قله تسلیم در کربلاست. هم رضای به قضاء الله و هم تسلیم بودن به ولی خدا در انتهای ظهور است و این میدان پیش روی همه ماست. ما باید همه در جاذبه این میدان حرکت کنیم و به همین نقطه برسیم، یعنی یک امتی ساخته بشود، که این امت بتواند با تدبیر خدا کنار بیاید و راضی باشد. به حکم و قضای ولی خدا تسلیم باشد. یک چنین امتی در عاشورا ساخته می شود. عاشورا محور یک امتی است، که بر مدار رضا و تسلیم حرکت می کنند. شما عاشورا را ببینید همین است. هیچی جز رضا و تسلیم در آن نیست. رضا و تسلیم در متن سخت ترین و سنگین ترین امتحانات و حادثه ها بود. بر محور عاشورا یک امتی ساخته می شود که این دو امر یکی امر رضا و یکی امر تسلیم در آن جاری می شود. یک امتی که نسبت به قضای الهی راضی اند. نسبت به تدبیر ولی خدا تسلیم اند و این همان امت صالحه است. امت وقتی صالح می شود، که کارش بر محور رضا و تسلیم شکل بگیرد. اگر اینطوری شد در واقع معنایش این است که اراده الهی در این امت جاری می شود و اینها با اراده خدا حرکت می کنند. هیچ کجا مخالف او حرکت نمی کنند و هرچه هم که اتفاق می افتد، می پسندند و راضی اند. در دلشان

هم اعتراض ندارند. در دلشان هم نسبت به صنع خدای متعال بدبین نیستند. این قله عاشورا است. روز عاشورا اتفاقی که افتاده همین است. تمام زیبایی این صحنه به همین رضای به قضاء الله و تسلیم به ولی الله است. البته این جمال فعل از این طرف است.

از آن طرف هم که ببینید ربوبیت خدای متعال هم در قله زیبایی است. آن طرف هم نتیجه اش ضیافت و شفاعت می شود. این رضا و تسلیم یک روی سکه است. آن روی دیگر سکه را هم ببینید. خدای متعال سفره ضیافت برای سیدالشهداء پهن کرده است که مقام شفاعت و دستگیری و مقام هدایت است. خدای متعال به وسیله سیدالشهداء یک عالم را هدایت کرده است. این طرفش رضا و تسلیم است و آن طرف هم مقام ضیافت و شفاعت است، که شما در عاشورا می بینید. زیباتر از کار سیدالشهداء کار خدای متعال است. این طور نیست که کار سیدالشهداء زیباست و کار خدا زیبا نیست. نخیر، کار خدای متعال زیباتر از فعل سیدالشهداء است. واقعا « مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً ». خب بحث ما هم ان شاء الله برای یک فرصت دیگری ماند. یک وعده هایی دادیم. مابقی بحث دو امت و مختصات این دو امت را ان شاء الله یک موقع دیگر بحث می کنیم. السلام علیک یا ابا عبدالله.